انتشارات دانشگاه تهران

۳۹۹

مزداپرستی در ایران قدیم

مأخوذ از دو رساله آرتور کریستین سن بنام:

ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی

و تحقیقات در باب کیش زرتشتی ایران باستانی

ترجمهٔ: دکتر ذبیح الله صفا

۱۳۳۶ هجری شمسی

چاپخانهٔ دانشگاه

بها : ۵۰ ریال

مقدمهٔ مترجم

کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی ما میشود مجموعه‌ییست از دو مقالهٔ فاضلانهٔ استاد فقید آرتور کریستن‌سن که نخستین را بنام «ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی» -Quelques notices sur les plus ancie-nnes périodes du Zoroastrisme درمجلهٔ Acta Orientalia نگاشته و سپس بصورت رساله‌یی جداگانه منتشر کرده است، و دومین را بنام «تحقیقات درباب کیش زرتشتی ایران باستانی» Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique بسال ۱۹۲۸ در کپنهاگ انتشار داده است.

چون بحثها و تحقیقات آن استاد فقید در این هردو مقاله دریک زمینه است و هردو رساله مکمل یکدیگرند، تصمیم گرفته شد که هردو را با یکدیگر وبصورت کتابی واحد تحت عنوان «مزداپرستی در ایران قدیم» انتشار دهم تا دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات که بمطالعهٔ اینگونه کتب حاجت وافر دارند فرصت استفاده ازآن یابند.

نویسندهٔ این دو رسالهٔ عمیق وذیقیمت مرحوم «آرتور کریستن سن» (Arthur Christensen) استاد فقید دانشگاه کپنهاگ در۹ ژانویهٔ ۱۸۷۵ ولادت یافت ودر ۳۰ مارس ۱۹۴۵ بدرود حیات گفت. تحصیلات او در رشتهٔ زبان شناسی در دانشگاه کپنهاگ صورت گرفت و او در این دانشگاه ازمحضر استاد فاضل ونامبردار دانمارکی وسترگارد Westrgaard که تحقیقات وی مخصوصاً دربارهٔ اوستا شهرت وافر دارد، استفاده کرد وعلاوه برآن چندی در دانشگاه‌های آلمان نیز سرگرم تحصیل و مطالعه بود و از جملهٔ بزرگترین استادانیکه در آلمان ملاقات ونزد او تلمذ کرد آندرِآس Andreas خاورشناس مشهور ونام آور آلمانی بود. مرحوم کریستن‌سن بعدازختم تحصیلات خود در دانمارك و آلمان وکسب اطلاعات عمیق وآشنایی بازبانهای اوستایی وپهلوی وعربی و فارسی و زبانهای مهم اروپایی شروع بمطالعات دقیق خود دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام کرد و اولین مقالهٔ او در ۱۹۰۱ راجع به مزدك

بزبان دانمارکی نوشته شد وآن مرد فاضل پرکار وثمربخش ازآن پس تاپایان حیات همواره سر گرم کار وکوشش ومطالعه وتحقیق بود ونزدیک شصت کتاب بزبانهای مختلف دربارهٔ ایران انتشارداد.

بسبب خدمات گرانبهایی که مرحوم کریستن‌سن بایران وتاریخ وزبان ایرانی کرد، در روز ۱۲ آذر ماه سال ۱۳۲٤ مجلسی بیاد آن استاد فقید در فرهنگستان ایران ترتیب یافت که گروهی ازدانشمندان ایرانی وغیرایرانی درآن حضور داشتند. در آن مجلس نخست استاد فاضل دانشگاه آقای سعید نفیسی سخنانی ممتع دربیان احوال مرحوم کریستن‌سن گفتند وآنگاه این حقیر بی‌مقدار چندکلمه‌یی دربیان احوال وآثارومخصوصاً ارزش کار و زحمت اودرمطالعات مربوط بداستانهای ملی ایران اظهارداشت که اینک عین آنرا دراینجانقل میکند:

***

«نخست ازذوات محترمی که بیاد استادبزرگ آرتورکریستن‌سن دراین مجلس گرد آمده اند، و مبلّغ تأسف قاطبهٔ دانشمندان ایران بر مرگ این مرد جلیل القدرهستند، وبخاطر خدمات عظیم وی قبول‌تصدیع میکنند، سپاسگزاری می‌کنم.

کسانی که درتاریخ و ادب و فرهنگ ایران رنج برده و با اطلاع از مشکلات عظیم، بروشن کردن مبهمات آن همت گماشته‌اند، خوب میدانندکه دراین کشور دیرپای کهنسال، ازآنروزکه راهبران قوم «اَرَیّ» خرد وبزرگ این قبیله را ازآمویه دریا عبورمیدادند، تا امروزکه ما بیاد یکی ازدوستداران بزرگ ایران در این محفل اجتماع کرده‌ایم، چه حوادث عظیم گذشته و چه روزهای شادی وغم سپری شده است.

ازآن ایام نخست ایران اکنون نه تنها اطلاع درستی در دست نیست، بلکه ورود در مرحلهٔ حدس وگمان راجع بآن‌هم دشوارست. اما قوم بزرگ «اَرَیّ» ازهمان ایام سر گرم کار وعمل بود وبرای خودتاریخی پرازافتخارات وبزرگیها ومردانگیها پدید می‌آورد.

ازهمان روزگاران نخست درمشرق ایران وقایع بزرگی روی‌می‌داد. مهاجمان جدیدپیاپی باین خاك روی‌می‌آوردند ومیخواستند ازاین خوان گستردهٔ اَهور مزدا بهره بردارند. اما ایرانیان دلیر وگندآور از همان ایام مردانه میکوشیدندکه میراث خود را دور از دستبرد اغیار باخلاف خویش بسپرند.

زندگی ایشان درجنگ وستیز با این‌مهاجمان و فرستادگان اهریمن می گذشت وپهلوانان وسرافرازانی از میان ایشان علمداردفاع ازخان ومان وآب وخاک برادران آریایی خود بودند.

درهمان حال نیزپایه‌های تمدن ایران نهاده میشد. نژاد فعال وآبادی دوست وهنرمند «هند وایرانی» دراین سرزمین که آثار لطف اورمزد وقهر اهریمن هردو رادرکناریکدیگر دارد، بایجاد آثارمدنی همت گماشت وباتمام عوامل اهریمنی بجنگ برخاست.

بنابراین تاریخ افتخارات نیاکان ما ومجاهدات ایشان برای ایجادملیت ومدنیت ایرانی و حفظ آن، از همین تاریخ آغاز میشده ویاد این افتخارات و مجاهدات نیز ازهمان‌گاه باز در خاطر ایرانیان محفوظ بوده است.

حوادثی راکه پس ازاین ایام ازقبیل ظهور زردشت، تشکیل حکومت ماد، پدیدآمدن شاهنشاهی هخامنشی درایران، روی‌داد، درحقیقت مکمل‌تاریخ ایران باید شمرد نه آغازآن.

ازاین‌قسمت ازتاریخ ایران، که بخطا سرآغازتاریخ ایرانش‌میشماریم، از منابع آشوری وکلدانی وایرانی ویونانی وارمنی کم وبیش اطلاعاتی‌بدست میاید. اما آنکه بواقع درتاریخ ایران رنج می‌بردنباید باین‌حد ناقص بسنده کند وگرنه راه را از نیمه آغازکرده است.

ماکه یک روز بپیروی از احادیث وروایات دینی واساطیری وحماسی قدیم تاریخ خود را بنحو مبهمی از عهدگیومرث و یا هوشنگ پیشداد آغاز میکردیم، پس ازآشنایی‌با منابع یونانی‌واروپایی یکباره، وچون‌کودکانی که اگر طرفه یی نو یابند تحفهٔ‌کهن را از دست می نهند، روایات‌کهن را دور انداختیم‌وآنها را سراسرافسانه پنداشتیم وبگفتارآن استاد بزرگ ننگریستیم که گفته است:

تواین را دروغ وفسانه مدان | بیکسان روشن زمانه مدان

این امرمدتی ادامه داشت تا برخی ازمستشرقان بفکر تطبیق تمام این داستانهای‌کهن بر تاریخ مادی وهخامنشی افتادند وازاین طریق اندیشه‌های ناروای تازه‌یی بمیان آوردندکه چندگاهی از جانب مانیز تأیید میشد.

اماحقیقت‌امر همواره درمرحلهٔ ابهام‌باقی‌نماند وعاقبت‌دانشمندان بزرگی پدید آمدندکه صرف نظراز تاریخ‌مدوّن ومرتب ایران، روایاتی‌راکه ازاوستا تا شاهنامه ودیگر منظومهای حماسی‌دیده میشود، مورد توجه قرار دادند و

برآن شدند که در این باب نیز بتحقیقاتی پردازند و اساس آنها ، حتی امارات صحت یا عدم صحت آنها را معین کنند. دراینجاست که نام استاد بزرگ آرتور-کریستن‌سن یکباره بخاطرمیآید واوچون قهرمانی بزرگ دراین میدان پهناور بی‌پایان دیده میشود.

استاد آرتورکریستن‌سن که شرح احوال اورادانشمند محترم آقای سعید نفیسی بتفصیل فرمودند، درچند رشته ازمسائل‌راجع بایران‌اطلاع کافی داشته است‌مانند : داستانهاوروایات‌ملی ایران– تحقیقات وتتبعات‌راجع بتاریخ‌وادبیات اوستایی - ادبیات پهلوی ـ لهجه‌های جدید ایرانی ـ فرهنگ تودۀ ایرانی - تاریخ وتمدن‌دورۀ ساسانی- ادبیات فارسی وعربی ؛ ودرهریک ازاین رشته‌ها تألیفات گرانبهایی‌که برخی از آنها مانند : شاهنشاهی ساسانی ، ایران درعهد ساسانیان - رسالۀ بزرگمهرحکیم - سلطنت قباد وکمونیسم مزدکی - مطالعات انتقادی در باب حکیم عمرخیام، بفارسی ترجمه شده است ، بیادگارگذاشته و مجموعۀ تألیفات او بشصت‌کتاب درزبانهای انگلیسی و فرانسوی ودانمارکی و آلمانی بالغ شده است .

استاد فقید در این تألیفات نهایت تعمق ودقت خود را آشکار ساخته و گاه درابراز این صفت عالی علمی بدرجه‌یی رسیده است‌که خواننده را بحیرت میافگند . این استاد براثر اطلاع از ادوار مختلف تاریخی وادبی ایران ونیز درنتیجۀاحاطۀ کامل‌برمتون‌اوستایی‌وپهلوی وعربی‌وفارسی‌وآگهی اززبانهای معروف ومهم جدیداروپایی‌که تألیفات گرانبهایی در باب ایران بدانهاصورت گرفته ، توانسته است با نهایت قدرت درهررشته بتحقیق پردازد .

بعقیدۀ حقیر مهمترین تألیفات استاد بزرگ را باید در تحقیقات راجع بداستانهای ملی‌ایران وتاریخ وتمدن ایران درعهدساسانیان جست وجوکرد ودر همین دورشته است‌که این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را درکتب معتبری مانند : شاهنشاهی ساسانیان [1] - سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی [2] - یادداشتهایی در باب قدیمترین ادوار آیین زرتشتی [3] - تحقیق درآیین زرتشتی ایران قدیم [4] - داستان بزرگمهرحکیم [5] - آیا آیین زروانی

1- L ' emprie des Sassanides
2- Le règne du roi Kawādh et le communisme mazdakite
3- Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme
4- Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique
5- La légende du sage Buzurjmihr

وجود داشت ۱ - کیانیان ۲ - ایران در عهد ساسانیان ۳ - حماسهٔ شاهان درروایات ایران‌قدیم ۴ - نمونه‌های نخستین بشرونخستین شاه‌درتاریخ داستانی ایرانیان ۵ گرد آورده است .

یکی‌ازمهمترین خدمات استادفقید جمع ونشر متون پهلوی کهنی‌است که‌اصل آنها درکتابخانهٔ دانشگاه کپنهاگ موجود است. دراین مجموعه استاد بزرگ بعضی‌ازکتب مهم دینی‌وتاریخی‌وادبی‌پهلوی مانند: قسمتی‌ازبندهشن بزرگ - داتستان‌مینوگ‌خرد - قسمتهایی‌ازدینکرد - بهمن‌یشت - روایت‌پهلوی - زادسپرم - ارداي ویرافنامگ - ماتیکان یوشت فریان - داتستان دینیگ وجزاینها رادر شش‌مجلد بامقدمه‌یی‌که بر هریک بانگلیسی‌افزوده‌است، بچاپ رسانده ومیتوان گفت تحقیقات استادفقید درباب این کتب‌پس ازتحقیقات وست دانشمند بزرگ انگلیسی‌که درتاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی بچاپ رسیده، بیش‌ازدیگر تحقیقات حائز اهمیت و اعتبار است.

ازجملهٔ تحقیقات کریستن‌سن درباب کتب دینی زردشتی وآیین ایرانیان قدیم چنانکه عرض کرده ام رسالهٔ کوچک ولی بسیار مهمی است‌که بعنوان «تحقیق درآیین زردشتی‌ایران قدیم» بسال ۱۹۲۸ درکپنهاگ چاپ شد . این کتاب حاوی مطالعات دقیقی راجع به‌یشتها و تاریخ تدوین آنهاست . دراین کتاب نفیس ثابت شده است‌که یشتهای ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ درعهد پیش از هخامنشیان ویا اوایل عهد هخامنشیان مدون گردیده و یشتهای ۵ و ۷ و ۸ و ۱۴ و ۱۵ ویسناهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۵۷ درعهد هخامنشیان واحتمالا درقرن چهارم پیش ازمیلاد، ووندیداد درقرن دوم یعنی سال ۱۴۷ پیش ازمیلاد، و یشتهای ۹ و ۱۶ در دورهٔ اشکانی . یکی دیگر از وجوه اهمیت این‌کتاب بحثهای دقیقی است‌که درباب بعضی ازاسامی‌خاص یشتها وداستانهای مربوط باین نامها درآن شده است. مثلا کریستن‌سن ازبیستمین صحیفهٔ این‌کتاب ببعد پس از تحقیق و استقصاء‌کامل ثابت‌کرده است‌که موضوع تقسیم دنیا به سه قسمت بدست فریدون وسپردن آنها بایرج وسلم وتور اگرچه ریشهٔ آریایی و

1- A-t-il existé une religion zarwânite
3- Les kayanides
3- L'Iran sous les Sassanides
4- Gestes des rois dans la tradition de l'Iran antique
5- Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens , 2 vols .

سکایی قدیم دارد، اما در عهد اشکانی سروصورت واقعی پذیرفت و در تاریخ داستانی ایران وارد شد. درهمین کتاب استاد فقید اطلاعات مبسوط و تازه یی راجع بآیین زردشتی و رابطهٔ آن با مذهب زروانی داده است.

کریستن‌سن بداستانهای ایران وتحقیق درباب آنها علاقهٔ خاصی داشت وشاید براثر همین علاقه وعشق وافر بود که بترجمهٔ شاهنامهٔ استاد ابوالقاسم فردوسی بزبان دانمارکی پرداخت، وبازبراثر همین علاقه است که استاد بزرگ بنگارش مقالات وتألیف رسالات وکتبی دراین باب همت گماشت که از آن میان کتاب «نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه درتاریخ داستانی ایران» و کتاب «کیانیان» از همه مهمتر بنظر می‌آید. درکتاب نخستین بشر و نخستین شاه که مجلد اول آن بسال ۱۹۱۷ در استکهلم و مجلد دوم آن بسال ۱۹۳۴ بچاپ رسید، آرتور کریستن‌سن کوشیده‌است تمام روایات واساطیر کهن ایرانی را در باب نمونه های نخستین فرد و نخستین خانواده های بشری وهمچنین نخستین شاه که در داستانهای قدیم ایران وجود داشت،نقل کند ومورد تحقیق ومطالعه قرار دهد.

مجلد اول این کتاب خاص تحقیق در باب گیومرث،مشیگ ومشیانگ، هوشنگ وتهمورث است. دراین مجلد نخست ازداستان «گیه‌مَرِتَن» و گاو «اوِك دات» و تمام مطالبی که راجع بآندو در اوستا وکتب معتبر پهلوی مانند بوندهشن کوچک، زات سپرم، داتستان دینیگ، مینوگ خرت، دینکرت، ائوگمدچا ۱ و گنج‌شایگان‌واردای‌ویرافنامگ آمده‌است،آغاز کرده وسپس اساطیر اسکاندیناوی وایرانی را در این باب مقایسه نموده و بتحولاتی که این اساطیر در مذهب و آثار زردشتیان پذیرفته است با توجه بداستان مشیگ و مشیانگ درکتاب خداینامگ ومنابع اسلامی، ازکتب قدیم عربی گرفته تاآخرین کتب فارسی،توجه نموده و آخرین تحولات این داستان را برما آشکارساخته است.

درباب داستان هوشنگ پیشداد وطهمورث زیناوند که باختلاف روایات نخستین شاه داستانهای ایرانی شمرده میشوند نیز همین روش استقرائی بکار رفته ومجلد دوم این کتاب که وقف برداستان «یِیم خْشَئت» یعنی «جمشید» میباشد براین‌سیاق نگارش یافته است.

این کتاب کریستن‌سن نخستین قسمتهای بسیار مبهم و تاریک از داستانهای ملی حماسی ما رابهترین صورتی روشن ودور از ابهام کرده است.

کریستن‌سن دراین کتاب تنها اوقات‌شریف خویش‌را بیافتن نخستین بشر ونخستین قبائل بشری ونیز نخستین شاه، وقف کرد و چون این کتاب‌را بدقت

1–Aogemadaēcā

بخوانیم میتوانیم عقاید ایرانیان را راجع بخلقت و تکوین مدنیت بشر بخوبی دریابیم، اما از نخستین سلسلهٔ داستانی ایران، که در داستانهای متأخرین پیشدادیان خوانده شده‌اند، در این کتاب تنها از هوشنگ و طهمورث و جمشید که هر یک در داستانهای ایرانی نخستین شاه شمرده شده‌اند، سخن رفته، و مابقی سخنان استاد را در این باب باید در کتاب معروف دیگر او بنام «حماسهٔ شاهان در داستانهای ایرانیان» یافت.

یکی دیگر از کتب مهم کریستن‌سن که بسیاری از حقایق مربوط بتاریخ داستانی ایران در آن آشکار میشود، کتاب کیانیان است که بسال ۱۹۳۱ در کپنهاگ بچاپ رسید. در این کتاب استاد بزرگ نخست با بحث استادانهٔ مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیان و سلسلهٔ تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندانی مانند هرتل و هرتسفلد را در این باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای محلی مشرق ایران در عهود مقدم بر اوستا، که آخرین آنها ویشتاسپ بازردشت پیغامبر معاصر بوده است. مابقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع بکلمهٔ «کی» و هر یک از سلاطین و امرایی که در اوستا خاصه در اناهیت یشت و فروشی یشت بالقب کوی ذکر شده‌اند، با توجه بتمام مآخذ از اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. در پایان این کتاب کریستن‌سن بحث فاضلانه‌یی راجع بخاندان کرشاسپ یعنی خاندان پهلوانی سیستان پیش گرفته و بسیاری از حقایق را با توجه بروش استادانهٔ خود راجع بداستان این پهلوانان روشن کرده است و سپس درباب بهمن و جانشینان او، و نفوذی که ازین پس از بقیة‌السیف اطلاعات ایرانیان راجع بسلسلهٔ هخامنشی در سلسلهٔ داستانی کیان مشهود میباشد، سخن گفته است.

با این بحث مختصر که حقیر درباب چند اثر از کریستن‌سن کرده، و فهرستی که از کار های وی در این کتب داده است، اهمیت زحمات این ایرانشناس جلیل‌القدر تا درجه‌یی آشکار میشود اما باید دانست که چون استاد در انتخاب وجوه قرآآت اسامی قدیم بیشتر بر سیرت «آندرآس» رفته گاه از طریق صواب و یا لااقل از طریقی که مقبول عموم باشد دور شده است.

یکی از علل جامعیت کریستن‌سن و اهمیت کارهای او آنست که این دانشمند در تحقیقات خود بتمام و یا نزدیک بتمام آثار و نتایج تحقیقات خاورشناسان بزرگ اروپا توجه داشته وحتی از زبانهاییکه اطلاع نداشت بوسیلهٔ مترجم استفاده کرده و همین کثرت مطالعهٔ استاد علت وسعت کم نظیر اطلاعات و قدرت

وی درتحصیل نتایج کلیهٔ علمی‌راجع بتاریخ وفرهنگ ایران قدیم شده است.
زندگی این استاد جلیل وقف بر ایرانیان و لهجات وفرهنگ و تاریخ ایران بود، درکلام او هیچگاه جز آثار احترام و بزرگداشت ایران نمی بینید و او بی‌شک ایران را چون یک وطن ثانوی دوست میداشت و همین دوستی وعلاقهٔ او نسبت باین خاک‌عزیز ما را برآن میداردکه نخست ازخدای‌بزرگ آمرزش روان او را مسألت‌کنیم و سپس برای رضای روح جاوید او دوام فرهنگ وتمدن‌ایران وبقاء جلال وافتخارات‌آنرااز یزدان‌نیکی‌دهش بخواهیم وبگوئیم: آمرزیده بادروان‌کریستن‌سن، جاویدباد ایران‌وفرهنگ ایران!»

۱

مُلاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عُهود آیین زرتشتی

۱ - دربارهٔ مکان و زمان ظهور آیین زرتشتی

مسألهٔ **مولد زرتشت** باآنهمه بحث که درباب آن شده هنوز بنتیجهٔ قطعی نرسیده است. من نمیخواهم در اینجا ازنو دلایلی را که مدافعین سه نظریه راجع بمولد زرتشت گفته اند تکرار کنم. آن سه نظریه عبارتست از:

۱- نظریهٔ آنانکه معتقدند اصل زرتشت ازناحیهٔ غربی ایران بود،

۲- نظریهٔ آنانکه مولد اورا درمشرق ایران میدانند،

۳- نظریهٔ کسانی که میگویندزرتشت درمغرب ایران ولادت یافته و برای نشرآیین خویش بمشرق این کشور رفته است[۱].

توضیحات متناقض مؤلفان یونانی و رومی ثابت میکند که راجع بمولد زرتشت روایت کهنی در دست نبوده است. از «گاثاها» که تنها مأخذ اساسی راجع بزندگی زرتشت است هیچگونه اطلاعی، خواه درباب مولد وخواه دربارهٔ محل دعوت و منطقهٔ عمل او، بدست نمی آید.

در یشتهای کهن که قدیمترین قسمت ازاوستای جدیدست زرتشت قربانیهای خود را در «اَریانَ وِیوچَه»[۲] درساحل رود «داتیا» با یزدان

---

۱ - نظریهٔ چهارم مبنی برآنکه زرتشت وجود خیالی و داستانی محض است، درزمان ما بوسیلهٔ G. Hussing در:
Mitteil. d. Geograph. Gesellschaft. 1919, p. 409 sqq.
از سر گرفته شده است.

۲- Aryâna Vyōčah. قراءت آندرِآس (Andreas). وِیوچَه Vyōčah معادل کلمهٔ ودائی Vyačas یعنی «سرزمین پهناور» است اما روایت سنتی این کلمهٔ ائیریَنَ واَجَه Airyana Vaêǰah است.

سیدهد[1] ودر «اَریّانَ‌ویّوچَه» شهرت دارد[2] ودر ذکر مجاهدات زرتشت سخن از ساحل رود «دْرُجا»[3] درناحیهٔ «اَریّانَ وَیّوچَه» میرود. با این‌حال بسیار بعید بنظر میآید که ایرانیان هنگام انشاء قطعات گاثاها خاطرهٔ صریح وروشنی از وضع جغرافیایی «اریّان ویوّچه» که آنرا کشور اصلی قبایل ایرانی تصورمیکردند، وهمچنین رودهای‌آن‌سرزمین، داشته بوده باشند،و بهرحال پیش ازآنکه مؤلفان پهلوی‌توضیحات خود را برروایات قدیم بیفزایند،اصل روایاتی که راجع باین سرزمین وجود داشت ازمیان رفته بود.

دریشت ۱۹ (زامیادیشت)، که‌محققاً ازیشتهای‌ادوار بسیار کهن‌است، نام دریاچهٔ «کوسَوِیَّ»[4] بنحوی‌ذکرمیشود که در تطبیق آن با دریاچهٔ هامون کنونی تردیدی نمی‌ماند. در همین دریاچه است که بنابرروایات زرتشتیان نطفهٔ زرتشت محفوظ است و۹۹۹۹۹ «فْرَوَرْتی» آنرا نگاهبانی می‌کنند[5] تا موعود های زرتشتیان دردورهٔ آخرالزمان ازآن پدیدآیند[6].

درآغاز دورهٔ اشکانیان «اَریّانَ ویّوچَه» را ایرانیان برناحیهٔ خوارزم انطباق داده بودند[7] وحال آنکه بعدها که مرکز شاهنشاهی مجدداً بمغرب

۱- یشت ٥ بند ۱۰۴. یشت ۹ بند ۲٥. یشت ۱۷ بند ٤٥

۲- یشت ۹ بند ۱٤

۳- Droĵâ

٤- Kôsavya. قراءت سنتی این کلمه «کَ سَ اُیَّ» Kasaoya است.

٥- یشت ۱۳ بند ٦۲؛ ومقایسه شود بابند هشن فصل ۳۲ بندهای ۸-۹

٦- یشت ۱۹ بند ۹۲

۷- در وندیداد (فرگرد ۱ بند ۳) «اَریّانَ ویّوچَه» کشوری‌سردتوصیف شده است: «آنجا ده ماه زمستانست ودوماه تابستان ودراین دو ماه نیزآب و

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ایران انتقال یافت، سعی شد که «اَرْیانَ وِئیجَه» را در حدود آذربایجان جست وجو کنند[۱] درصورتیکه همواره[۲] دریاچهٔ «فرزدانو»[۳] را که در کنار آن ویشتاسپ حامی زرتشت برای «اَرْدویسوراآناهیتا» قربانیهایی تقدیم داشته بود[٤] درسیستان فرض میکردند.

اگر اشارات موجود در اوستای جدید را در بارهٔ زادگاه زرتشت دارای ارزش بسیار کمی بدانیم باید معترف باشیم که اشارات مؤلفان یونانی و رومی اصلاً ارزشی ندارند و بنا براین باید تحقیق کرد که آیا میتوان از گاثاها اشارات غیرمستقیمی دراین باب بدست آورد؟

امروز تقریباً همه دانشمندان متفقند که گاثاها اثر شخص زرتشت است و یا بدورهٔ بسیار نزدیکی بعهد وی تعلق دارد. لیکن از تحقیق در

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

زمین و گیاه همه سردند.» و بهمین سبب است که مارکوارت Marquart (ایرانشهر Érânšahr ج ۱ ص ۱۵۵) اَرْیانَ وِئیجَه راهمان خوارزم میداند که بنا برنقل جغرافیا نویسان اسلامی از قبیل اصطخری وابن الفقیه سردترین سرزمینهایی است که جیحون از آن میگذرد و مطلقا سرد ترین نواحی ایران قدیم است. آندرِآس نیز ازطریق دیگر بهمین نتیجه رسیده وبادقت درممالکی که درفرگرداول ازوندیداد ذکرشده چنین نتیجه گرفته است که این فصل در دورهٔ سلطنت مهرداد اول (۱۷٤-۱۳٦ ق.م.) پادشاه اشکانی نوشته شده است و چون «اَرْیانَ وِئیجَه» در اینجا اولین کشوردانسته شده وپس ازآن نام سغد ومرو و بلخ آمده است، پس نمیتواند غیر از خوارزم که علی الظاهر کشور اصلی اشکانیان بوده است جایی دیگرباشد.

۱- بند هشن فصل ۲۹ بند ۱۲

۲- بند هشن فصل ۲۲ بند ٥

۳- Frazdânu

٤- یشت ٥ بند ۱۰۸

زبان گاثاها نمیتوان نتایج اطمینان بخشی بدست آورد . « گلدنر »[۱] و « بارتولومه »[۲] جداً از تعیین سرزمینی که زبان گاثاها در آن متداول بوده است خودداری میکنند . « آندرآس »[۳] چنین می پندارد که گاثاها درزمان متأخری درایران شرقی انشاء شده است . بارتولومه دلایلی را که سابقاً در باب انشاء گاثاها بزبان مادی اقامه شده بود رد کرده[٤] واخیراً « تدسکو »[٥] نظریهٔ انتساب دولهجهٔ اوستایی را بنواحی غربی تجدید نموده است ولی چند اثر ایران غربی که او درزبان اوستایی نشان میدهد با امکان اینکه زبان اوستایی از مشرق ایرانست مانعة‌الجمع نیست ، زیرا ممکن است بعضی از عناصر لهجات ایران غربی و برخی از خصائص نحوی متعلق بآنها درضمن تدوین گاثاها ویشتهای قدیم که بدست روحانیان مادی در عصر هخامنشی صورت گرفته ، واردآنها شده باشد؛ چنانکه درروزگاران بعد هنگام تدوین اوستادرعهد اشکانی برخی ازآثارلهجات متوسط ایران درآنها راه یافته است[٦] مثل آوردن دستهٔ صوتی **uhr** بجای **urt**[۷] وافزودن حروف اضافی در میان کلمه .

وضع مدنی و کیفیت بحث دینی که در گاثاها ملاحظه می کنیم برای

۱- **Geldner** رجوع شود بتاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی
Grundriss der Iranischen Philologie ج ۲ ص ۳

۲- **Bartholomae** رجوع شود به :
Zum altiran. wörterbuch, p. 19

۳- Andreas und Wackernagel : Die vierte Ghâthâ , Nacher. d. K. Ges. d. wiss. zu Göttingen, phil. hist. Klesse, 1911,p.2.

٤- Zum Altiran. Wörterbuch, p. 16 sqq.

٥- Tedesco

٦- Dialectologie der westiran · Turfantexte, Le Monde oriental, XV, p· 255 sqq·

۷- درباب لیگاتور ﮂ رجوع شود به :
Andreas und Wackernagel, Die vierte Ghâthâ, p·2, en bas·

من این نظر وسلاك قطعی را ایجاد می کند که گاثاها دارای منشاء شرقی است. قبایل ایرانی که بایران غربی مهاجرت کردند درآن ناحیه باسازمان استوار تمدن آشور و بابلی تصادف کردند و کتیبه های آشوری حاوی اشاراتی درباب جنگهای مداوم بارؤسای قبایل مادی است. طوایف ماد درهمسایگی خود قبایلی داشتند که صاحب سازمان مدنی کامل وخدایان وآیین خاص، بودند، نفوذ تمدن آشور وبابل هم تمام آسیای علیا را فرا گرفته بود، پس چگونه ممکن بود که ادبیاتی دینی که درچنین محیطی بوجود آید حتی حاوی کمترین اثری ازتماس ایرانیان بااین قبایل خارجی ومذاهب آنان و نیز جنگهای دینی و همچنین افکار محیط آشور و بابلی نباشد؟ مخالفان زرتشت چنانکه در گاثاها می بینیم ازقبایل وملل خارجی و ازپرستندگان خدایان آشوری یا اورارتی[1] یاهیتّی[2] نیستند بلکه عبارت از پرستندگان «دوا» های آریایی بودند که درتشکیلات دینی خودرفتار بدی باگاو داشتند و با عصارهٔ گیاه هَوْم[3] مست میشدند، آنها ایرانیان بیابانگرد و کوچ نشینان راهزن بودند که باقامهٔ شعائر ایرانیان قدیم و خیلی ابتدائی ادامه میدادند وطرفدارآن آیینی بودند که بانهایت وفاداری درسرزمینهای ایرانی، بیرون ازمحیط نفوذآشوری وبابلی، باقی مانده بود.

ازحیث اقتصادی ظاهراً ملت گاثاها یک ملت کوچ نشین زارع بود. درآنجا یک حالت متغیّر اقتصادی مشاهده میشود که خاص آسیای داخلی و همچنین سرزمینهای مختلف ایرانیان دوره های بعد است. در اینجا قبیله دارای مساکن زمستانی ومعینی بود که بنحوابتدائی درآن بزراعت اشتغال داشت و از سیلابها یا رودخانها برای آبیاری اراضی خوداستفاده

۱– urartique ۲– hittite
۳– hauma

میکرد ، تابستانها این قبیله شروع بمهاجرت بچراگاههایی می‌نمود که معمولاً درنواحی‌مرتفع ودر کوهستانها قرارداشت . اغلب اتفاق‌می‌افتاد که عشایری‌فاقد زراعت هنگام‌زمستان دراراضی وقراء عشایر کوچ‌نشین زارع رحل‌اقامت می‌افگندند تا آنانرا غارت کنند واین عشایر کوچ‌نشین زارع ناچار میشدند برای دفاع از اراضی مزروع خود با آن عشایر غیر زارع از درجدال درآیند .

میان ترکمانان ماوراء خزرنیزحتی درقرن نوزدهم دونوع تمدن مشاهده میشده است : آنهاکه دارای مسکن ثابتی بوده یعنی در حدود معینی اززمین‌زندگی میکرده ودارای‌زراعت وتجارت بوده‌اند «چومور»[۱] نامیده میشدند و دستهٔ دیگر بنام «چُرْوْ»[۲] بزراعت و گله داری توجهی نداشته و فقط صاحب شتر و اسب بوده‌اند . این چُرْوْها قبایل راهزن بوده‌اند و هر گاه یکی از رؤسای آنان خیال غارت و راهزنی داشت نیزهٔ خود را با علائم وشعارهای خاص خویش جلو چادرخود برپا میکرد و بوسیلهٔ منادی‌تمام «پاك اعتقادان» (یعنی اهل سنّت .م .)رابتجمّع بر گرد چادر خود دعوت‌می‌نمودتادستبردی بایرانیان«بددین» (یعنی‌شیعی .م .) بزنند . دراین حال میل بتحصیل غنائم درسراسرآن افراد بیدار میشد و دستهٔ مجهزی‌بقراء وقصبات ایرانی شروع بتر کتازی میکردند وهر کس با آنان از درمقاومت درمیآمد کشته میشد وغنائم از زن ومرد و کودك مانند. بردگان بسرزمینهای آنان حمل میگردید . تقریباً در تمام قبائل عشایر ثابت (ساکن دریک نقطه) وعشایر راهزن هردو وجود داشت و اگر یک تن از افرادچُرْوْ مایل براهزنی نبود درصف چومورها درمیآمد وعکس این حال نیز اتفاق میافتاد[۳].

۱- Tchumur ۲- Tchorv

۳- F. V . Helwald, Centralasian, p. 308 sqq

اینست تقریباً همان وضعی که در گاثاها بدان باز میخوریم . در آسیای مرکزی اقوام و طوایف یکی جای دیگری را میگیرد اما کیفیت تمدن همواره ، حتی درعصر حاضر ، بیک نحو باقی مانده است .

باتوجه باین مقدمات ، فقدان هرنشانه‌یی ازآثار تمدن آسیای علیا در گاثاها مارا برآن میدارد که سرزمین اصلی کیش زرتشتی‌را تقریباً در شمال یا درمشرق زمینهایی تصور کنیم که درعهود سالفه مسکن قبایل آریایی‌بوده وآثار کوچ نشینی مقرون بزراعت درآن مشاهده میشده است. قبایل زارع خصوصاً در دامنه‌های جبال یا در شعاب اراضی کوهستانی زندگی میکردند وبنابراین میتوان قبایل بازبسته بتمدن گاثاها را ساکن سغد یافرغانه یابلخ وبزحمت خوارزم تصور کرد. بنابعقیدهٔ «استنسبی»[1] سرزمین خوارزم درآغاز امر مسکن قومی ماهی گیربوده ودردورهٔ نسبهٔ جدیدی بسرزمین زراعتی مبدل شده است وبنابرین خوارزم حتی‌درعصر هردوت مسکن قوم ماساگت[2] بوده است که زندگی آنان از راه صیادی میگذشته .

«بارتونومه» باتوجه باشارات جغرافیایی‌یشتهای کهن بهمین نتیجه رسیده که آیین اوستایی باحتمال قوی در مشرق ایران پدید آمده است . دلایلی که او برای‌اثبات مدعای خود اقامه کرده[3]، و ویلیام جاکسن[4] نیز آنها را تأیید نموده است[5]، بنظر من قانع کننده نیست . این دلایل مبتنی‌است برروایت پارسی حاکی ازاینکه زردشت اصلاً ازمردم ایران

۱- H. P. Stensby ۲- Massagètes

۳- Zarathustra's leben und werke, Heidelberg, 1924, p. 9 sqq.

۴- Williams Jackson

۵- Zoroaster the Prophet of Ancient Iran

غربی بوده و بایران شرقی مهاجرت کرده است.

مسألهٔ زمان زندگانی زرتشت هم کمتر ازسرزمین اصلی دعوت دینی او مشکوك نیست. در اینجا نیز باید نخست اشارات متناقض و بی بنیاد نویسندگان یونان ولاتین را روشن کرد. صراحت و قطعیتی که روایت پارسیان به تثبیت دورهٔ زندگی زرتشت در سیصد سال پیش از اسکندر داده است، باعث شد که دانشمندانی ازقبیل «یوستی»[۱] و «گلدنر» و «وست»[۲] و «ویلیام جاکسن» این تاریخ را محقّق و یا تقریباً نزدیک بتحقیق بدانند.

«وندیشمن»[۳] و «ویلهلم گایگر»[۴] و «تیل»[۵] و «الدنبرگ»[۶] و «بارتولومه»[۷] و «ادواردمیر»[۸] از طرفی دیگر روایت پارسی را از همه جهات بادلایل قاطعی رد کرده‌اند.[۹]

تثبیت عهد زندگی زرتشت در مآخذ پهلوی نتیجهٔ یک روایت دینی است که بنابرآن گیومرث نخستین بشر سی‌سال زندگی کرد و نطفهٔ او چهل‌سال درزمین پنهان ماند تاآنکه نخستین جفت آدمی از آن بهیأت گیاهی بیرون آمد واین جفت پیش از زادن هوشنگ پنجاه سال زیستند

۱- Justi
۲- West
۳- Windischmann
۴- Wilh. Geiger
۵- Tiele
۶- Oldenberg
۷- Bartholomae
۸- Eduard Meyer
۹- J. H. Moulton در کتاب: Early Zoroastrianisme, p. 19
وایپسن (G. Ipsen) در کتاب: Stand und Aufgaben der sprachwissenschaft, p. 236 زمان پیغمبر را در قرن ششم قبل از میلاد قرار میدهد و رایخلت (Reichelt) (همان مآخذ ص۲۸۳) آنرا درحدود هزارسال قبل‌ازمیلاد و «وسندونك» wsendonk در: Urmensch und Seele in der Iran Uberlieferung, p. 81 در پیش از سال ۹۰۰ ق. م.

ونودوسه‌سال ونیم پس از ولادت هوشنگ مردند وپس از آن هوشنگ مدت چهل‌سال برزمین پادشاهی کرد و «تَخْمُورُوْ»[1] سی‌سال ، و «ییم»[2] پس ازششصد وشانزده‌سال‌ونیم از سلطنت محروم شد وپس ازآن یکصد سال پنهان می‌زیست. مجموع این سنوات هزارسال میشود وآن نخستین هزارهٔ تاریخ بشر است. هزارهٔ دوم ازسلطنت «اژدهاگ»[3]، اژدهای سه سر پدید میآید وپس‌ازیک عده پادشاه داستانی که مجموع مدت سلطنت آنان ۱۰۰۰ سال میشود (هزارهٔ سوم) ، زرتشت درست در لحظه‌یی که هزارهٔ چهارم آغاز میگشت ولادت یافت . ویشتاسپ که پیش ازولادت زرتشت ۳۰ سال پادشاهی کرده بود ۹۰ سال پس ازتولد وی بزیست و پس‌ازو نواده‌اش «وَهْمَن» ۱۱۲سال، وسابقی مدت ۳۰۰سالهٔ بین زرتشت و اسکندر عبارتست از دورهٔ سلطنت همای دختر بهمن و دوپادشاه بنام دارا (=داریوش).

با مطالعه در این تاریخ داستانی و دینی بر من معلوم نیست که چگونه دانشمندان بتاریخی که بااتکاء برروایات مذهبی وداستانی‌بدست آمده است ، توانسته‌اند اعتماد کنند وجنبهٔ تاریخی بدان بخشند.

تاریخ رسمی و سنتی ایرانیان قدیم علاوه براین موضوع مایهٔ ایجاد زحماتی نیز برای زرتشتیان شده است. توضیح آنست که در پایان هریک ازسه‌هزاره‌یی که عهد زرتشت‌راازدورهٔ‌آخرالزمان جدا می‌کند، جهان دچار آشوب وفتنه‌یی میشود وپیغامبری جدید ظهورخواهد کرد .

۱- Taxmuruw ۲- Yim
۳- Aždahay

بدین ترتیب بنا بر تاریخ رسمی زرتشتیان که عهد زرتشت را در حدود ۶۳۰ سال قبل ازمیلاد مسیح تعیین کرده است می بایست بسال ۳۷۰ بعد از ولادت مسیح اولین پیغمبر معهود ظهور کند. از بیم فتنه هایی که ممکن بود ازفکر پایان یافتن نخستین هزارهٔ بعد اززرتشت درمیان مردم ایجاد شود، درآغاز دورهٔ ساسانی برآن شدند که درتاریخ دست برند و درفاصلهٔ بین ظهور زرتشت و واقعهٔ اردشیر بابکان تغییر وتقلیلی ایجاد کنند بنحوی که پایان اولین هزارهٔ بعد اززردشت چندقرن باز پس برده شد[1] و ۵۶۶ سال فاصله بین فتح ایران بدست اسکندر و ظهور اردشیر بحدود ۲۶۰سال تقلیل یافت. بااین کیفیت چه مانعی دارد که پیش از واقعهٔ ساسانیان تاریخ عهد زردشت را بهمین نحو چند قرن بجلو نیاورده باشند تا درهزارهٔ بعد ازاو تقلیلی حاصل کنند وعهدی را که می بایست پیغامبر جدید ظهور کند بعقب اندازند.

تمام دانشمندان سابق الذکر که تاریخ روایتی را مردود میدانند، تاریخ زندگی زردشت را بعهد قدیمتری بین ۸۰۰ و ۱۲۰۰سال پیش از میلاد مسیح بالا میبرند لیکن چون قرائن پیدا کردن این تاریخ کاملاً دردست نیست ناگزیرند که آنرا بنحو تقریب ذکر کنند.

از نامه های اَمَرْنَ[2] عده یی از نامهای کاملاً آریایی بدست می آید که امرای سوریه درحدود ۱۴۰۰ سال پیش ازمیلاد مسیح داشته اند و از آنجمله است «اَرْتَ مَنیَّ»[3] و «یَشْ دَتَ»[4] و «شُووَرْدَتَ»[5] «شُوبَندی»[6] و

۱- مسعودی، التنبیه والاشراف ص ۹۷ ببعد

۲- Amarna ۳- Artamanya

۴- Yašdata ۵- Šuwardata ۶- Šubandi

«شوتَرْنَ»[۱] و در یکی از متون بغاز کیوئی[۲] متعلق بآغاز قرن چهاردهم ق.م. چهار نام از خدایان آریایی را می‌یابیم که پادشاهان میتانی آنهارا می‌پرستیده‌اند و از آنجمله‌اند «میتْرَ»[۳] و «ورُونَ»[۴] و «ایندْرَ»[۵] و «ناس‌تیّاس»[۶]. در نامهایی که به‌پیشاوند-su شروع شده است و همچنین در «ناس‌تیّاس» معلوم شده است که تبدیل «س» ابتدائی کلمه که پیش از حرف مصوته قرار گرفته و «س» میان دو حرف مصوته به «ه» که یک شکل خاص زبان ایرانی است، وجود ندارد.

پیداشدن اسامی خدایان مشهور از اساطیر ودابی در آثار بغاز کیوئی که امری شگفت‌آور است بچند وجه مختلف تأویل شده است: برخی بپیروی از «ژاکوبی»[۷] تصور کرده‌اند عده‌یی از هندوان یا همسایگان آنان که خدایان ودایی را می‌پرستیده‌اند باسیای صغیر مهاجرت کرده و این اسامی را با خود برده‌اند[۸]. «الدنبرگ»[۹] و «میر»[۱۰] پنداشته‌اند که این

۱- šutarna رجوع شود به:
H Winckler, Mitteil. d. deutschen Orientgesellschaft, N 35; à comp. Ed. Meyer dans le z. f. vgl. Sprechforschung' 1909, p. 18 sqq.

۲- Boghazkioi ۳- Mitra
۴- Varuna ۵- Indra

۶- Nasatyas رجوع شود به:
Ed. Meyer, I. C., p. 24 sqq. - جزء اختتامیِ کلمه‌یی که‌معنی «خدا» میدهد در آخرین اسم بصورت جمع آمده است، مقایسه شود با:
H. Güntert, Der arische welkönig, p. 3 sqq.

۷- Jacobi ۸- JR. AS. 1909, p. 721 sqq.

۹- ایضاً ص ۹۵ ۱. ببعد

۱۰- I.C., P. 26; Gesch. des Altertums 13, §. 455 et 465

مهاجرین آریائیانی بودند که از آنسوی دریای خزر آمده وزبان ودین و عقایدآریائیانی‌را که نیاکان هندوان وایرانیان بوده‌اند حفظ کرده بودند. هوسینگک[1] چنین دریافته است که درآثار بغاز کیوئی واسامی خاص آریایی درآسیای علیا میان قرنهای ۱۸ و ۱٤ قبل از میلاد ، آثار عبور هندوان از اروپا ، ازراه قفقاز یعنی همان راهی که چندی بعد قبایل ایرانی ازآن گذشته‌اند ، دیده میشود . اما فرضیهٔ اینکه جنگجویان آریایی ازسواحل سندآمده وتمام نجدهای ایرانرا برای سکونت درسرزمین میتانی پیموده‌اند بنظر من بسیار مشکوك و غیر محتمل میاید[2] لیکن فرضیهٔ «استن کنو»[3] مرجّح است که میگوید آیین ودایی که در سرزمین هند نضج یافته بود درمیان قبایل آریایی ایران پراگنده شد ورؤسایی که ازاین محیط بوجود آمده بودند آنرا بآسیای علیا بردند. «استن کنو» تصورمیکند که نام چهار رب‌النوع مذکور با املایی که در آثار میتانی دیده میشود بتمام معنی هندی است . با اینحال گمان نمیکنم که بتوان مانند «استن کنو» برای

۱– Prace lingwistyczne ofiarowane J · Baudoinowi de Courtenay, Krakow, 1921.

۲– یانسن (Jensen) در :

Sitzungslier. d. preuss: Ak. d. wiss., **1919**, p. **367** sqq.
قطعاتی ازمتون بغازکیوئی‌را انتخاب کرده وآنهارا آریایی قدیم دانسته است. تصور اینکه کلمهٔ سَتَّ (satta=هفت) که معادل سانسکریت آن سپْت(sapta) است، هیأتی متعلق بزبان هندی و مثلا زبان پراکریت یاپالی قرن چهاردهم قبل از میلاداست، نتیجهٔ توجه خارج ازاندازه بکلمه‌ییست که ملتی‌غیرآریایی آنرا پذیرفته وباتلفظ خود نزدیک ساخته است.

۳– The Aryan Gods of the Mitani People (Royal Frederik University, Publications of the Indian Institue, Kristiania, 1921.)

اثبات اینکه این رب‌النوعها در ایام قدیم هند و اروپایی دارای نام و حروف ودایی نبوده‌اند، براوستا تکیه کرد، خاصه که تکامل دینی خاصی که دراوستا منعکس است توانست همهٔ آثار قدیم را کاملاً مدروس و منطمس سازد. «کنو» می‌گوید که در عهدنامهٔ صلح ومودتی که براثر وصلت میان دوخانوادهٔ سلطنتی منعقد شد فقط نام رب‌النوعهایی آمده‌است که ارتباطی بامفاد عهدنامه داشته‌اند وبنابرین نقش ناستی[۱] ها دراینجا بعقیدهٔ او عواملی ازحالت پیش ازتکامل وجودی آنهاست واین علائمی است که تنها در سرودهای دینی نسبةً جدید ودایی دیده می‌شود. اما نقش ایندرا[۲] بعقیدهٔ «استن کنو» بآسانی فهمیده می‌شود. «ایندرا» رب‌النوع جنگ است که فعالیت او منجر بصلح شد. با اینحال بنظر من درست نمی‌آید که رب‌النوع جنگ در یک معاهدهٔ صلح و مودت بدینگونه یاد شده باشد واگر «ایندرا» ازحیث جنبهٔ واقعی خود یعنی خدای جنگ یاد نشده وبسادگی مانند یکی ازچهاررب‌النوع اصلی آمده باشد، دراینجا هم شاید همان وضع وحالتی وجود داشته باشد که در ناستی‌ها دیده‌ایم ودر نتیجه شاید «میتر» و «ورون» و«ایندرا» وناستی‌ها با «سرو»[۳] نمایندگان اصلی دودسته ازخدایان آریایی یعنی «اسور»[۴] ها و «دئو»[۵] ها بوده باشند ومن این حقیقت را بعد ازاین اثبات خواهم کرد.

ازطرف دیگر «هوسینگ»[۶] برای اثبات فرضیهٔ خویش چنین تصور

۱- Nasatya
۲- Indra
۳- Sarva
۴- Asura
۵- Daiva
۶- Hüssing

می کند که دَئوَها (دیوان) وایندرا و«نُ‌هَتَّی»[1] (نئوهَئی‌ثَّی[2] دراوستا) از خدایان کهن هند وایرانی نیستند که بقوای شریر مبدل شده باشند بلکه رب‌النوعهایی از هندوان بت‌پرستند. اگر «بت پرست» را بمعنی «غیر زرتشتی» بگیریم باید ایرانیان این خدایان را که دراوستا میان سایر یاوران اَنگرَه‌مَئی‌نیو دیده می‌شوند پیش از تبدّل حرف «س» بحرف «ه» بعاریت گرفته باشند واسم «ناسَتّی» نیز مشمول این تبدّل عمومی قرار گرفته باشد و باین ترتیب عاریت گرفتن اسامی مزبور پیش از بعثت زرتشت صورت گرفته است واین فرض ممکن بنظر میرسد.

اما نظریهٔ «هوسینگ» که می گوید ایران شرقی (بلوچستان و افغانستان وترکستان) درایام باستان بوسیلهٔ قوم ایرانی مسکون نبود، بااشارات جغرافیایی یشتهای قدیم، مخصوصاً راجع بافغانستان وترکستان، سازگارنیست. علاوه‌براین قبایل سَکَ که درعهد هخامنشی درترکستان میزیستند، بی‌تردید ازنژاد ایرانی بوده‌اند. پس من دلیلی در رها کردن این فرضیه نمی‌بینم که آریائیان یعنی اجداد مشترك هندوان وایرانیان در کوهستانها ودره‌های رودخانهای ترکستان میزیسته‌اند ونیز با عقیدهٔ «الدنبرگ» و «میر» همراه میشوم که گفته‌اند ایرانیانی که پیش از قرن ۱۴ ق.م. درنواحی مختلف آسیای علیا سکونت گزیدند، ازممالک ماوراء خزرآمده‌اند. البته اینان قبایل منفردی بوده‌اند که بسرپرستی رؤسای خود کوچ میکردند ودرحقیقت طلیعهٔ مهاجرت بزرگی هستند که چندقرن بعد

۱- Nohatya
۲- Naohaithya

صورت گرفت و بر اثر آن تمام نجدهای ایران در تصرف قبایل مهاجر ایرانی درآمد.

بنابرین زبان گاثاها را دیگر نمیتوان زبان آریایی قدیم شمرد بلکه باید آنرا یک زبان کاملاً ایرانی دانست. تغییر شکل «س» ابتدائی جلو حرف مصوته و تغییر شکل «س» میان حروف مصوته به «ه» در اینجا امر یست از ازمنهٔ قدیمه، و با توجه باین مقدمات باید معترف بود که

زرتشت بعد از قرن ۱۴ ق.م. میزیست.

حال که حد اعلای دورهٔ حیات زرتشت را یافتیم سعی می کنیم پایین ترین حد دورهٔ زندگی اورا نیز بیابیم:

در عهد «شَلْمَ نَسَّر[۱] دوم» نخستین بار از وجود نژاد ایرانی در کردستان اطلاع حاصل می کنیم. این پادشاه درسال ۸۳۶ق.م. باقبایل «مادای»[۲] و «پارسوا»[۳] جنگید. قبایل «مادای» همان طایفهٔ «ماد» هستند وقبایل «پارسوا» را هم بعضی باطایفهٔ «پارس»[۴] تطبیق کرده‌اند[۵] وبعضی باقوم «پارث»[۶]، ودراین هنگام طایفهٔ «پارسوا» چنانکه معلوم میشود در شمال ناحیهٔ سکونت طایفهٔ ماد یعنی درمیان مسکن قوم اخیرالذکر و دریاچهٔ اورمیه بسر میبردند، و البته اینها مثل دسته های جنگجویی نبودند که سابقاً دراراضی متصرفی میتانیها صاحب قدرتی شده بودند، بلکه فقط عبارت بوده‌اند ازدستهٔ مهاجرینی که جمعاً حرکت می کردند. درحدود اواسط

۱- Šalmanassar
۲- Madai
۳- Parsua
۴- Parsa
۵- Hüssing, ZDNG., t. 54, p. 126 ; Prašek, Gesch. d. Meder und Perser, 1, p. 184
۶- Rost, Mitteil. d. Vorderas. Ges., II, p. 75

قرن نهم ق.م. آندسته ازقبایل ایرانی که تاحدود غربی نجدهای ایران پیش رفته بودند، یعنی طایفهٔ ماد، قطعاً در زمینهایی که بعداً ولایت مادی نامیده شده است سکونت اختیار نمودند.

نخستین اشارهٔ یونانیان راجع بزرتشت که بما رسیده است اشارهٔ «خسانْتُس لیدیایی»[۱] است که دراواسط قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته است. وی گفته است که زرتشت ۶۰۰ سال[۲] پیش ازلشکرکشی خشایارشا برسر یونانیان اروپا زندگی میکرده است وازاینجا معلوم میشود که در دورهٔ «خسانْتُس» عهد حیات زرتشت بگذشتهٔ بسیار دوری نسبت داده شده بوده است[۳]. ازجانب دیگر «تیل»[۴] متوجه این نکته شده است[۵] که نام «مَزداه»[۶]، «اَهور»[۷] یا «مَزداه اَهُورَ» وندرةً «اَهُورَمَزداه» در گاثاها، که در اوستای جدید صورت ثابت «اَهورمزداه» یافته‌است، ونام مرکبی است که هریک از دوقسمت آن جداگانه صرف میشود، در کتیبه‌های

۱- Xanthos de Lydie

۲- درپاره‌یی نسخ ۶۰۰۰ سال

۳- باید در نظر داشت که این تصریح در بارهٔ دورهٔ زندگی زرتشت نخستین‌بار در میان قرن پنجم میلادی صورت گرفته است وبنابراین نمیتوانیم سال ششصدم را دردورهٔ بعد ازمیلاد قرار دهیم زیرا یکصدوپنجاه سال مدتی چندان طولانی نبود که ناچارشوند آنرا باچنین عدد کاملی نشان دهند. رجوع شود به:

Carl Clemen, Die griechichen und lateinischen Nachrichten über die persische religion (Giessen 1920)

۴- Tiele

۵- Verslagen en Mededeelingen d. k. Akad. van Wetenschapen Afd. Letterkunde, 3 Reeks, Deel IX, p. 364 sqq., et Gesch. der Religion, II, p. 43 sqq.

۶- Mazdâh ۷- Ahura

هخامنشی دو جزء مذکور بصورت واحد «اَهورمَزداه» دیده میشود و قسمت اول این نام مرکب صرف نمیگردد مگر دریک مورد که بطور استثناء این عمل صورت گرفته است وآن در کتیبهٔ خشایارشاست. «تیل» از این امر چنین نتیجه میگیرد که برای حصول این تکامل می‌بایست مدتی بین قسمت‌های کهن اوستای کنونی، یعنی یشتهای قدیم، و کتیبه های هخامنشی فاصله بوده باشد، اما یشتهای قدیم نیز بایک فاصلهٔ زمانی از «یسنا هپتْوهَتی»[1] جدا می‌شود که خود مؤخر از گاثاهاست.

این دو قرینه بنظر من ما را وادار می کند که حیات زرتشت را بعصری مقدم برمهاجرت طوایف ماد وپارس درقسمت غربی ایران، بالا ببریم[2] وباین ترتیب بنظرم بسیار محتمل میاید که آیین زرتشتی بوسیلهٔ

۱- Yasna Haptôhati

۲- قرینهٔ دیگری در همین باب که میر (Ed. Meyer: Z. f. vgl. sprachforschung 1909, p. 15) ودیگران آنرا تأیید کرده‌اند، آنست که صورت دیگری از نام خدا به هیأت مَزدَک (mazdaka) درجزو اسامی امرای مادی که دریکی ازکتیبه‌های هخامنشی دیده میشود، آمده است (مربوط بسال ۷۱۴ یا ۷۱۳ ق.م.). با اینحال نمیدانیم نام مزداه پیش از بعثت زردشت وجود داشته است یانه. کلمهٔ «بغ‌مَشتوم» (Bagmaštum) نام یکی از رب‌النوعهایی که در کتیبهٔ «سارگون» (Sargon) آمده و «رست» (Rost) خواسته است آنرا مساوی با «بغ مَزداه» (Baga mazdah) بداند، اصلا قابل ملاحظه وتوجه نیست (رجوع شود به Ed. Meyer I. C., p. 15, n. I). «هومل» (Hommel) نام خدایی را بصورت «اسرمزش» Assara mazaš درفهرستی ازکتابخانهٔ «آسوربانی‌پال» Assurbanipal دیده است که بعقیدهٔ او

بقیه درصفحهٔ بعد

مبلّغینی که ازمشرق آمده باشند میان طوایف ماد و پارس پس ازمهاجرت آنان بمساکن جدید انتشار نیافته باشد، بلکه این آیین درمیان قبایل ایرانی پیش از مهاجرت بزرگ انتشار یافته وطوایف ماد وپارس این کیش را هنگامی که در نیمهٔ اول قرن نهم ببعد بجانب مغرب بحرکت آمدند، باخود آوردند و همین امر چنانکه خواهیم دید مایهٔ ایجاد مغایرتها و اختلافاتی شد که بتدریج وبمرور زمان میان زرتشتیان مغرب و مشرق ظهور کرد. باقبول این مقدمات بآسانی میتوان **عصر زرتشت را در زمانی مقدم برهزارسال پیش ازمیلاد مسیح قرار داد**[1].

بقیه ازصفحه قبل

اصل آن از دورهٔ کاسی (Kassite) یعنی میان ۱۷۰۰ و ۱۲۰۰ ق.م. است. رجوع شود به:

Proceedings of the Soc. of Bibl. Archaeology· 1899, p· 127, 132–137 sqq.)

اما اَسَّرمزش بهیچ حال شبیه اهورمزداه نیست و در این صورت همانطور که «هومل» پیشنهاد می کند معنی «اهورمزداه» اَسورىِ بزرگ است.

۱- هرتل (J.Hertel) دریکی ازیادداشتهای جدید خود بعنوان: (Die Zeit Zoroasters, Leipzig 1924) سعی باثبات این نکته کرده که زرتشت در قرن ششم پیش از میلاد میزیسته است و با قبول اینکه روایت پارسیان ارزشی ندارد، میگوید که تاریخ ساختگی آنان اتفاقاً برحقیقت تاریخی منطبق است. هرتل فرضیهٔ قدیم راکه میگوید ویشتاسپ حامی زرتشت همان ویشتاسپ پدر داریوش اول است ازنو پذیرفته ومورد بحث قرارداده است. او میگوید که دردورهٔ همین ویشتاسپ هخامنشی است که زرتشت باآیین تازهٔ خود ظهور کرد و داریوش قهرمان کیش جدید شد و جنگ او با گئومت (Gaumate) مغ تنها صورت جنگی سیاسی نداشت بلکه جنگی مذهبی میان نومذهبان زرتشتی بامغان مادی نیز بودکه طرفدار آیین قدیم آریایی بوده و

بقیه درصفحهٔ بعد

۲ـ درباب منشاء آیین گاثایی

برای آنکه حقیقت آیین زرتشتی بهتر فهمیده شود باید تاآنجا که ممکن است ازافکار مذهبی ایرانیان پیش اززرتشت اطلاع یافت. وسایل تحصیل این اطلاع عبارتست از:

۱ـ اطلاعات پراگنده‌یی که ازآثارمکتوب آسیای علیا بدست میآید.

۲ـ مقایسه‌یی میان آیین اوستا (خاصه گاثاها ویشتهای قدیم) و مذهب وداها.

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

بعدها پس ازپذیرفتن آیین جدیدآنرا باواردکردن آثاری ازعقاید خود مغشوش وتباه کرده‌اند ومغایرتهای میان آیین گاثایی ایرانیان وعقاید اوستای جدید از همینجاست. این عقیدهٔ فاضل مذکور بنظر من براساس متینی استوار نیست چه ازطرفی نمیتوان فهمیدکه چگونه زرتشت که میان طوایف پارس آغازپیغمبری کرد کتاب خودرا بزبانی آورد که چه یک لهجهٔ غربی باشد وچه شرقی، بهر حال غیر اززبان طوایف پارس یعنی زبان کتیبه های هخامنشی است. این اشکال بنظر من قطعی میاید. از طرفی دیگر استدلال هرتل بسیار ضعیف است. او برای اثبات نظریهٔ خود متوسل باین دلیل میشود که در گاثاها سخنی ازحرمت سگ ودفن نکردن اجساد ونیالودن آب وآتش نرفته است، باآنکه این کلمات الهیهٔ منظوم مجموعه‌یی از عقاید و نوامیس آیین زرتشت بود. اما نمیدانم چگونه درآنقسمت ازکتیبهٔ بیستون که هرتل گفته است این اثررا میتوان یافت که اعتقاد با هورمزدا نتیجهٔ قبول آیین جدید است؟ گذشته ازین هرتل در تفسیر متهورانهٔ متون قدم ازین حدود فراتر گذاشته است بدین معنی که میگوید: یسنای ۵۳ که درآن زرتشت ویشتاسپ را میستاید ودوشیزگانی‌را که برای جشن عروسی دختر زرتشت گردآمده‌اند، ازنزدیک شدن بدیوپرستان باز میدارد، ومخالفان خودرا بجنگی سخت تهدید می‌کند، درمدت بین واقعهٔ «گئومت» وقتل زرتشت سروده شده، یعنی درسال ۵۲۲ ق.م. که زرتشت در آن سال هنوز زنده بوده است.

اینهاست استدلالات سست «هرتل» که میخواهد بیاری آنها فرضیه‌یی ضعیف وناروا را ثابت کند.

اکنون بذکر منشاء خدایان[۱] گاثاها می‌پردازیم . در این باب گایگر تحقیق مشبعی در کتاب خود موسوم به :

Die Aməša Spəntas, ihr wesen und ihre urspüngliche Bedeutung. 1916

کرده است .

کاسّی‌ها[۲] که درقرن هجدهم قبل از میلاد بابل را بتصرف در-آورده بودند، پرستندهٔ «سُوریَّ»[۳] بوده‌اند و او رب‌النوع آریایی خورشید بود که بوسیلهٔ دسته‌های جنگجوی آریایی پرستش وی در آسیای علیا رواج گرفته بود[۴]. معهذا این «سُوریَّ» یا «سْوَر»[۵] (در اوستا: هْوَر[۶]) بزودی فراموش شد . در وداها و همچنین در اوستای جدید ایزد قدیم خورشید اهمیت کمتری دارد. بعدها درقرن چهاردهم پیش ازمیلاد در آثار مکتوب میتانی خدایان آریایی‌قدیم ودایی یعنی «وَرُونَ»[۷] و «میتْرَ»[۸] و «ایندْرا»[۹] و «ناستیَّ‌ها»[۱۰] را می‌یابیم . علاوه براین نام «میتْرَ» در ضمن صورت‌اساسی‌خدایانی که‌در کتابخانهٔ «آسور بانیپال» محفوظ‌مانده‌است، آمده‌و باخدای بابلی خورشید «شَمَس»[۱۱] یکی دانسته شده است.

۱- هرجا کلمهٔ خدا یاخدایان درین مقال بیاید درصورتی که مربوط به ایران قدیم باشد مراد ازآن ایزد، اشاسپند ، ایزدان واشاسپندان است.

۲- Kassites ۳- Surya

۴- šuriaš با «س» که علامت‌حالت اسمی‌است. رجوع شود به:
Ed. Meyer, Gesch. des Altertums 3,I,§ 456.

۵- Svar ۶- Hvar

۷- Varuna ۸- Mitra

۹- Indra ۱۰- les Nasatyas

۱۱- Zeitschr. f. Assyr., II, p. 195

اگر بگاثاها بر گردیم بیک دودستگی اساسی میان «اَهُورَ»[۱] ها و «دَئوَ»[۲] ها یعنی خدایان وشیاطین بازمیخوریم. نام خدای مطلق معمولا اَهُورَ ویاخردمند (مزداه[۳]) ویااَهُورَی خردمند (مَزْداهٔاَهُورَ) آمده‌است، و گاه نیز مجموع قوای مدیرهٔ عالم بنام «اهورَهای خردمند»[٤] خوانده شده اند[٥]. دیوان از آغاز خلقت ببدی گراییده و در شمار ارواح خبیثه درآمده‌اند[٦].

چون مباینتی میان «اَسُورَ»[۷] و «دَئوَ» ها در دورهٔ هندوایرانی وجود داشت، چنین نتیجه گرفته‌میشود که مغایرتی میان این دو دسته از خدایان درمیان هندوان نیز موجود ودر حال تکامل بود، ودر این مورد «اَسُورَ» بشیاطین وارواح خبیثه اطلاق میشود[۸]. علامت خاص اسورها این بوده که قدرتی اعجاز آمیزوجاودانه موسوم به مایّا[۹] داشته‌اند. در «ریگ‌ودا»[۱۰] اسم اَسُورَ گاه برای نشان دادن خدایانی شوم و وحشتناك مانند «رودرا»[۱۱] آمده‌است، وشاید ازهمینجاتبدّل اَسُورَ بخدایان شریر شروع شده باشد. اما بطورعموم درریگ ودا «اسور» بردسته‌یی ازخدایان

۱- Ahura ۲- Daiva ۳- Mazdâh

٤- Tedesco dans la Zeitchr. f. Indologie und Iranistik, II, p. 53.

٥- یسنای ۳۰ بند ۹ ویسنای ۳۱ بند ٤

٦- یسنای ۳۰ بند ٦ ۷- Asura

۸- Oldenberg, I. C., p. 159 sqq.

۹- Māyā ۱۰- Rigveda

۱۱- Rudra، رجوع شود به: Oldenberg, I. C., p. 223

اطلاق میشود که مصدر خیر و لایق پرستش میباشند . این اسم یعنی اَسُورَ در آغاز امر عنوان ولقب عادی «دیَاُوش»[۱] خدای آسمانی هندو اروپایی بود که در عهد ودایی رو بفراموش شدن گذاشت[۲] و در ایران جز اثر غیر مشخصی از آن باقی نماند . بعدها قدرت اسور بدو رب النوع نسبت داده شد یکی « میترَ » و دیگری «وَرُونَ»[۳] که از میان طبقهٔ آدی تیّ[۴] در صف اول قرار دارند. اَسورها برروی هم نمودار کاملی از آدی تیّ ها بوده اند که از میان آنها تنها وجود دو ایزد مذکور (میترَ-وَرُونَ) در عهد هندو ایرانی مسلم است . «میترَ» و «وَرُونَ» در - ریگ ودا بایکدیگر تشکیل جفتی را میدهند و این دو نام مانند یک اسم مرکب معطوف[۵] محسوب میشود و این حال در بعضی از قسمتهای اوستای موجود نیز ملاحظه میگردد[۶] .

در متون مکشوفهٔ « بغاز کیوئی » عین این خصوصیت را ملاحظه میکنیم . بنا برین اگر از متون بغاز کیوئی چهار نام منتسم بدو قسمت بدست میاوریم که اولی شامل جفت «میترَوَرُونَ» متعلق بطبقهٔ اسورهاست، میتوان حدس زد که دو خدای دیگر یعنی «ایندرا» و «ناسَتیّ» که در « ودا » خارج از طبقهٔ ابتدائی اَسُوَرَ ها هستند ، نمایندهٔ دستهٔ دیگر بوده اند که ایرانیان آنها را بنام دیو خواندند در صورتی که این هر دو دسته مورد پرستش آریائیانی بوده اند که در قرن پانزدهم و چهاردهم قبل از میلاد در آسیای علیا نفوذ میکردند

۱- Dyauš ۲- Oldenberg, I. C., p. **244**
۳- B. Geiger, Die Aməša Spəntas, p. 218
۴- *ā*ditya ۵- composé copulatif
۶- یشت ۱۰ بندهای ۱۱۳ و ۱۴۵

و آسورَها محتملا ازحیث اهمیت در درجهٔ اول قرار داشته اند . و اگر چنین باشد باید در عقیدهٔ زرتشتیان ایندرا وناستیّ‌ها را در ردیف اول دیوان بیابیم . از گاتاها اسم خاص هیچیک ازدیوان بدست نمی‌آید اما نظریهٔ مارا اوستای موجود تأیید میکند زیرا ازمیان دیوان عامل شرّ که در این قسمت از اوستا ذکر شده اند سه اسم را می یابیم که از ریشهٔ اوستایی قدیمند و آن سه عبارتند از : «ایندرا»،«نُ هَتیّ»[۱] و«سَرْوَ»[۲] واین آخری درنزد هندوان نیز موجود است و در «آثَرْوودا»[۳] هنوز وجود مستقلی دارد اما بعدها «سَرْوَ» عنوانی خاص برای «رُودْرَ» گردیده‌است[٤] .

ایندرا برترین ومشخص ترین دیوان از این دستهٔ خدایان‌شجاع است و خود رب النوع جنگ است[٥] . وی بزرگترین جنگجویان از میان خدایان وشکمخواره وشرابخوارهٔ بزرگیست که شکم را از «سوما» می‌انبارد تابردشمن افتد واورا ازپای در آورد ، او درعین مستی شکست ناپذیرست و جنگجویان او را پیش از آغاز جنگ بیاوری می طلبند . آسُورَها ،وَرُونَ و میتَر خدایانی ازنوع دیگرند. وَرُونَ درریگ‌ودا نظام مادی و معنوی جهانرا مراقبت میکند و بیاری انوار وجود خویش بر ظلمات اسرار پی میبرد . اوامر او نقض ناشدنی و او خود شکست

۱- Nôhatya ۲- Sarva ۳- Atharvaveda

٤- Hillebrandt, Vedische Mythologie, II, p. 204

٥- رجوع شود به :

H. Güntert, Der arische Weltkönig, p. 11 sqq.

ناپذیرست ولی گناهکارانی‌را که از کرده پشیمان شوند می‌بخشاید. اگر این خدایان را با «ایندرا» مقایسه کنیم بهتر بحقیقت وجود آنها پی میتوانیم برد. در اینحال چنانست که در جنب خدای مردمی وحشی و خشن، خدایانی از یک محیط متمدن و تربیت یافته ملاحظه کنیم. از یک جانب بپهلوانی باز میخوریم که صاحب قدرت مطلقه و شرابخواره‌یی بی همتاست که در همان حال خویی هزّال دارد، از جانبی دیگر بحکومت قدوسی پاکی میرسیم که نظام عالم خلقت‌را نگاهبانی‌میکند و گناهکاران‌را بکیفر کردارخودمیرساند[۱].

صفت اولیهٔ «وَرُونَ» هرچه باشد، وی ازسطح عادی یک خدای طبیعت بالا تر رفته است. اما راجع به میثْرَ «میهٔ»[۲] با ادلهٔ متقن ثابت کرده است که منشاء وجودی او امری طبیعی‌نیست بلکه ازامور اجتماعی منبعث است و مفهومی که تحت تأثیر عوامل اجتماعی پدید آمده جنبهٔ الوهیت یافته است[۳].

بعقیدهٔ «میهٔ» اسم‌وَرُونَ دارای‌معنایی‌نزدیک‌بکلمهٔ «قانون»است[۴]. ازجنبهٔ الوهیت «وَرُونَ»و«میثْرَ» مفهوم «رْتَ»[۵] پدید آمده و عبارتست از: عالم، نظام ابدی طبیعت، نظاماتی که در پرستش خدایان و در

۱- Oldenberg, Religion des Vedas, 2, p. 180-181

۲- Meillet

۳- J.A. 10ème sèrie, t.10, p. 143 sqq. à comp. H. Guntert· Der arische weltkönig, p. 49 sqq.

۴- رجوع شود به : H. Guntert, 1. C. p. 120 sqq. وی در صفحهٔ ۱۴۷ از همین مأخذمیگوید : وارونا یعنی «پیوند دهنده»

۵- Rta

تشریفات موجودست ، حقیقت وقانون . درنزد هندوان «رْتَ» بنحو ثابتی وابسته به «وَرُونَ» یعنی حافظ نظام صوری و معنوی عالم است . «رْتَ» مخلوق «وَرُونَ» است . ازوی بندرت در«ریگ‌ودا» چون‌وجودی مجسم یاد میشود و با اینحال «گایگر» معتقد است که تشخیص وتجسیم مفهوم«رْتَ» از ایام هندو ایرانی وجود داشت .

در«اَسُورَ» ها و افکار دینی راجع بآنها یک نوع تکامل مدنی و پیشرفت بجانب صلح وصفاوتشکیلات یک‌اجتماع وجود دارد که نظامات ومقررات‌درآن آغازنشأت کرده باشد . همچنینند «اَهُورَ» ها درنظر ایرانیان که بهیأت خدایان قبایلی در آمده اند که مراحل‌میان زندگی‌چادرنشینی وزراعت‌راسی پیموده‌اندوحال‌آنکه‌دیوان‌موردستایش‌قبایل راهزن‌بوده‌اند. درمیان پرستندگان آهُورَ ها این تکامل مدنی و معنوی که موجد حس دینی عمیقی شده بود، همچنان ادامه یافت تابتجدد مذهبی زرتشت منجر گشت . لیکن چون تاریخ این عهد برما کاملا مجهول است نمیتوانیم اهمیت این تجدد را دریابیم یعنی نمیتوانیم بدانیم که‌آیین اهورایی هنگام ظهور زرتشت چه بوده ونبوغ ابتکاری زرتشت درایجاد آیین گاثایی تا چه حد دخالت داشته است .

یک نظریه که چندین تن از دانشمندان بدان معتقدند آنست که زرتشت خدایان عمومی طبیعت را ازمیان‌برد ویا به «دیوان» تغییر هیأت داد وبجای آنها خدایان جدیدی پدید آورد که بر گرد اهورَ مـزداه ، اجتماع کرده و نشانه‌یی از مفاهیم مجرده بوده اند . نظریهٔ «مولتن»[1]

۱- J. H. Moulton

چنین است :

« زرتشت تنها باینکه وجود خدایان قدیم را انکار کند قناعت ننموده‌است، بهمین‌نظر نام‌میثر و اناهیت و فروشی‌ها و ورثرغن و هوم هرگز در گاثاها مذکور نیست . غالب خدایان بی نام آسمان و نور و اجرام سماوی در میان دیوان آریایی مذکورند . وی با کمال سادگی مسألهٔ قدیم دیوان‌اوستا را که همان اهریمنان دانسته است، حل میکند بشرط آنکه ما هم مثل خود زرتشت که وجودهای آسمانی را قوای پلید دانسته و پیغامبران بنی اسرائیل آنها را بعل و عشتاروت گفته‌اند، قبول داشته باشیم » [۱]

شش ربة النوع که بعدها بنام « اَمُورتَ سْپُنْتَ »[۲] نامیده شده اند (قراءت سنتی این‌نام « اَمَشَ سْپِنْتَ » [۳] است)بمنزلهٔ شش مفهوم مجرد علوی هستند [٤] وبااینحال نمیتوان آنهارا مفاهیم نوی دانست .

از جانبی دیگر « گلدنر » میخواهد فقدان خدایان طبیعت را در گاثاها چنین توجیه کند که گاثاها تنهاحاوی یک قسمت از مزدیسنا یعنی اصول معنوی آنست [٦] .

بارتولومه نیز بـر خاصیت معنوی امشاسپندان و ایزدان کـه یاوران «مزداه» اند تکیه می کند، بی آنکه زرتشت را مخالف خدایان

۱- Early Religious Poetry of Persia, p. 55.

۲- Amurta Sponta

۳- Amǝša Spǝnta

٤- I.C., p. 58

۵- I.C., p. 59

٦- Grund. d. Iran. Philol., II., p 29

طبیعت بداند .

طبق کتب دینی پارسیان هر یک از اَمُورَتَ سُپِنتان قسمتی از امور مادی عالم را اداره میکنند بدین طریق : «وُهُو مَنَه» [۱] یعنی منش نیک نگاهبان حیوانات سودمندی است که مزداه آفریده است. اُورْتَ وَهیشتَ [۲] (قراءت سنتی اَشَ وَهیشتَ [۳]) یعنی بهترین حقیقت، نگاهبان آتش. خْشَثْرَ وَرْیَ [۴] یعنی حکومت مطلوب، نگاهبان فلزات. سِپِنْتَ اَرَمَتی [۵] (قراءت سنتی سِپِنْتَ آرمئیتی [۶]) یعنی پارسایی مقدس، نگاهبان زمین است. هَرْوَتات [۷] یعنی سلامت و درستی و اَمُورْتَتات [۸] یعنی بیمرگی بر آب و گیاهان نگاهبانی میکنند .

برخی از دانشمندان مانند «گْرِی» [۹] و با احتیاط زیادی «لِمن» [۱۰] از مطالعه در رابطهٔ این خدایان با آنچه در جهان مادی نگاهبانی میکنند، بدین نتیجه رسیده اند که تعیین این وظیفهٔ نگاهبانی از عناصر و موجودات مادی که آثاری از آن در گاتاها نیز مشهود است، باز مانده‌یی از جنبهٔ ابتدایی الوهیت مادی آنانست . برعکس بعضی دیگر جنبهٔ معنوی این خدایان را اوّلی و بدون سابقهٔ مادیت میدانند و ارتباط آنها را با عوالم مادّی امری بسیار جدید دانسته و در این ارتباط آثار تازگی و حداثت را ملاحظه

۱- Vohumanah

۲- Urta Vahišta

۳- Aša Vahišta

۴- Xšaϑra varya

۵- Sponta Aramati

۶- Spənta ârmaiti

۷- Harvatât

۸- Amurtatât

۹- L.H. Gray, Archiv für Religionswissenschaft, VII, p. 345 sqq.

۱۰- E. Lehmann, Zarathuštra, II, passim.

میکنند . «تیل»[۱] که ازاین نظر ثانوی دفاع کرده، «اُورتَ وَ هیشْتَ» و «سپِنْتَ ارمَتی» رامستثنی شمرده است وهمچنین اندگیگر[۲] ومیر[۳] وگونترت[۴] ووِسِن دُنک[۵]

ذکر اُمورتْ سپِنْتان درقسمتهای قدیم اوستای مؤخر از گاثاها برای نخستین مرتبه دیده میشود، وسِپِنْتَ مَنیو یاخود مزداه باآنها تشکیل هفت امشاسپندرا میدهند. آدیتیّ های ودانیز چنانکه اطلاع داریم هفت تن بوده‌اند که عبارتند از : میثْرَ، وَرُونَ، اَریَّ مَن[۶] (وجودی که در اوستای جدید هم اثرآن دیده میشودلیکن اندکی مبهم است) ، چهار خدای دیگر که دارای مفاهیم مجردند لیکن با هیچیک از امورت سپنتان ایرانی شباهت ندارند. اگر چه منشاء وجودی آنها که خودمسبب ایجاد مفاهیم مجردهٔ امورت سپنتان شده است یکیست[۷] .

دار مستتر[۸] والدنبرگ[۹] وتیل[۱۰] ودیگران نیز بوجود هفت‌خدا دراصل هندوایرانی معتقد بوده‌اند . الدنبرگ دراین باب معتقد بوجود یکدسته خدایان کوکبی است که از بعض ملل که دارای تمدن بابلی بوده اند اخذ شد ، بدین طریق : ماه (ورون) ، خورشید (میتر) و پنج

۱- Gesch. d. Religion, II, p. 208 sqq.

۲- Die Aməša Spəntas, p. 128 sqq. et 164 sqq.

۳- Ursprung und Anfänge des christentunis, II, p.62, n.2

۴- Der arische Weltkönig, p. 189 sqq.

۵- Urmensch und Seele, p. 30 et 78

۶- Aryaman

۷- مقایسه شود با: B. Geiger, Die Aməša Spəntas, p. 238 sqq

۸- Ormazd et Ahriman, p. 68 sqq.

۹- Die Religion des Veda, 2, p. 181 sqq.

سیاره . این نظریه که تیل آنرا رد کرده بود بوسیلهٔ پتّازونی [۱] تجدید شدومیر [۲] آنرا که مبتنی برآیین بابلیان در توجه و اعتقاد بسیارات بود ، رد کرد و گیگر باآنکه ازاین «نظریهٔ کوکبی» [۳] انتقاد کرده معهذادرداستان میتَر و وَرونَ آثاری ازنفوذ تمدن بابلی مشاهده نموده است [۴] . لیکن بنظر من چنین میآید که شباهت میان آدی‌تیّ‌ها و خدایان آشور و بابلی مانند شَمَس [۵] وسین [۶] که گیگر بدان معتقداست بامختصر تحقیقی درافکاردینی ومعنوی امری عادی بنظرآید، بدون آنکه حاجتی بقبول نظریهٔ تقلید واستعاره افتد [۷] .
اما استعمال عدد هفت که مبتنی بر تقسیم طبیعی ماههای قمری بچهار قسمت است [۸] منحصر و مخصوص بابلیان نیست چه عدد هفت در دورهٔ هندو ایرانی هم جنبهٔ تقدس داشت وبهمین سبب ملاحظه می کنیم که پس ازجدایی هندوان‌وایرانیان ازیکدیگر هریک ازاین دوملت‌مستقلاً یک دسته‌خدایان سبعه برای خود دارند .

بدون تردید گیگر دربحث علمی خود [۹] راه صواب پیموده است. وی مخالف این عقیدهٔ متداول است که : تجرید مفاهیم معینه‌را باید از دوره های جدید دانست و نمیتواند متعلق بعهودی قدیم مانند دوره‌یی

۱- R. Pettazoni, Studi Italiani di Filologia Indo Iranica, VII, p. 3 sqq.

۲- Gesch. d. Altertums., 3, p. 581

۳- یعنی اعتقاد باصل پرستش ستارگان در تعیین هفت امشاسپند

۴- Die Aməša Spəntas, p. 129, sqq.

۵- šamas - ۶- Sin

۷- رجوع شود به: H. Güntert, Der arische Weltkönig, p. 172

۸- W. Wundt, Elemente der Wölkerpsychologie, 2, p. 303 sqq.

۹- I. C., p. 200 و همچنین: Güntert, I. C., p. 190

که ایرانیان در عهد زرتشت داشته اند، باشد . لاشک نظریه و تصور روحانیان روزگاران بعدعده یی ازخدایان مجرد را که بسیار دور ازحقایق مشهوده اند ، ایجاد کرده است . برای اثبات اینکه این مفاهیم مجردهٔ مشخصه مانند قدرتهای خاص فردی ومحقق در میان مردم شناخته شده باشند باید « میتر» را شاهد آورد که پرستش آن عام بوده است ، و اگر توانسته اند بمظاهر قدیمهٔ طبیعت جنبهٔ تجریدی بخشند و آنهارا بر تصورات جدیدی که در باب حقیقت خدایان داشته اند منطبق سازند ، نباید امکان این امروحالت را درباب برخی ازخدایان گاثایی انکار کرد .

ظاهراً ایرانیان قدیم علاقه داشتند که حتی المقدور خدایان خودرا بعنوانی بنامند که بتواند حقیقت وجودی آنها را بنحوی از انحاء معلوم دارد . گاهی اسم اصلی این خدایان فراموش شده ولی عنوان آنها باقی مانده است وازهمین قبیل است نام خدایان سکایی که بوسیلهٔ هرودت بما رسیده است [۱] ونیز همچنین است نام وَرُونَ که نزد ایرانیان اهوراپرست فراموش شده وعنوان خردمند (مزداه) یااهورای خردمند (مزداهاَهورا) یااهورا ازآن باقی مانده است [۲] . سپنْتْ مَنْیو [۳] یعنی روان متقدس نیز

۱- تاریخ هرودت کتاب ۴ بند ۵۹ . ورجوع شود بملاحظاتی که مارکوارت درباب بعضی ازاین نامها دارد :

Untersuchungen zur Geschichte von Eran, II, p. 90

۲- شباهت «وَرونَ» و «مزداه» را عموماً پذیرفته اند . تنها هیلبراند (Hillebrandt) در [Vedische Mythologie, III, p. 70] وبا اندکی تردید ویکتورهانری Victor Henry در [Le Parsisme, p. 10] مزداه را همان اَسورَ میدانند که گاه درودا بدان باز میخوریم منتهی بنحو بسیار مبهم و تاریک ، وروشن ترین وصفی ازو همانست که درترکیب «اَسورَیِ آسمان بزرگ» می بینیم. راجع بعقیدهٔ مخالف این نظریه رجوع شود به Güntert, I. C., p. 207

۳- Sponta Manyu

ظاهراً نامی دیگر از این خدای بزرگست زیرا «سپنت منیو» یا «سپنیشت منیو»[۱] یعنی مقدس ترین روان یا «وهیشت منیو»[۲] یعنی بهترین روان یا بطور اختصار «منیو» درنهایت ابدیت وسرمدیت بعین مانند «روان شریر» یعنی خالق شر موجود است[۳] وازینجا چنین نتیجه میشود که او یا خود همان مزداه است ویا خدایی قدیمتر که پیش از مزداه وجود داشت. در این حالت اخیر مزداه حتی درمعنی مجازی هم بعنوان موجد خیر شمرده نشده است[۴]. اگر بالعکس سپنت منیو را نام خاصی ازمزداه بدانیم که بوسیلهٔ آن در هیأت مخاصم روح شریر ظهور کرده باشد[۵]، آن وقت لفظ سپنت منیو بنا براستعمال زبان گاثایی برای نشان دادن صفت مشخصی از حقیقت مزداه بکار برده شده است[۶] و مزداه از باب داشتن این خاصیت شاید در معنی مجازی موجد خیر بکار رفته باشد.

بعضی از قسمتهای گاثاها مارا باین تصور وامیدارد که رابطهٔ بین «آمورت سپنت» وعوامل طبیعت ازعهد بسیار کهنی وجود داشته است. در بند سوم ازیسنای ۴۷ آمده است که مزداه نخست گاورا بیافرید وآنگاه ارمتی[۷] را خلق کرد تابرای چرا خوار او بکار آید. ارمتی در اینجا زمین است. آتش قدرت خودرا از اورت[۸] دارد[۹]: «بمدد آتش تست که

۱- Sponišta Manyu
۲- Vahišta Manyu ۳- یسنا ۳۰
۴- یسنا ۴۷ بند ۳ ۵- یسنا ۳۰ و ۴۵ بند ۲ و ۴۷ بند ۴
۶- یسنا ۳۱ بند ۳، ۷، ۹و۳۳ بند۹، ۱۲ و ۴۴ بند ۷ و ۴۵ و ۴۷ بند۶ و بند ۵، ۶ و ۵۱ بند ۷
۷- Aramati ۸- Urta ۹- یسنا ۳۴ بند ۴ و ۴۳ بند ۴

من بستایش اُورْتَ توفیق یافته‌ام »[١].

اسامی هَروَتات[٢] و اَمورتَتات[٣] برای نشان دادن آشامیدنی سالم و غذایی استعمال شده است که باعث فناناپذیری باشد و برای سعادتمندان نگاهداری شود[٤] و این امر مدلل میدارد که هَروَتات و اَمورتَتات بآب و گیاهان بستگی داشته اند.

آندرِآس متوجه این نکته شده است که پنج عنصری که بنابر عقیدهٔ پارسیان بنام « اُورْتَ »، « هَرْوَتات » ، « اَرَمَتی »، « خْشَثْرَ »[٥] « اَمُور تَتَات » خوانده شده اند ، نزد چینیان نیز یافته میشوند که عبارتند از : آتش ، آب ، زمین ، طلا ، چوب . روابط مدنی بین ایرانیان و چینیان از ازمنهٔ بسیار قدیم آغاز شده است و در عهد کهن جریاناتی از افکار ایرانیان بچینیان رسیده است درصورتیکه بعدها یعنی درقرون وسطی ایرانیان بنوبهٔ خود نفوذ تمدن چینی را خصوصاً درصنایع ظریفه پذیرفته اند . فکر پنج عنصر را چینیان از ایرانیان گرفته اند . درنزد مانویان نیز که بسیاری از معتقدات ایرانیان قدیم را حفظ کرده اند ، پنج عنصر وجود دارد . بنا برنظریهٔ « آندرآس » که « رایت زن اشتاین »[٦] هم آنرا پذیرفته است[٧]، خدای خالق درآغاز امر محاط ازپنج رب‌النوع عناصر بوده و بعدها باین پنج رب النوع عناصر نیز جنبهٔ معنوی جدیدی بخشیده شد و با مزداه یا سپَنْتَ مَنیو نگاهبان آدمیان ، و وُهُومَنَه نگاهبان چهار پایان ، عدد

١ـ یسنا ٤٣ بند ٩
٢ـ Harvatât
٣ـ Amurtatât
٤ـ یسنا ٣٤ بند ١١
٥ـ Xšaϑra
٦ـ Reitzenstein
٧ـ Die hellenistischen Mysterienreligionen, 2, p. 91; Hist. Zeitschrift 1922, p. 11

مقدس هفت کامل گردید .

اگر این نظریه‌را که‌باوجود تردیدهای گونترت [۱] و وسندونک [۲] بنظر ما قابل قبول میآید ، بپذیریم ، باین نتیجه‌میرسیم که‌زرتشت‌ارباب انواع قدیم‌را که مظاهرعالم مادی بوده اند بمفاهیم شرّ مبدل‌ننمود و یا بکلی متروك نساخت بلکه تنها دیوان‌را که نمایندگان اولی آنان ایندرا ونْهَتْیَ و سَرْوَ بوده‌اند بخدایان شرّ تبدیل کرد اما رب‌النوعهای‌طبیعت راکه از طبقهٔ اهورها بوده اند نگاه داشت .

موضوع بسیار تعجب آور اینست که «میثرَ» در میان ایـزدان گاثایی وجود ندارد لیکن جفت «میثرَ» و «وَرُونَ» که در رأس‌آدی‌تیَّ های‌اَسورایی قرار داشته اند، بنا بر آنچه از اسناد بغاز کیوئی بر میآید، مورد ستایش اجداد ایرانیان بوده اند و اوستای جدید نیز این حقیقت را تأیید مینماید . گیگر که دراین باب‌بدقت مطالعه کرده است [۳] بدین‌نتیجه میرسد [۴] که میثرَ اَصلاً متعلق بدستهٔ اَهُورَهایی بود که مزداه در رأس آنها قرار داشت ولی براثر توصیفات زرتشت از میان آنان خارج شدزیرا زرتشت میخواست آیین قدیم ایرانی را بتوحید نزدیک کند . اما معلوم نیست این علاقه وتوجه بتوحید باعث شده است میثرَ، که‌درنزدایرانیان از شهرت عمومی نیفتاده بود، ازصف اصلی خود خارج گردد [۵] . آیا کافی

۱- Güntert, Der arische Weltkönig, p. 187 sqq.

۲- Wesendonk, Urmensch und Selle in der iranischen überlieferung, p. 89

۳- Die Aməša Spəntas, p. 181 sqq

۴- I. C., p.224

۵- گونترت عقیدهٔ دیگری دراین‌باره دارد.

نبود که ویرا در دومین صف خدایانی که بر گرد مزداه قرار دارند، جای دهد؟ اگر عقیدهٔ آندر آس را بپذیریم هفت امشا سپندی که مجموعهٔ خدایان زرتشتی را پدید میآورند [۱] عبارتند از: «مزداه» خدای خالق + پنج خدای عناصر + وُهُومَنَهَ. در گاثاها «وُهُومَنَه» بعد از «مزداه» در اولین مرتبه قرار دارد و آنجا که هفت امشا سپند نام برده میشوند نام او عادةً پس از نام مزداه میآید. مقام او چندان بلند است که نخستین مخلوق مزداه شمرده میشود وچون مشاوری همواره بر جانب راست او نشسته و عامل اساسی پادشاهی اوست [۲]. اگر چه وجود وُهُومَنَه در گاثاها کاملاً مشخص نیست بااینحال برخی از صفات او معین است. [۳] نخستین صفت او رابطه باچهار پایان است. دربند نخست از یسنای بیست و هشتم زرتشت میخواهد وُهُومَنَه وروان گاو را خرسند کند، روان گاو در بند هفتم ازیسنای ۲۹ اینگونه بمزداه خطاب میکند: «که را داری که ما دو (یعنی: گاو نر و گاو ماده) را بوساطت وُهُومَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» در آثار جدید پارسیان وُهُومَنَه دستیارانی دارد که عبارتند از: ماه، گُشُورْوَنْ [۴] (روان گاو)، رامَن [۵]. «رامَن» آنست که چراگاههای

۱ــ ظاهراً هفت خدا که بعدها اَمُورَتَ نامیده شدند بنا بر آنچه از گاثاها برمیآید تشکیل دستهٔ معینی را میدهند. من باگیگر در تصور اینکه سْرَأُوشَ Srauša [قراءت سنتی Sraoša] و واُورتی Urti (أشی Aši) وغیره جزء یك طبقهٔ اوّلی از ۹ خدا بوده‌اند، همداستان نیستم (رجوع شود به کتاب امشاسپندان ص ۸۷ ببعد)

۲ــ Jackson dans le Grundriss der Iran. Philol., II, 737.

۳ــ A. J. Carnoy, The Character of Vohu Manah, dans A Volum of Oriental Studies presented to Edw. G. Browne, Cambridge, 1922, p. 94 sqq.

۴ــ Gôšurvan ۵ــ Râman

نیک ایجاد میکند [1] . گذشته از آن «وهومنه» در روز شمار نقش مؤثری دارد زیرا هنگامی که کیفر دادن بگناهان آغاز میشود فرمانروایی مزداه بوسیلهٔ «وهو منه» برقرار خواهد شد (یسنا ۳۰ بند ۸) . بنا بر مدلول بند ۱۶ از یسنای چهل و سوم آرمَتی با وُهُومَنه در پاداش دادن مردم از روی اعمال آنان همکاری نزدیک میکند و بنا بر کتاب پهلوی داتستان دینیگ [2] (فصل ۱٤ بندهای ۲-۳) وُهُومَنه و میثْرَ هردو مأمور رسیدگی باعمال و حساب آدمیان در روز شمارند .

اما راجع به «میثْرَ» در اوستای متداول بسیار سخن رفته است . لقب او «وورُوگَ ویوُتی» [3] (قرائت معمول این کلمه «وُورُوگَ اُیَ اُیتی» [4] است) یعنی « دارندهٔ چراگاههای وسیع » و این عنوان خود دلیلی است بر ارتباط وعلاقهٔ آن ایزد باچهار پایان . تقریباً هرجا که نام رامن، کسی که چراگاههای نیک ایجاد میکند ، در اوستا آمده درست بعنوان معاضد و همکار میثرَ یاد شده است . گاوی که بدست دزدان افتاده و از گلهٔ خود جدا مانده است از میثرَ یاوری میجوید (یشت دهم بند هشتادو ششم) . در گاثاها از فردی اساطیری یاد شده است بعنوان «خالق گاو نر» در یسنای بیست و نهم که متضمن اشاراتی در بارهٔ نخستین گاو است ، روان آن حیوان که از آزار دیوان آزرده شده بود ، از خدایان داوری خواست . « اُورْتَ » خالق گاو و «مزداه» دیری بایکدیگر دربحث بودند

۱- بند هشن بزرگ . رجوع شود به Jackson در تاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی ج ۲ ص ٦۳۷

۲- Dâδastân-î-dênîγ

۳- Vurugavyuti

۳- Vurugaoyaoiti

بی آنکه بنتیجه برسند. آخرالامر روان گاو بمزداه چنین خطاب کرد: «که را داری تاما دوتن را بوساطت وُهُو مَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» بعدازآن وُهُومَنَه بسخن آمد و گفت این کاربردست زرتشت انجام خواهد شد. «تیل» بااستفاده از این قرائن چنین نتیجه میگیرد [۱] که داستان قتل نخستین گاو با «خالق گاو» رابطه‌یی دارد ومیگوید ایزدی که گاو را پدید آورد و آنکه اورا کشت یکی است و این بنا بر آثار مهر پرستان «میثَر» است. یکی از کارهای اساسی میثر داوری روانهاست بعد از مرگ و این کار بدستیاری سْرَاُوشَ [۲] و رَشْنُو [۳] ایزد عدل صورت میگیرد.

بنا براین مقدمات میتوان پرسید که: آیا وُهُو مَنَه در گاثاها نام جدیدی نیست که بَدَل ازمیثْرَ خدای همگان و کهن باشدو همین «وُهُو مَنَه» نیست که بعدها دراوستای جدید بانام واقعی خود یعنی میثْرَ ظهور کرده ودوشادوش سَمیّ وتوأم خویش بوجودخود ادامه داده است؟

اما دیگر خداوندان گاثایی که مربوط بطبقهٔ اَمْوْرِت سْپِنْتَ نیستند یعنی «سراُوشَ» ایزد فرمانبرداری [۴] و «اُورْتی» الههٔ سعادت و جز آنها معلوم نیست که از مبدعات جدیدند یا درزمرهٔ خدایان کهن که درشمار مفاهیم مجرده درآمده اند؟ گیگر [۵] میان «اُورْتی» چنانکه در اوستای

۱- Gesch. d. Religion, II, p. 133 sqq.

۲- Srauša ۳- Rašnu

۴- بعقیدهٔ گونترت (تاریخ ادیان ج ۲ ص ۶۲) سراَوش همان میثَر است که بنام دیگری خوانده شد.

۵- I, C., p. 111

متداول دیده میشود ، و « اُورْدْوِیسُورا اَناهیتا»[۱] (قراءت سنتی آن «اَرِدْویسور اَناهیتا[۲] » ست) بعضی وجوه شباهت یافته است و این علائم و نشانها میتواند دلیل روابطی قدیم میان آندو باشد .

عناصر اصلی دینی که در گاثاها دیده میشود ظاهراً پیش از آنکه زرتشت بایجاد آیین کاملاً مشخصی اقدام کند ، وجود و تکامل یافته بود و ما نمیتوانیم بتفصیل و تصریح عناصر تازه‌یی را که او بر آیین اهورایی افزوده است، معلوم‌داریم ولی این نکته‌را میتوان باور داشت که او باندیشهٔ فلسفی خود طبقه‌یی جدید ازخدایان مجرد ایجاد نکرده است . علاوه براین اگر چه درارباب‌انواع گاثایی جنبهٔ معنوی ملاحظه میکنیم و آنهارا چون اشباحی دور از جسمیت می‌یابیم، لیکن باید بدانیم که زرتشت آنهارا بدین صورت در نیاورده است‌بلکه این کیفیت معلول افکار واندیشه های کهنی است که ما ازآنها اطلاع نداریم وهمین افکار و اندیشه های کهن است که آن خدایان مجرد را در نظر گروندگان زرتشت قابل قبول ساخت . علاوه براین در سبک گاثاها خاصیتی وجود دارد که بخدایان معبود زرتشت در نظر ما نوعی از جسمیت می بخشد بدین معنی که همان اسامی مجرد که برای تعیین خدایان بکار میرود غالباً برای بیان مفاهیم ذهنیهٔ خاص نیز استعمال شده است . در بند شانزدهم از یسنای چهل و سوم زرتشت میگوید که برای خود روانی راکه ازهمه پاکتر است (یعنی سپِنْتْ مَنیو) برمیگزیندونیز میگوید که

۱- Urdvi - sûrâ - Anâhitâ

۲- Aredwi-sura - Anâhitâ

اَرَتی در کشوری حکومت خواهد کرد که بیاری راستی (اُورْتَ)چون خورشید خواهد درخشید واو دراین فرمانروایی بامنش نیک (وُهُومَنَه) همکاری خواهد کرد .

بسختی میتوان معلوم کرد که آیااشارات مبهمی که در این‌عبارت وجود دارد نتیجهٔ عدم تکامل فکریست که هنوز در مرحلهٔ ولادت سیر میکرد و نمیتوانست بین یک مفهوم مجرد و صورت مادی تفاوتی قائل شود ، ویا آنکه در این عبارت لطایف بلاغی بکار رفته است . در دورهٔ اسلامی میان صوفیان استفادهٔ دو معنی‌ازیک کلمه بشدت رواج دارد‌مثلاً صوفیه حق را هم بمعنی عدل و حقیقت استعمال میکنند و هم در معنی خدا بکار میبرند واین روش درست مارا بیاد سبک گاثاها میافگند .

۳ ـ مزدیسنای مشرق و مزدیسنای مغرب

میان اوستای قدیم و اوستای جدید خلائی در روایت تاریخی و ادبی موجود است . دراوستای جدید ملت ایران بهیأت مدنی نوی‌نموده میشود وخدایان آن فزونی یافته و دارای افکار دینی خاصی است که از چند جهت از گاثاها دور میشود، اگرچه وجههٔ کلی وعمومی آن تفاوتی نکرده است . بنا برین باید میان پایان دورهٔ گاثایی و آغاز عهد یشتها بخلاء وحفره‌یی که نتیجهٔ چند قرن فاصله است قائل شویم .

بعقیدهٔ من در میان این دو دوره است که قبایل ایرانی که آیین زرتشت‌راپذیرفته‌بودند،دراراضی‌ایران‌پراگنده‌شدو‌آنهارا فرو گرفته‌اند؛ وچون مشرق ومغرب این کشوررا صحاری مرکزی آن از یکدیگر جدا میسازد، قبایل‌ماد وپارس که بجانب مغرب پیش آمده بودند تقریباً از

نظر همکیشان‌خود، که درمشرق باقی‌مانده بودند، محو شدند. اما تکلم بزبانی که تقریباً نزدیک بزبان زرتشت باشد خاص مردم مشرق بود و درهمین قسمت است که قدرت انقلابی دین زرتشت‌بیشتر زنده باقی‌مانده بود. ادبیات یشتها هم درهمین قسمت پدید آمده است.

میان یشتها یشت دهم (مهریشت)، بدون شک یکی ازقدیمترین وشاید قدیمترین یشتهاست. دربندهای۱۳-۱۴ ازاین یشت منظوم، شاعر توصیف میکند که چگونه میثْرَ از قلهٔ کوه هرا[۱] بر سراسر مسکن آریایی مینگرد که در آن رودهای عظیم بجانب «ایشْکَتَ»[۲] و «پُورُوتَ»[۳] و بجانب «مَرغیان»[٤] و«آریا»[۵] و«گَوَ»[٦] و «خْوَرَسْمی»[۷] جاریند. نمیدانیم ایشکَتَ و پورُوتَ چیست. بار تولومه معتقد است که این دو نام اسم جنس برای صخره و کوه است ومراد از گَوَ همان سغدیان و مقصود از «هَرا» سلسلهٔ پرُپامیزُس است و بنابراین رودهای‌بزرگ مذکوررا باید رودخانهای آمودریا و مرغاب و زرفشان و هریرود و جز آنها دانست[۸].

۱- Harâ
۲- Iškata
۳- Puruta
٤- Margiane
۵- Areia
٦- Gava
۷- Chorasmie

۸- نخستین فرکرد و ندیدادکه در آن اسامی سر زمینهای ایران شرقی آمده، چنانکه «آندرآس» گفته است و قبلا دیده‌ایم در عهد مهر داد اول پادشاه اشکانی نوشته شد. بنا بر این میتوان پرسیدکه آیا قسمت مذکور از یشت دهم متعلق بهمین‌دوره نیست؟ در پاسخ می گوییم‌اولا دلیلی برالحاقی بودن بندهای ۱۳-۱٤

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

در بند ۱۰۴ از همین یشت چنین آمده است که بازوان دراز میثْر در حالیکه خود در هند شرقی یاغربی است، گناهکاران را بچنگ سیآورد و بکیفر کردار خود میرساندواین نشان میدهد که دریشت مذکور محققاً ممالک درهٔ سند خارج از منطقهٔ نفوذ مزدیسناست.

ازیشت ۱۹ آشنایی نزدیکی باسیستان مشهود است . دراین یشت (بندهای ۶۶-۶۸) از دریاچهٔ هامون (کَ ئُ سَ و یَ)[۱] ورود هلمند (هَ ا ئُ تومَنْت[۲] = اتوماندر[۳]) وچند رودخانهٔ دیگر مانند فْرَدَثا[٤] (فرادُس[۵]) یعنی فراه رود ، و خْوَرْنَهوَتی[٦] (فارنوکاتیس[۷]) یعنی هریرود ، و خْواسْترا[۸] یعنی خاش رود ، یاد شده است .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

در دست نیست و ثانیاً نمیتوان تصورکرد که یشت دهم کاملا متعلق بدورهٔ اشکانی باشد زیرا مدتها پیش از این دوره زبان اوستایی از عمومیت افتاده بود و علاوه براین کیفیت ابتکاری ودلپذیری سبک شاعرانه وتازگی آن ، این یشت‌را در شمار قدیمترین قسمتهای اوستای جدید درمیآورد . اضافه بر قرائن مذکور قرینهٔ دیگری نیز در دست استوآن چنین است . بلخ، باآنکه درروایت فرکرداول ازوندیداد چهارمین کشور از بهترین کشورهاییست که اهورمزدا خلق‌کرده است ، درمهریشت (بندهای ۱۳-۱٤) درشمار کشورهایی که بنام مسکن‌قوم آریایی آمده، وجودندارد مگر آنکه مثلاآنرا درذیل نامهای نامعلوم ایشْکَتَ و پُورُوتَ مکتوم بدانیم . بنا بر آنچه‌ازشرح‌قیام «فْرادَ» درمرو (Margiane) که‌درکتیبهٔ بیستون ذکرشده ، وهنوز در دورهٔ نگارش کتیبهٔ بیستون‌برای استقرار نفوذخودسر گرم مبارزه بوده، برمیآید، بلخ قسمتی از مرو بود . ولی داریوش‌بلخ‌را بیک ساتراپ نشین مبدل کردکه مرو تابع آن بوده است .

۱ - Kôsavya
۲ - Haitumant
۳ - Etymander
٤ - Fradaϑâ
۵ - Phrados
٦ - Xvarnahvati
۷ - Pharnocatis
۸ - Xvâstrâ

یشت پنجم (آبان یشت) نه تنها حاوی اطلاعاتی راجع بمشرق ایرانست [مانند دریاچهٔ فرزْدَنو [1] (بند ۱۰۸)، که ظاهراً نام دیگری ازهامون‌است]، بلکه اطلاعاتی در بارهٔ مغرب ایران نیز از آن مستفاد میگردد، مانندچَئچَسْت [2] (بند ۴۹) که همان اُورمیه است. کوه «هَرا» دراین یشت (بندهای ۲۱-۲۲) چنانکه در یشت دهم (بندهای ۱۳-۱۴)، سلسله‌یی از کوههای شرقی‌نیست بلکه‌رشته‌ییست که‌مازندران و گیلان را از نجدهای ایران مرکزی جدا میکند وقسمتی ازآن نیز، یعنی البرز، هنوز بنام «هَرا» خوانده میشود (=هرابُورْزَتی)؛ وباز بنا برهمین یشت پنجم اَژی دَهاك قربانی خود را در بابل فدیه میکند (بند ۲۹). بنا بر این میتوان بحدس گفت که یشت پنجم در سرزمین ماد تنظیم شده یعنی متعلق بزمانی است که وحدت مشرق و مغرب ایران بر قرار شده بود. داستان موجود شگفت انگیز وزیان آوری که دشمن جهان اهورایی بود (یعنی ضحاك) خاطره‌ییست از جنگهای ایرانیان با دولتهای قوی سامی که هنوز در فکر ایرانیان غربی باقی بود. آیین زرتشتی ماد با جریان مذهبی جدیدی که از مشرق میآمد درآمیخت واین جریان جدید ازهمین اوان درنواحی غربی نفوذ نمود.

یشت پنجم بلهجهٔ مادی سروده‌نشده است بلکه بهمان لهجهٔ‌شرقی است که یشتهای بسیار قدیم را بدان ساخته اند. سرایندگان این یشت

۱- Frazdanu   ۲- čaičasta

۳- وَرْنَ (Varna) گیلان است (آندرآس) واز دروگوَنْت (Drugvant) اهل ورن در یشت دهم(بند ۹۷) سخن رفته است.

یادارای زبان مادری اوستایی بودند و یابدین زبان مانندلهجهٔ اصلی خود آشنایی داشتند و چون زبان اوستایی زبان مقدس شمرده میشد ، آنان منظومهٔ دینی خودرا بدان زبان ساختند .

یشتهای قدیم یاد آور محیطی دور از زندگانی آرام دهاقین دورهٔ گاثایی، وبعبارت دیگر نمایندهٔ زندگانی جنگجویانه‌یی است که در دورهٔ پیروزی وجنگاوری وجودداشت واثر آن دراشعار دینی یشتهای مذکور دیده میشود .

در این دوره آیین زرتشتی از حالت دفاع بمرحلهٔ تعرض درآمد وهدف جهانگشایی با تعصب دینی در آمیخت و میان مردم داستانها و روایات پهلوانی رواج یافت. در همین اوان بود که زرتشت بصورت فردی داستانی درآمد ودردنیای خدایان نیز تغییراتی حاصل شد ومثلاً اَمُورتَ سپنْتان (امشاسپندان) در اهمیت بلا فاصله بعد از اهورمزداه قرار گرفتند منتهی چون راهبر فتوحات و جنگاوریها نبودند شخصیتی چنانکه بایست حاصل نکردندواز نیروی محروم ازارج ومقدار بنظرمیآیند. درسروش یشت (یشت ٥٧ بند ٢٤) که ذکر هرهفت امشا سپند درآن آمده‌است ، ملاحظه میکنیم که‌حتی یزتانی‌ازقبیل «میثْرَ» و«اُوردوی سُورا اناهیتا» و «وُرِثْرغْنَ» [١] (ایزد جنگ) و « خْوَرْنَهَ» [٢] (فرّ) وجزآنان که‌باروحیهٔ این زمان سازگارترند برآنها ترجیح دارند. شایدبعضی‌از این یزتان معادلی درگاثاها داشته اند وممکن بل محتمل است که بعضی دیگررا نیززرتشت درردیف خدایان درجهٔ‌دوم یاسوم میشناخته است ، اگرچه اثری از آنها

١- Vurθraγna
٢- Xvarnah

در گاثاها نیست. هَوْمَ با افکاری که زرتشت نسبت بآن داشت، در ادبیات یشتها باقوت بسیار ظهور کرده است. علت این امر آنست که چون زرتشت در تحریم هَوْمَ‌ی مست کننده واستعمال آن در تشریفات دینی دیویسنایان [1]، این مشروب‌را بنام یاد نکرده است، بهمین سبب احکام اورا نفهمیده و هَوْمَ را بمثابهٔ شرابی مقدس خلاف همهٔ مشروبات مست کننده شمرده و یاد کرده اند [2].

باین خدایان بسیاری‌ازداستانهای دورهٔ هندو ایرانی نسبت داده شده است که شاید بعضی از آنها اصلاً مربوط به دیوان بود. علاوه بر این داستانهای تازه‌یی نیز بدانان نسبت یافته است.

میثْرَ در همان حال که نگاهبان آیین بهی‌است، بهیأت جنگجویان در آمده و اسلحهٔ رزم آوران یافته است. با این حال خاصیتی روحانی و معنوی نیز دارد که ایندرا خدای فاتحان و جنگجویان هندی فاقد آنست.

حتی سْرَاُوشَ [3] ایزد صلح دوست گاثاها نیز بتبع میثْرَ صفت جنگ جویی یافت و «فْرَوَوَرْتی» (فْرَوَشی) ها یعنی ارواح حامیه که در گاثاها از آنان نامی نیامده تشکیل سپاهی بزرگ میدهند و مزدا پرستان را در تهاجم ودفاع حفظ میکنند.

در همانحال که قبایل پدید آورندهٔ ادبیات یشتها در اراضی شرقی ایران منتشر میشدند عده‌یی دیگر ازقبایل ایرانی که طرفدار آیین زرتشتی

۱ـ یسنا ۳۲ بند ۱۴ و یسنای ۴۸ بند ۱۰
۲ـ یسنا ۱۰ بند ۸
۳ـ Srauša

بودند، و مسکن آنان درجانب غربی زمینهایی قرارداشت که آریائیان از ایام قدیم تصاحب کرده بودند، درجهت مغرب باراضی واقع درمیان دریای خزر وصحرای مرکزی روی میآوردند، و همان راه راسی پیمودند که قبایل جنگجوی آریایی سابقاً از آن راه بآسیای علیا نفوذ کرده بودند.

درسال ۸۳۶ ق.م. شلم نسَّر بااین گروه در حالی که در سرزمین ماد و اراضی مجاور آن سکونت اختیار کرده بودند مصادف شد. اگر تصور کنیم که مهاجرت این قبایل از مشرق یاجنوب شرقی دریای خزر از حدود سال ۹۰۰ ق.م. شروع شده باشد، آنها میتوانستند پیش از مهاجرت در نخستین قدمهای ایجاد وتکامل آراء دینی واجتماعی که در قرون بعد در یشتهای قدیم ظهور کرده است، شرکت کرده باشند. بعد از مهاجرت، صحرای وسیع مرکزی دو دستهٔ قبایل ایرانی را از یکدیگر جدا ساخت ولهجات ایران غربی بتدریج ازلهجهٔ ایرانیان شرقی دور گشت واز حیث دینی هم، اگر چه ایرانیان غربی آیین زرتشت را حفظ کرده باشند، ناچار میبایست تباعدی میان این دو دسته پدید آید.

محققاً گاثاها پیش از این مهاجرت بکتابت درنیامده بود واحتمال ضعیفی میرود که بوسیلهٔ روایت شفاهی ممکن بوده باشد در مدت یک مهاجرت طولانی باراضی دور دست وبر خورد باتمدن مغایر و تازه‌یی، گاثاها در میان ایرانیان غربی حفظ شود وهمچنین یاد و خاطرهٔ زرتشت هم نمیتوانست در میان ایرانیان غربی بنحوی که در مشرق میسر بود، محفوظ مانده باشد چه در میان ایرانیان شرقی ادبیات دینی باقی مانده وامتداد یافته بود اما در ایران غربی عکس این حال جریان داشت.

در کتیبه های داریوش وخشایارشا ، اهورَمزداه تنها خداییست که بنام ذکر شده است. وی خدایی بزرگ وبزرگتراز همهٔ خدایانست، او زمین وآسمان و آدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده وخشایارشارا شاهی داده‌است‌و باوست که‌داریوش پیش ازرفتن بجنگ گَ اُومَتَ یعنی سمِردیس دروغین درود فرستاد واو نیز داریوش را از یاوری خود برخوردار ساخت. هربار که داریوش بفتحی دربرابر طاغیان نائل شد ، آن فتح را از آن اَهورَ مزداه دانست .

نام اَهُورَ مَزْدا در کتیبه های هخامنشی بنظر نمیرسد و مفهوم وجود خدا نیز در اینجا با کلمهٔ اوستایی «یَزَتَ» نموده نمیشود بلکه با کلمهٔ «بَغَ» که بندرت در اوستا می بینیم، یادمیگردد. داریوش‌میگوید (کتیبهٔ بیستون ستون ٤ بند ١٢) : « اهـور مزداه و دیگر خدایان مـرا یاوری کردند. » در این که « خدایان دیگر » که بوده اند از کتیبه ها اطلاعی برنمیآید . اهور مزداه سه بار باخدایان دیگر نام برده شده‌است (داریوش ، پرسه پولیس ١٤،٢٢و٢٤) . وجود اسامی خاصی درلهجات مادی وپارسی که با نامهای خدایان ترکیب شده اند باعث اطـلاع مـا از خدایان دیگری‌میان این دو قوم میشوند مانند «میثْرَ» [1] درلهجهٔ‌مادی یا«میثَ» [2] درلهجهٔ پارسی [3] — «آث» [4] در لهجهٔ پارسی و «آتَر» [5] یـا

١- Mitra ٢- Miça

٣- چنین بنظر میآیدکه در لهجهٔ مادی دستهٔ tr حفظ شده بود چنانکه در میتروباتس Mitrobates ومیترا‌داتس Mitradates ومیترافرنس Mitrafernes. بعدها تحت تأثیر لهجهٔ مقدس اوستایی دراسامی‌خاصی که بانام‌های خدایان ترکیب شده است باستعمال صورت اوستایی میثْرَبازمیخوریم. دروهومیثَ [Vohumisa] باوجود املاء خلاف قاعده باید هیأت پارسی نام Miça را درنظر داشت .

٤- âç ٥- âtar

«آثْرْ»[۱] در لهجهٔ اوستایی، یعنی آتش[۲] — «فَرْنَه»[۳] در لهجهٔ پارسی و خورْنَه[۴] دراوستایی[۵] — اَرْتَ درلهجهٔ پارسی واُورْتَ در لهجهٔ اوستایی[۶].

بنا برنقل «هسوخیوس»[۷] قضات‌را در پارس اَرْتَ یوبی[۸] یعنی اَرْتَ وَن[۹] مینامیدند و این همان هیأت است که با اُورْتَ وَن[۱۰] درلهجهٔ اوستایی (قراءت سنتّی اَشَ وَن[۱۱]) قابل مقایسه است.

بر رویهم در مذهب هخامنشیان مبانی اساسی مزدیسناوجوددارد. جنبهٔ ثنویت آیین زرتشتی درکتیبه های هخامنشی نیز بنظر میاید باآنکه اسم اَنگرَمَنیو وهمچنین نام دیوان درآنها مذکور نیست. پیروان مذاهب خارجیان که ایرانیان غربی‌را احاطه میکردنددراینجا معتقدین بدیویسنا خوانده نمیشوند. عامل شرّ و دشمن کیش بهی درکتیبه های هخامنشی بنام دْرَوْگَ[۱۲] یعنی «دروغ» خوانده شده است (معادل دْرُوج اوستایی) واین امر بسیار محتمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «دروگُونْت»[۱۳] رامتضادبا «اَرْتَ وَن» قرارداده‌بودند. جنبهٔ زراعت دوستی خاصّ آیین زرتشتی نیز درکتیبهٔ یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس»[۱۴] یکی از شهربانان است[۱۵] دیده میشود واین مطلبی است

۱– âçr ۲– آثیّادیَ Âçiyâdiya نام یکی از ماهها
۳– Farnah ۴– Xvarnah
۵– مانند: Vindafarnah [Intafernes] و Mitrafernes
۶– مانند: اَرْتَ خْشَتَ Artaxšaça [Artaxerxes] و Artavardiya
۷– Hesychios ۸– Artaioi
۹– Artavan ۱۰– Urtavan
۱۱– Ašavan ۱۲– Drauga
۱۳– drugvant ۱۴– Gadates
۱۵– G. Cousin et G. Deschamps, Bull. de corresp. hellénique, XIII, p. 529 sqq.

که بیشتر ایران شناسان ازآن یاد کرده اند . معهذا جنبه‌یی در مذهب زرتشتی مغرب هست که با مذهب زرتشتی مشرق بینونت دارد و آن چنانست که زرتشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند باهمان شدت رفتار وستیزه کنند که ایرانیان شرقی بادیویسنایان میکردند و بهمین جهت می بینیم که هخامنشیان خدایان خارجی را درسرزمینهای ملی آنان ستایش میکردند وسعی داشتند حرمت ایشانرا رعایت کنند .

ارتباط معنوی میان مغرب‌ومشرق‌ظاهراً در دورهٔ شاهنشاهی ماد تجدید شده بود. تشکیل‌این شاهنشاهی‌ایرانی‌باعث‌ارتباط تجاری‌ایرانیان غربی با خویشاوندان شرقی آنان گردید . از دورهٔ سلطنت کوروش کشورهای شرقی درجزء شاهنشاهی پارس درآمد و مغرب باتمدن بهتر خویش توجه مشرق‌را جلب کرد ودر همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زرتشتی ماد گردید . از این وحدت و اجتماع معنوی‌مزدا پرستی شرق و غرب اطلاعات مستقیمی در دست ما نیست اما ملاحظه میکنیم که سرزمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران قرارمیگیرد بنحوی که مغان در دیدهٔ یونانیان بعنوان روحانیان مزدیسنا شناخته میشوند[1] .زبان اوستایی‌باد ولهجهٔ‌خود یعنی لهجهٔ گاثاها ولهجهٔ یشتهازبان‌مقدس‌پیروان مزدیسنا قرارمیگیرد وروحانیان‌مادی با تعصب بحفظ وتوسعهٔ لهجهٔ یشتها قیام می کنند ویشتهای جدیدی باین لهجه میسرایند .

---

۱ – بحث راجع بمغان و مقایسهٔ آنان با آتْرَوَنان در اینجا مورد توجه ما نیست .

اما پارسیان که ازمحیط مذهبی اوستا دور تر بودند ازشرکت در توسعه و تکامل مزدیسنا دنبال تر ماندند . در عصر هرودت یعنی در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد مسیح خدمات مذهبی پارسیان بر عهدهٔ مغان مادی بود ودر قربانیها حضور یکی ازمغان که بتواند یشت مربوط بایزدی راکه تشریفات بنام او صورت گرفت، بسراید لازم شمرده میشد[۱]. هیأت شرقی آیین زرتشتی در این هنگام حتی در میان پارسیان هم نفوذ کرده وداخل شده بود . نفوذ دینی مغان درمیان پارسیان مقدمهٔ توطئهٔ «گَ اُومَت» شد . این قیام وتوطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه بامنظور دینی نیز همراه بوده است. داریوش گوید[۲] معابدی راکه «گَ اُومَت» ویران کرده است آباد خواهم کرد . چون پارسیان علی الظاهر معبدی غیر از آتشکده نداشتند، و نیز چون میتوان تصور کرد که درآیین اوستایی که مغان آنرا نشر میدادند آتشکده جای عبادت بود ودرمزدیسنای شرق وغرب آتشکده‌ها احترام داشت، نمیتوان گفت معابدی که گئومَت ویران کرد آتشکده بود بلکه میتوان بحدس گفت که این معابد ویران شده متعلق بدارندگان ادیان دیگری مانند بابلیان وعیلامیان وجزآنان بوده‌است که همواره ازحمایت پادشاهان پارس برخوردار بوده وحتی پادشاهان پارس چند بارنسبت به آنها کمال احترام را رعایت کرده اند و این احترام و حمایت با تعصب ایرانیان شرقی در

۱ - هرودت کتاب اول بند ۱۳۲
۲ - کتیبهٔ بیستون : ۱ ، بند ۱۴ .

اعتقاد بمزدیسنا که مغان ماد مبلّغ آن بوده اند سازگار نبود[۱]
از حیث تشریفات دینی میان شرق وغرب تا مدتی مدید در یک موضوع بینونتی وجود داشت وآن در بارهٔ جسد مردگان است . عادت بقراردادن جسد مرده درجایهای بازمانند دخمه که رسم اجباری زرتشتیان است محققاً از عهد اشکانیان از سر زمینهای شرقی بسایر نقاط ایران برده شده است زیرا مورّخان قدیم متعرّض شده اند که تمام اقوام شرقی مانند «باختریان» و «اُریتان» [۲] در بلوچستان و «هیرکانیان» درجنوب شرقی بحر خزر جسد مردگان را نزدسگان میافگندند[۳] و این رسم یعنی بخاک نسپردن جسد مردگان راهنوز هم درمیان بعضی ازملل آسیای مرکزی ودرتبت میتوان یافت . این عادت که درمیان اقوام بدوی وجود داشت درنزد زرتشتیان براثر اعتقاد باینکه نباید یکی از عناصر اربعه را بجسد مرده ملوّث کرد ، تحکیم شده بود وچون آیین زرتشتی شرقی در مغرب نفوذ کرد این عادت نیزتدریجاً جانشین عادت بدفن مردگان گردید .

هرودت میگوید [٤] : «پارسیان جسد مرده را نخست بموم میپوشانند وسپس آنرا دفن میکنند [٥] ومغان پیش ازدفن کردن آنهارا دربرابرمرغان

۱ــ اما راجع بجشن ماگوفونیا Magophonia که هرودت ازآن نام میبرد بعقیدهٔ مارکوارت Marquart در :
Untersuchungen zur Gesch. von Eran, II: p. 131 sqq.
هرودت در اسم این جشن اشتباه کرده و جشن مذکور درحقیقت جشن Bagayâda یا «پرستش میترَ» بود که بعدها بنام مهرگان نامیده شده است.

۲ــ Orites

۳ــ Plutarch an vitios. ad infel., 3; Cicero Tusc., 1. 45; Diodor XVII. 105; à comparer J. H. Moulton: Early Zoroastrianism, p. 142.

٤ــ کتاب اول بند ۱٤۰

٥ــ پادشاهان هخامنشی را دردخمه‌های صخره‌ها و کوههای نقش رستم نزدیک پرسه پلیس قرار میدادند .

یاسگان میافگنند و گویند که این حال درمیان پارسیان نیز وجود دارد».
تردیدی که هرودت درقسمت اخیر گفتار خود دارد ظاهراً بی اساس نیست . استرابون نیز ظاهراً تحت تأثیر وباستناد قول هرودت گوید که پارسیان اجساد مردگان را پس ازاندودن بموم دفن میکنند اما مغان آنهارا میگذارند تاطعمهٔ مرغان گردند [۱].

ازعهد اردشیر دوم هخامنشی نام میثْرَ واناهیتا[۲] در کتیبه ها پیش ازاَهُور مَزداه دیده میشود . وی در کتیبهٔ همدان حمایت و یاری اهور مزداه واناهیتا ومیترَ [۳] رامسألت میکندو همین خدایان سه گانه در کتیبهٔ شوش از همان شاهنشاه یاد شده ودر معرض ستایش در آمده اند و در کتیبهٔ پرسپولیس از اردشیر سوم اهور مزداه و میثرَ مورد نیایش قرار گرفته اند [۴].

بِرُسّوس [۵] بنا برنقل «کلمنس اسکندرانی»[۶] گفته است که ازعهد اردشیر دوم پارسیان شروع بپرستش بتهایی بصورت آدمیان کردند واین پادشاه از آنجهت این عادت را مجری داشت که نخستین کسی است که مجسمهٔ «آفرودیت اناهیتا» [۷] را در بابل و شوش و اکباتان برپاکرد و بپارسیان و باختریان و مردم دمشق و سارد پرستش این ربة النوع را

۱- Strabon, XV. 3. **14** ۲- Anâhitâ
۳- میترَ Mitra دراین کتیبه بلهجهٔ مادی است.
۴- در دو کتیبهٔ اخیر صورت اوستایی میثر [Miϑra] آمده است .
۵- Berossos
۶- Clemens l'Alexandrin
۷- Aphrodite Anâhitâ

آموخت.

محقق است که یک تجدّد مذهبی با بتکار اردشیر دوم صورت گرفته است لیکن باید دید که آن تجدد چه بود؟ در اینکه ایرانیان مغرب «میثْرَ» را پیش از عهد اردشیر دوم ستایش میکرده اند تردیدی نمیتوان کرد. اگر اسم «وَهُومیسَ» [1] واقعاً ترکیبی است از اسم میثْرَ که استثناءً میسَ [2] بجای میثَ [3] نوشته شده، باید نتیجه گرفت که پرستش میثر درنزد پارسیان متعلق بدورهٔ نامعلوم و کهنی است. چه اسم این معبود در طول زمان درسیر قانون تکامل لهجات قرار گرفته و tr به ç بدل شده است و بهر تقدیر مدتها پیش از اردشیر دوم درمیان مادها نامهایی می یابیم که با کلمهٔ میثْرَ ترکیب یافته است مانند میتر داتس، شبانی که کوروش را بزن خود سپرد تا بپروراند [4] و میتْرُباتس [5] شهربان (ساتراپ) دورهٔ کَمبوز [6] ومیتْرَگاتس [7] رئیس لیدیاییان درجنگ سالامیس [8] و جز آنان. هردوت از یک ربة النوع پارسی موسوم به «میثْرَ» نام میبرد و اورا مشابه «آفرودیت اورانیا» [9] میشمارد و میگوید پارسیان پرستش این ربةالنوع را ازآشوریان وتازیان فراگرفته‌اند. وی دراینجا «اناهیتا» را با میثْرَ اشتباه کرده است چه اناهیتاست که ستایش او تا حدی تحت تأثیر مراسم ستایش ربة النوع بابلی بنام ایشتَر [10] قرار گرفته بود. اما از این

۱- Vahumisa
۲- misa ۳- miça
۴- هرودت کتاب اول بند ۱۱۰
۵- Mitrobates
۶- هرودت کتاب ۳ بند ۱۲۰
۷- Mitragathes ۸- Aisch, Pers, 43
۹- Aphrodite Urania ۱۰- Ištar

اشارهٔ هرودت چنین برمیآید که هردو خدای مذکور یعنی میثرَ واناهیتا در عهد هرودت در مغرب ایران پرستیده میشده اند . پس این که در دورهٔ اردشیر دوم می بینیم عبارتست از شناختن میثر و اناهیتا بعنوان خدایانی که نهایت بستگی را باهور مزداه دارند وازاجتماع آنها خدایان سه گانهٔ پارسی بوجود میآیند وشاید در این امر بتوانیم مدعی نفوذی از عقیدهٔ سامی بوجود یک رب النوع پدر و یک ربة النوع مادر و یک رب النوع پسر بشویم[1] امامیثرَ یامیتْرَ بالاستقلال ازباب ایمان واعتقاد شدیدی که باو داشته اند عبارتست ازیکی ازدواَهُورَ که دومین آن مزداه (ورُونَ) میباشد واین ایمان واعتقاد در میان مردم بسیار عریق وقدیم بوده‌است.

تجدید ویا تجدد دیگری که بوسیلهٔ اردشیر دوم صورت گرفت آنست که پارسیان تحت تأثیر عادت عمومی ملل آسیای علیا شروع بساختن وپرستش اصنام کردند .

صورت آهُورَمزداه که دریک حلقه وباپر درنقش برجستهٔ پرسپولیس و بیستون دیده میشود بتی نبود که پرستش شود و در عهد هرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت برپا کردن اصنام را نداشته اند[2] . پس پیکرهایی که در عهد اردشیر دوم برپاشده نه متعلق به اهور مزداه‌است و نه متعلق به میثرَ بلکه ربة النوعی است که خصائص «ایشتَر» بابلیان

۱ـ رجوع شود به :

Ditlef Nielsen, Der Dreieinige Gott in religions-historischer Beleuchtung, 1, p. 68 sqq.

بعقیدهٔ ارمنیان مهر (میثرَ) پسر آرَمزد [Aramazd] هست . رجوع شود به :

Güntert, Der arische Weltkönig, p. 410

۲ـ هرودت کتاب اول بند ۱۳۱

را بخود گرفته است . بتهای اناهیتا از روی نمونه های اصنام ایشتَر ساخته شده بود و توضیحاتی که از آن ربةالنوع در بند های ۱۲۶-۱۲۹ از یشت پنجم دیده میشود محققاً از روی چنین بتی است که شباهت بسیاری با مجسمه های ایشتَر داشته بوده است[۱] .

چنانکه دیده‌ایم یشت پنجم باید در سرزمین ماد پس از برقرار شدن ارتباط معنوی شرق و غرب سروده شده باشد . این منظومه خصوصاً بندهای ۱۲۶ - ۱۲۹ آن در دوره های جدیدتر یعنی درعهد اردشیر دوم ساخته شده است .

موقعی که این مقاله را تمام کردم کتاب آقای « میّه » بنام « سه کنفرانس راجع بگاثا های اوستا» منتشر شد . مؤلف در این کتاب اختلاف و بینونتهای میان آیین گاثایی و کیش شاهنشاهان هخامنشی را یاد آور میشود و این مسأله را مطرح میکند که آیا گَ اُوِمَت مغ خلاف داریوش یکی از طرفداران واقعی زرتشت نبود ؟ آقای میّه با اتکاء بتحقیق معروف آقای تدسکو موطن گاثا ها را شمال شرق ایران میداند و راجع بعصر زندگی زرتشت میگوید گاثا ها حاوی شرائط سیاسی خاصی است که اصلاً در دورهٔ

۱ـ رجوع شود به :
Ed. Meyer dans le Lexicon der grieschischen und römischen Mythologie, de Roscher 1, 332.
و مقایسه شود با
J. H. Moulton, Early Religious poetry of Persia, p. 128 sqq.
که در آنجا توصیف اناهیتا در یشت پنجم با توصیفی که آرتمیس افزوسی Artémis d'Ephèse از اناهیتا کرده مقایسه شده است .

هخامنشی وجود نداشت ، لیکن قرائنی که او راجع بولادت زرتشت اندکی پیش از ظهور هخامنشیان ذکر کرده بنظر من کافی نیست .

ترجمهٔ این رساله بتاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۲۶ شمسی در تهران پایان یافت.

ذبیح الله صفا

۲

تحقیقات درباب
گیش زرتشتی ایران باستانی

تحقیق در بارهٔ اوستای جدید[1]

گلدنر[2] درصحیفهٔ ۲۳ ازمجلد دوم تاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی[3] اظهار نظر کرده است که نشانهٔ بارز یشتهای واقعی قدیم عبارتست از انقسام آنها بقطعات وداشتن مقدمه وترجیع. وی باتوجه باین اصل یشتهای واقعی راعبارت میداند ازیشتهای ۵(آبان یشت)، ۸ (تیر یشت)، ۹ (گوش یشت)، ۱۰(مهر یشت)، ۱۳(فروردین یشت)، ۱٤(بهرام یشت)، ۱۵(رام یشت)، ۱٦(دین یشت)، ۱۷(اردیشت)، ۱۹(زامیادیشت) وسروش یشت بزرگ (یسنای ۵۷). غالب این یشتها دارای ارزش ادبی و شعری هستند و باقی یشتها محققاً دارای انشایی ازادوارنسبةً جدیدند وضعف فکروخشکی عبارات در آنها کاملاً مشهود است و عموماً فاقد وزن هستند و بعبارت بهتر نمیتوان وزن مشخصی درآنها یافت وعلاوه براین مملوّند ازعبارات سست ودور ازقواعد دستوری[4]. بهترین نمونهٔ انشاء فصیح ادبی راکه اگرچه بظاهر ازسبک عادی یشتهای قدیم دوراست، لیکن همان خصائص اصلی آنها را حائز است، میتوان در فصول ۹ تا ۱۱ از یسناها جست.

---

۱ ـ مقصود از اصطلاح «اوستای جدید» آن قسمت از اوستاست که بعد از (گاتاها) انشاء شده است و بنا براین تمام قسمتهای اوستارا که تا آخردورهٔ ساسانی غیر ازگاتاها موجود بود اوستای جدید مینامیم (مترجم)

۲ـ Geldner ۳ـ Grundiss der Iranischen philologie, II, p. 23

٤ ـ بارتولومه، لغت‌نامهٔ ایران کهن ص ۲۲
Bartholomae, Altiranische wörterbuch: p. XXII

این قسمت وقف است بر ستایش هئومَ[1] و یشت کوتاه بیستم خلاصه یی از آنست .

یشتهای ۱۰ ، ۱۹ ، ۵

در مقاله یی که بعنوان « ملاحظاتی در بارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی » درشمارهٔ چهارم از Acta Orientalia ازصحیفهٔ ۱۰۶ ببعد طبع کرده‌ام، بعضی از خصایص یشتهای ۱۰و۱۹و۵ را توضیح داده و گفته‌ام که میتوان از آنها اطلاعاتی درباب مراکز اصلی، وحتی بنحوابهام، در بارهٔ دورهٔ انشاء این قطعات ، بدست آورد چنانکه مثلاً یشت دهم (مهر یشت) که خاص میثر[2] است ، علی الظاهر قدیمتر ازدو یشت دیگر یعنی یشتهای ۱۹ و ۵ است و اشارات جغرافیایی آن شامل سغدیان[3] (سغد) و مرگیان[4] (=مرو) وخوراسمی[5] (=خوارزم) وآریا[6] است. یشت۱۹ که وقف است بر ستایش خْوَرِنَه[7]، و بغلط وبراثر وجود عبارات دخیل و الحاقی زَم یشت[8] (زامیاد یشت) یعنی یشت زمین(= زمین یشت؛ زَم = زمین) نامیده شده‌است ، حاوی اطلاعات دقیقی دربارهٔ یک کشور جنوبی یعنی سیستان است . اما چنانکه آشکارا ازآن فهمیده میشود دامنهٔ بحث آن بمغرب ایران کشیده نمیشود . بنابراین میتوان حدس زد که این دو یشت یادگاری ازدو توقفگاه قبایل ایرانی در هنگام مهاجرت آنانست، که ازشمال می‌آمده و بطرف جنوب پیش می رفته‌اند . بااین حال نمیتوان اشارات جغرافیایی مربوط بعصر مقدم بر هخامنشیان را که حاوی نتایج دقیقی باشد ، از این دو یشت

۱ - Haoma (خوانده شود هوَمَ = Hauma) ۲- Miϑra
۳- Sogdian ۴- Margian ۵- Chorasmie
۶- Areia ۷- Xvarənah ۸- Zam yt.

بدست آورد ، وحتی نمیتوان گفت که کاملاً امکان تعلق این دو یشت بعصر هخامنشی، موجود باشد . منتهی مصنفین آن ازممالک امپراطوری هخامنشی جز ممالک شرقی جایی را نمیشناختند و یا خود غیر از این ممالک بجایی دیگر نظر نداشتند .

یشت پنجم مسمی به اَرْدْوِیسُوْر[۱] یشت متعلق به اَرِدوی سورا اَنا هیتا[۲] (خوانده شود اُوْرْدْوِی‌سورا اناهیتا یا رْدْوِی‌سُورا اناهیتا) هم بمشرق وهم بمغرب راجعست وبنا بر اوصافی که از ربةالنوع اناهیتا در آن آمده میتوان دریافت که درعهد سلطنت اردشیر دوم (از ٤٠٤ تا ۳۵۸ پیش ازمیلاد) تدوین شده است[۳]

۱- Ardvīsūr

۲- Aredvi Sūrā Anāhitā

۳ - در مقالهٔ مذکور اسامی فرشتگان زردشتی را بنا بررِوش و اصول آندرآس (Andreas) که معتقد بهٔذکراسامی اوستایی بنحو اصلی‌خوداست نه‌بنحو کنونی،آورده ودرحقیقت‌شکلی‌راکه‌ممکن‌است دراصل‌داشته‌بوده باشند،ذکر کرده‌ام مگرā و a که آندرآس آنراهمه‌جا به ō و o مبدل مینماید. ولی چون همیشه میسر نیست که‌اسامی‌فعلی اشخاص وقبایل‌وملل مذکور درفروردین یشت را بنحواطمینان بخش بصورت متصورهٔ اصلی ذکر کرد ، در یادداشت حاضره برای رفع هرگونه اشکالی تمام اسامی را با هیأت روایتی خود ذکر می کنم ودرمواردی‌که لازم بدانم هیأت تجدید شده یعنی شکلی راکه ممکن‌است کلمات در اصل داشته بوده باشند، مذکورخواهم‌داشت دررسم‌الخط روایتی ao و ae معمولا بترتیب au و aiخوانده میشوند. تشدید یا تکرار یك حرف در کلمه موضوعی است که در ایران میانه وجود داشته و ناقلین‌عهد ساسانی ازززمان قدیم وارد کردند. رجوع‌شود به:

Andreas et wackernagel, Die vierte ghāthā,) Nachr.d.k. ges. d. wiss zu göttingen, 1911,p.7)

ملاحظات هرتل در:

Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas, Abh. d. phil. hist. klasse der Sächs. Akad. d. wiss., 1927.

ما بقی قطعات متعلق به‌نسک یشت هامحتوی اشارات جغرافیایی صریحی نیستند[۱]

یشت ۱۴ و ۸ و ۱۷ ، یسنای ۵۷ و ۹ - ۱۱

تاریخ نگارش قطعات مذکوررا جزازطریق حدس و تخمین نمی توان معلوم کرد . این قطعات منظوم است و وجود نظم در هریک از قطعات اوستای موجود همواره دلیل قدمت آنهاست. علاوه بر این زبان وروش آزاد وبعضی از قسمتها که حاوی روح واقعی شاعرانه است همه دلیل آنست که این قطعات متعلق بدوره‌یی بسیار قدیمست . این قطعات هنگامی پدیدآمده که زبان‌مقدس اوستا زبانی زنده بوده ویالااقل در همه جا مانند یک زبان زنده کاملاً فهمیده میشده است و تاریخ آنهارا نمیتوان درزمانی بسیار مقدم بریشت پنجم قرار داد و درعین‌حال نمیتوان آنها را بزمانی خیلی متأخر تر از اواخر عهد هخامنشی منسوب دانست بلکه درکمال تحقیق میتوان گفت که زمان تدوین این قطعات قرن چهارم قبل از میلادست .

یشت ۱۴ (بهرام یشت) خاص ورثرغن[۲] است. این یشت حاوی

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

آن نیرو را نداشته است که تغییری در عقاید آندرآس Andreas راجع به‌رسم الخط اوستایی‌راه دهد. ایجادتغییر درتلفظ اسامی اوستایی نتیجهٔ اشتباه نساخ نیست بلکه کاوروحانیون بوده که درعین توجه بتلفظ اصلی کلمات‌تحت تأثیرمخارج‌حروف بنحوی که درعهد آنان درزبانهای متوسطایران (فارسی میانه) معمول بوده قرار گرفته‌اند وهرکس تلفظ کلمات لاتین را در زبان‌عادی انگلیسی شنیده باشد، معنی این سخن و حقیقت این حال را درک خواهد کرد .

۱ - درباب اسامی تاریخی که در یشت ۱۳ دیده میشود بعداً بحث خواهیم کرد .

۲ - Vərəθraγna خوانده شود Vurθraγna

قسمتهایی است که در موارد دیگر اوستا نیز دیده میشود یعنی در بند ۱۵ وبند ۷۰ از یشت‌دهم، وچون یکی ازقسمتهای اساسی یشت‌چهاردهم است نمیتوان آنهارا دراین‌مورد تقلیدی‌ومنقول ازیشتهای‌دیگر دانست. ازطرف دیگر دریشت دهم بند ۷۰ با بندهای ۷۱ و۷۲ تشکیل قسمتهای کامل متعاقبی را میدهد. شاید مؤلف یشت ۱۴ قسمت مورد بحث را از قسمتهای مذکور یشت دهم برداشته ودر انشاء خود وارد کرده باشد. بندهای ۲۸ - ۳۳ یشت ۱۴ که محققاً اصلی است، مورد تقلید مؤلف‌یشت ۱۶ (بند۶-۱۳) قرار گرفته‌است. درچاپ گلدنر وزنی دراین‌قسمت‌مشاهده نمیشود اما بآسانی میتوان آنرا پیدا کرد. بندهای ۴۸ - ۵۳ ازیشت۱۴ دریشت ۸ (بندهای ۵۶ - ۶۱) یافته میشود. تیشتری[۱] دراینجا بجای ورثرغنه‌ذکر شده است، ولی من نمیتوانم بتحقیق ادعا کنم کدامیک‌از این دو ازیکدیگر گرفته شده وقسمتهای مذکور در کدامیک از ایندو یشت اصلی‌است. بند ۶۲ تقلیدی‌از یشت ۱۰ (بندهای ۳۵ - ۳۶) است بهمان نحو که بند ۶۳ از بندهای ۴۷-۴۸ ازهمین یشت اخذ شده است.

یشت ۸ (تیشتر یشت) خاص تیشتری است.

در این یشت گاه قسمتهایی دیده میشود که ما را بیاد قطعاتی از یشتهای دیگر می‌افگند. مثلاً بند ۱۳ از آن، بند ۱۷ ازیشت ۱۴ را بیاد می‌آورد وبندهای۵۶-۶۱ مانند بندهای۴۸- ۵۳ازیشت۱۴ هستند. درنیمهٔ دوم‌بند۸ محققاًتواردی‌وجوددارد ومأخوذاست‌ازبند۴۶ ازیشت۸. مبانی بندهای۳۷-۳۸شبیه‌بابندهای۶-۷ همین یشت‌است‌وبندهای ۳۹-۴۰ارتباطی بابندهای ۸-۹ داردوچنین بنظرمیآید که بندهای۶-۹و۳۷-۴۰ ازاین یشت

[۱] - Tištrya

حاوی یک مطلب اصلی هستند که جامعین دورهٔ اشکانی یا دورهٔ ساسانی دوبار آن را دردوانشاء که مختصر تفاوتی با یکدیگر دارند آورده‌اند.

یشت ۱۷ (اردیشت) راجع است به ربة‌النوع اَشی[1] وتوصیفی که دربندهای (۷-۱٤) اززندگی متجملانه ومقرون بسعه وفراخی «نمانْپتی»[2] درآن میشود، یعنی: صاحب‌زنان زیبا، گردونه‌یی که به اسبان تند رو بسته شود، اشیاء نفیس، وپوششهای عالی که ازبلاد خارج آورده باشند، همه بخوبی با تمدن دورهٔ هخامنشی سازگاراست. بند ٥ ازبند ۸ یشت ۱۰ گرفته شده است ودرجای خود بهتر ومناسبتر ازاینجاست چنانکه در این مورد جنبهٔ تقلیدی آن آشکار است.

یسنای ٥۷ (سروش یشت بزرگ) که وقف است بر ستایش سْرَاُشَ درچند مورد مختلف ازروی یشت دهم اقتباس شده‌است. بند۱۳ ازاین یشت بندهای ۹۸و۱۳٥ ازیشت دهم را بیاد می آورد. دربندهای ۱٥-۱٦ اثر بند ۱۰۳ از یشت دهم را ملاحظه‌میتوان کرد وهمچنین است دربندهای ۱۹-۲۰ از سروش یشت که آثار بند ۸۸ از یشت دهم دیده میشود. بند ۲٤ ازاین یشت ازتغییری که در بند۹۲ ازمهر یشت داده اند حاصل شده و بندهای ۲٥-۲٦ سروش یشت شبیه است ببندهای ۹۳-۹٤ یشت دهم. وهمچنین است بند ۲۷ از آن که شبیه است به بند٦۸ ازیشت ۱۰و بند۲۹ نظیر بند۱۰٤ ازیشت ۱۰. فصلهای ۹-۱۱ ازیسنای معروف به «هوم یشت بزرگ» هم دربارهٔ گیاه مقدس هَئومَ بحث می کند و هم راجع به ایزد آن. در بند های ۱۰-۱۱ از یسنای دهم کوه هَرَئی‌تی[3] بعنوان

۱- Aši خوانده شود Urti یا Rti

۲- nmānopati ۳- Haraiti

کوهی ذکر شده که مبداء ومنشاء گیاه هئوم باشد. هَرئی‌تی صورت دیگری از «هرا» ودراینجا بدون شک همان هَرای یشت دهم است، یعنی سلسله جبال «پاروپامیزوس»[۱]. از این کوه مرغان گیاه هوم را بجهات مختلف نقل کرده‌اند، یعنی «بکوه اُوپائی ری سَئِن»[۲] (در پهلوی اَپَرسین[۳] که اکنون عبارت‌است‌از کوه بابایکی ازقسمتهای سلسلهٔ هندوکش[٤]) و بقله های کوه سْتَروسارَ[۵] که هنوز جای آن روشن نیست. در بند ۱٤ از همین فصل اشاره‌یی راجع به «درفش گاو» موجود است و این درفش محققاً با درفش کاویانی، یعنی بیرق شاهی دورهٔ ساسانیان، برعکس قول یوستی وبارتولومه، ارتباطی ندارد[٦].

در میان ملت آشور بیرقی با صورت گاومعمول بودوبسیار محتمل است که درفشی از همین قبیل در میان سپاهیان پارسی دورهٔ هخامنشی وجود داشته بوده باشد زیرا علائم صورت گاو رادربسیاری ازآثاردورهٔ هخامنشی مثلاً در سر ستونها ودرتخت های سلطنتی آن دوره ملاحظه می کنیم.

بندهای ۱۰-۱۹ یسنای یازدهم که ظاهراً نزدیک بهمهٔ آن به نثر است، بنابر آنچه از سبک وانشاء ومطالب آن برمی آید. محققاًبعدها افزوده شده‌است.

۱- Paropamisos

۲- Upāiri - Saəna

۳- Aparsən

٤- رجوع شودبه: بارتولومه، لغت نامهٔ ایران باستان ص ۳۹۸. - مارکوارت، ایرانشهر ص ۲۸٦

۵- Starōsāra

٦- رجوع شود بمقالهٔ دانمارکی من راجع بدرفش کاویانی

یشت ۱۳ « فروردین یشت »

قدمت یشت ۱۳

در کتاب خود بنام «نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان»[۱] کوشیده‌ام تا ثابت کنم (ص ۱۳۴ ببعد) که دو پهلوان داستانی یعنی هَئوشیَنگهه[۲] و تَخْمَ اُورُوپَ[۳] از نمونه های اولین بشر و اولین شاهی هستند که در اصل و اساس بداستانهای ملت اوستایی ارتباطی نداشت و در روزگاران بسیار قدیم از اقوام سَکَ گرفته شد و قدیمترین جایی که اثری از آنها در اوستا می‌بینیم فقرهٔ ۱۳۷ از یشت ۱۳ است. درفروردین یشت از تَخم اوروپَ سخنی نیست وتنها نام هَئوشیَنگهه را می‌یابیم که چون اسم او بتازگی متداول شده بود، دراواخر فهرست اسامی گذاشته‌شده و هنوز جایی را که درسایر قسمتهای اوستا دارد[۴] بدست نیاورده است و از این مقدمه چنین نتیجه گرفتیم که آن قسمت از یشت ۱۳ بتاریخ پیش از زرتشت ارتباط دارد وبسیار قدیمتراز یشت ۵ و۹ و۱۵ و۱۷ و۱۹است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تاریخ برای همهٔ قسمتهای یشت ۱۳ قابل قبولست یا نه؟ میّه معتقداست که گاثاها از دوقسمت منظوم تشکیل شده است که در سابق الایام بوسیلهٔ قطعات منثور به یکدیگر مربوط میشده اند، و ضمن اثبات این نظر اظهار میدارد که اوستای جدید مخلوط از قطعات منظوم و منثور است و این اختلاط غالباً از آن جهت پیدا شده که قطعاتی را که سابقاً متصل بوده است بعدها پهلوی یکدیگر قرارداده وبهم پیوسته اند ودرعین حال هم این قسمت

۱– Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens

۲– Haošyangha

۳– Taxma urupa

۴– مثلا یشت ۵ بند ۲۱–۲۳ و یشت نهم بند ۳–۵ و یشت ۱۵ بند ۷–۹ و یشت ۱۷ بند ۲۴–۲۶ و یشت ۱۹ بند ۲۵–۲۶

از اوستا فاقد قسمتهای بسیار قدیمست [۱]. یشت های قدیم هم مخلوطی از نظم ونثر هستند منتهی این امرطوری مرتب صورت نگرفته است که بتوان ازروی آن اصل و کیفیت اختلاط را فهمید. - این مطلب قابل ذکر است (ولی نه بعنوان یک قاعدهٔ عمومی) که هرچه یک یشت قدیمتر باشد، هیأت شعری بیشتر برآن حکومت می کند. دریشت دهم که محققاً یکی از قدیمترین یشت هاست، قسمت های منظوم بزرگ می یابیم بدون آنکه قطعات نثردر آنها وارد شده باشد. لومل[۲] گفته است بعضی از قطعات متحدالشکل که بر اول قطعات موزون اضافه شده بنثراست. و اگر از این قطعات یکسان بگذریم قسمتهای غیر موزون یشتهای قدیم همه جا قابل ملاحظه هستند خواه از لحاظ وارد کردن مطالب خارجی درمتن، که غالباً ازروی صورت ظاهری و یا مطالب خود فهمیده میشوند، وخواه ازجهت اشعاری که نظم آنها براثر مغشوش بودن متن برهم خورده است؛ و چون وسیلهٔ شناختن اشعار اوستایی برای ما شمارهٔ هجاهاست، کوچکترین اغتشاش بخودی خود کافی است که صورت موزون آنرا تغییردهد وشناختن آنرا دشوارسازد. اظهارلومل [۳] دراینکه اشعاری با ۱۰ تا ۱۲ و حتی ۱۴ هجا در جنب اشعار هشت هجایی یافته میشود، بما همراهی میکند تا کلام موزونی را بی آنکه زیاد باصلاح آن مبادرت کنیم، بشناسیم. از طرف دیگر دقت در موزون بودن یا ناموزونی

۱- Meillet: Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, p. 43.

۲- Lommel, Zeitschr. f. Indol. und Iranol. 1. p. 211 sqq.

۳- ایضاً ج۲ دورهٔ ۵ ص۱ ببعد

بعضی ازقسمتهای مشکوك را بسیار دشوار میسازد مخصوصاً که همراه بودن اشعار ۱۰ و ۱۲ (و چهارده) هجایی با اشعار هشت هجایی غالباً بدون پیروی از قاعده صورت گرفته‌است وحتی گاه اینگونه قطعات را در میان مصراعهاوابیات ۵ یا۷یا۹ هجایی میتوان دید که‌لومل آنهارا ازجملهٔ اشعاری میداند که قسمتی‌از آن حذف شده باشد[۱].

در فَرْوَرْدین یشت مطلب قابل‌ملاحظهٔ دیگری میتوان یافت و آن عبارتست‌ازذکر یک‌دستهٔ‌مفصل ازاسامی‌اشخاص. غالباً غیرممکن‌است که این‌اسامی‌رابتوان‌دریکی ازاوزان جاداد ومیتوان بتحقیق گفت که دراصل هم چنین کاری نکرده‌وتوجهی باین‌امرننموده اند وتنهاقراردادن بعضی از این اسامی در اوزان امکان پذیربوده است وبهمین علت اگردر سایر موارد درضمن‌دستهٔ اسامی اشخاص‌قسمتهایی قابل‌تقطیع بدست آورده‌ایم، امری اتفاقی واستثنائی است . بنا بر این صورت غیر موزون قسمتی از یشتها که شامل اسامی است غیر قابل اجتناب است و نمیتوان دریافت که آیا این قسمت متعلق بمتن اصلی یشت است و یا آنکه بعداً اضافه شد. برای حل این مسأله باید راه دیگری جست.

تحقیق و مطالعه در اسامی مذکوردراین یشت نتایج خوبی برای تعیین زمان یشت‌بدست می دهد. ذکراسامی‌اشخاصی که فَرْوَرْدین‌هاسورد

---

۱ - جدید ترین تحقیق در باب وزن اشعار در اوستا بوسیلهٔ Hertel تحت عنوان : Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas. نوشته شده است، مؤلف این کتاب مانند لومل Lommel، منتهی باطریقه وروشی دیگر، نظریهٔ شعرهشت هجائی وده‌هجائی را توضیح وتبیین میکند ومیکوشد آنرا با دلائلی که خود از قوانین عروض بدست‌آورده است، تأیید کند.

ستایش آنها هستند از بند ۸۰ با خود اهورمزدا شروع میشود، و سپس دستهٔ اَمِشَ سپِنْتَ[1] ها ذکر میشوند و بعد از آن در بندهای ۸۵-۸۶ ذکر خدایان ذیل میآید: آذر (= آتَر، اورْوازیشْتَ)، سَراُشَ، نئیریوسَنگْهَه[2]، رَشنو، میثر، ماثْرَ، و بعداز آن آسمان، آب، زمین، گیاه ونخستین گاو. بانخستین بشر یعنی گَیَّ نامهای مربوط بعالم بشری آغازمی گردد.

بعد از گَیَّ نخست نام کسی میآید که در اولین ردیف نامهای آدمیان قرار دارد یعنی نام زرَثُوشْتر[3]، آنگاه نام نخستین پیرو او یعنی مَیْذیوئی ماُنْگْهَه[4] (که در گاثاها هم ازو یاد شده) وبعد از آن صورت مفصلی از پیروان مهم زرتشت (بندهای ۹۶-۱۲۹). معاریفی که بزرتشت یاوری میکرده‌اند ودر این یشت نام آنان آمده عبارتند از پیروان وتعلیم یافتگان او، پسران وی، کوی ویشتاسپَ، پسران کوی ویشتاسپ و دیگر اعضاء خاندان او، و فرَشوشْتر، وجاماسپَ[5] که هر دو برادر بودند ودر گاثاها نیز ذکر شده‌اند، باضافهٔ اخلاف این گروه وبسیاری از سران دینی ومؤمنین بزرگ که از میان آنان نام عدهٔ کمی مانندیوئیشتَ[6] از خاندان فریّان[7] در قسمتهای دیگر از کتب موجود اوستا هم دیده میشود. اولین و دومین صورت اسامی افرادی که در بند های ۱۱۰ و ۱۱۷ مذکور افتاده اند، بنام نجات دهندهٔ عالم در دورهٔ آخر الزمان، یعنی اَستْوَتْ اِرِتَ[8] که سومین تن (بند ۱۲۸)

۱- Ameša Spənta خوانده شود: Amrta Sponta یا Amurta

۲- Nairyosaŋha

۳- Zaraθuštra

۴- Maiδyōimaongha

۵- Frašoštra و Jāmāspa

۶- Yoišta

۷- Fryāna

۸- Astvat - ərəta

ازسه نجات دهندهٔ عالم (یعنی اُوخْشیَّت ارِتَ[۱] واوخشیَّت نِمَه[۲] وسْتَوَت ارِت) باشد، ختم میشود و این سومین مخصوصاً یکدفعه در بند ۱۲۹ هم ذکر شده است. این تکرار اسامی اشخاص دورهٔ رستاخیز در آخر هر قسمت باحتمال قوی مربوط بصورت اصلی یشت است و دلیلی در دست نیست تا بتوان آنهارا بکسانی که درقرون متأخری درآن یشت دست برده واضافاتی ترتیب داده‌اند، نسبت داد. بلافاصله پیش ازآنکه نام نجات دهندگان جهان بیاید، در بند ۱۲۸ نام شش شخص مرموز را می یابیم که نمایندهٔ شش کشور[۳] خارجی اطراف کشور خْوَنیرَث[۴] هستند که در آنها آدمی سکونت دارد (یعنی اقالیم مسکونه یا ربع مسکون). قسمت بعدی (بندهای ۱۳۰-۱۳۸) شامل ذکر پهلوانان داستانی عصر مقدم برزرتشت است که نخستین آنان ییمْ[۵] و آخرین آنها هَئوشینگَّهه[۶] وفَرَداخْشْتی[۷] وپسر خُومبیَّ[۸] هستند. درآخرین سطورنام چند زن ازمیان مؤمنان ذکر شده‌است و این جدول اسامی زنان بنام مادران نجات دهندگان دورهٔ آخر الزمان ختم میشود.

در این جدول غیر ازنام «گَیَّ» و «زَرَثوشْتْرَ» وپهلوانان مقدم بر افراد مؤثر در دورهٔ رستاخیز، مجموعاً ۲۲۷ اسم می‌یابیم که بعضی از آنها اسامی خانوادگی است. معهذا ممکن است بعضی از نامهای مشابه معرّف شخص واحدی باشند که نویسنده‌دوبار در دوسورد مختلف ازآنان یاد کرده باشد. هیچیک ازاین۲۲۷ اسم بانام خدایان اوستای جدید، که

۱- Uxšyat - ərəta
۲- Uxšyat - nəmah
۳- Karšvar
۴- Xvaniraθa
۵- Yima
۶- Haošyangha
۷- Fradaxšti
۸- Xumbya

در اوستای قدیم نشانی از آنها نیست، ترکیب نشده‌است. اگرچه بسیاری از نامهای متداول در تمام نواحی ایران بعد از آغاز دورهٔ هخامنشی با اسم «میثْرَ» ترکیب شده است، معهذا با کمال تعجب مشاهده می کنیم که حتی یکی از این قبیل نامهارا در فروردین یشت ذکر نکرده‌اند.

درفروردین یشت اسامی فراوانی داریم که با نامهای اهورمزدا یاامشاسپندان وایزدان ترکیب شده‌است. خدایانی که در ترکیب این اسامی مورد استفاده قرار گرفته‌اند عبارتند از: «مزداه» یا «اشَ» (خوانده شود اُورْتَ یا رْتَ)، خْشَثْرَ[۱]، آتَر که هرچهارخدایان گاثایی هستند ـ و هَئوم[۲] واسم نوع یَزَتَ[۳] که هردو دریسنای هَپتنگْهائی‌تی[۴] یافته میشود. ترکیباتی دیگر با مَثْرَ[۵] وخْوَرِنَه[۶] وسَیَّاُثنَ[۷] ودَئِنَ[۸] و نِمَه[۹] و سْتَاُتَرَ[۱۰] که همه کلمات گاثایی هستند، واسامی دیگری مانند اَهُوم‌ستُوت[۱۱] و اَشِم یَهمایی اُوشْتَ[۱۲] و اشم ینگهِ وَرِزَ[۱۳] و اَشم ینگهِ رَاُچا[۱۴] که یاد آور بعضی از مطالب واشارات اوستای قدیم میباشند. با اینحال در فروردین یشت بخدایان اوستای جدید هم توجه شده است، مانند: میثْرَ که سه بار ذکر شده (بندهای ۱۸ - ۸۶ - ۹۵) و رَشْنو[۱۵] و دامُوئیش اُوپَ مَن[۱۶] و اَردوی سورا اَناهیتا و اَرشْتات[۱۷] و نئی ریوسنگهه[۱۸] و اَپام نپت[۱۹]

۱- Xšaϑra ۲- Haoma ۳- Yazata
۴- haptanghāiti ۵- mathra ۶- Xvarənah
۷- Syaothna ۸- daena ۹- nəmah
۱۰- Staotar ۱۱- Ahum - stut ۱۲- ašem-yahmai-ušta
۱۳- asəm - yənghe - Varəza ۱۴- ašəm-yənghe-raočā
۱۵- Rašnu ۱۶- Damoiš Upamana
۱۷- Arštāt ۱۸- Nairyosangha ۱۹- Apām Napat

وبنابراین میتوان فرض کرد همهٔ مردان وزنانی که در این جدول ذکر شده اند، خواه از افراد تاریخی باشند یا افسانه یی، بمحیط اوستای قدیم مربوطند واز اینجا چنین نتیجه میگیریم که جدول اسامی فروردین یشت تاعهود بسیار قدیمی ازعهد یشتها بالا میرود .

علاوه بر این دلائل متقنی در دست داریم برای آنکه یشت ۱۳ را بطور کلی بعنوان یکی از قطعات بسیار قدیم اوستای جدید محسوب بداریم، وباین مناسبت آنرا تالی یشت دهم قرار دهیم. از آنجا که محیط جغرافیایی یشت دهم ایران شرقی یعنی مرو و سرزمین آریا و سغد و خوارزم است، بآسانی میتوان فرض کرد که قسمتی از یشت ۱۳ درنواحی شرقی ایران تدوین شده است . بدبختانه نمیتوان ناحیه ها وسرزمین ها و همچنین قبایل مذکور در این یشت را بتحقیق معلوم کرد . اسامی جغرافیایی وتاریخی مربوط در بندهای ۱۲۵ - ۱۲۷و۱۴۳-۱۴۴ ذکرشده است. در اولین قسمت بنامهای اشخاص وپدران این افراد بازمیخوریم : موژین[۱] (= میژین[۲]) از سرزمین موژَ[۳] (= میژَ[۴]) - رَاُژدین[۵] از سرزمین رَاُژدیَّ[۶] - تَنُوِین[۷] از سرزمین تنویّ[۸] (تَنیّ[۹]) - دو برادر از سرزمین انگهوی[۱۰] (= انگوهی[۱۱]) و دو برادر از سرزمین اَپخشیر[۱۲]. چون همهٔ این اسامی ایرانیست، ظاهراً مربوطست باستقرار قبایل ایرانی بصورت امارتهای کوچک، اما هیچیک ازاین نواحی معلوم نشده است .

۱- Mužien ۲- Mižien ۳- Mužə
۴- Miža ۵- Raoždien ۶- Raoždiya
۷- Tanuyien ۸- Tanuya ۹- Tanya
۱۰- Anghvi ۱۱- Anguhi ۱۲- Apaxšira

دربندهای ۱۴۳-۱۴۴ نویسنده ادعیهٔ فروشی های مردان و زنان پاک دین سرزمین اقوام اَریَّ و تُوریَّ و سئیریمَ و سائی نی و داهَ را ذکر می کند یعنی بدون تردید مزدیسنیان تمام قسمتهایی ازجهان را که نویسنده می شناخته و درآنها معتقدین بمزدیسنا وجود داشته‌اند. اسم اَ ریَّ علی الظاهر درعهد تدوین این یشت برایرانیانی اطلاق میشد که مسکن ثابتی انتخاب کرده بودند اما تحقیقات مختلفی که برای مشخص ساختن نژاد وقومیت اقوام توریَّ وسئیریمَ وسائی نی شده بنتایج قاطعی نرسیده است.

قوم تُورَ درگاثاها هم ذکر شده و نام اعقاب فریّانَ[1]ی تورانی دریسنای ۴۶ بند ۱۲ (ورجوع شود به یشت ۱۳ بند ۱۲۰) آمده‌است. فریّانَ یک نام ایرانی‌است. دربند های ۳۷-۳۸ از فروردین یشت صحبت ازعشیرهٔ «تورَ» ازقبیلهٔ «دانو» دشمن مزدیسنان میشود که ده هزارجنگجو داشت. کلمهٔ دانو که در ریگودا معنی موجودات اهریمنی میدهد شاید در اصل یک اسم بمعنی «دشمن» یا چیزی از این قبیل بوده است[2]. تصور می کنم که کلمهٔ تورَ درآغاز امر برای تعیین قبایل چادرنشین که معمولاً وحشی وغارتگر بودند بکار میرفته است[3]، خواه از نژاد ایرانی بودند یانه، وازمیان آنان تنها چندخاندان وقبیلهٔ منفرد مزدیسنا راپذیرفتند. قوم «سئیریمَ» را مارکوارت همان قوم «سوروماتای[4]» دانسته‌است. بدین معنی که «سئوروم‌ـت[5]» باحرف مکرر «u» و حالت جمع «ت» برسم

۱- Fryāna ۲- Geiger, Osterānische Kultur, p. 197
۳- رجوع شود بمقالهٔ من در آکتااوریانتالیا ج ٤ ص ۹۶
٤- Sauromatai ٥- Sauruma-ta

ایران شمالی در اصل سئی ریم باحروف مکرر « i » بوده است و چنانکه قبلاً گفته‌ام تکرار حروف در وسط کلمه یکی از آثار لهجهٔ ایران میانه است که بوسیلهٔ ناسخین و کسانی که اوستارا بخط عهد ساسانی درمیآوردند، در لهجهٔ اوستایی وارد شده است. کلمهٔ «سرم» از اوستای دورهٔ اشکانی همان قوم «سارمات» در نزد نویسندگان قدیم یونانی نیست، و امکان هم دارد که سوروماتای[۱] وسارمات[۲] دو ملت مختلف باشند[۳]. اگر اسمهای سوروماتای وسارمات واقعاً مربوط بیک قوم می‌بود، چون کلمهٔ «سارمات» هیأت بسیار جدیدی است نمیتوان وجود آنرا با همین هیأت در متنی بقدمت فروردین یشت پذیرفت. ازطرف دیگر چون نمیدانم قوم سارمات درعصر مورد نظر ما کجا سکونت داشته اند اصرار در تعیین محل آنان بیمورد بنظر می آید.

قوم «سائی نی»[٤] یا «سائی نو»[٥] محققاً مجهول اند و یکسان دانستن آنان با چینیان که دارمستتر[٦] پیشنهاد کرده است، و عقیدهٔ وست براینکه این قوم در ناحیهٔ سمرقند میزیسته اند[۷]، هم مستند براصل صحیحی نیست.

اما قوم داهَ[۸]، کلمهٔ سانسکریت اسم این قبیله داسَ[۹] به معنی قبایل

---

۱ - Sauromatai این کلمه بعقیدهٔ Andreas یعنی دارندگان موی سیاه (سیاه مویان) Sau یعنی سیاه و Rōm یعنی مو، رجوع شود به:
Lommel, Archiv für slavische philologie: t. 40, p. 153

۲- Sarmatae

۳ - این عقیدهٔ Rostovzcff است در: Iranians and Greeks in South Russia (Oxford, 1922) pp. 33et 113 sqq.

٤- Sāini ٥- Sāinu

٦- Z.A.II, p. 534

۷- Pahl. Texts, I, p.37 et IV, p.264

۸- Dāha ۹- Dāsa

دشمن است که تا حدی هم صفات اهریمنی داشته باشند و این اسم از همان ریشه است که کلمهٔ فارسی هخامنشی واوستایی «دَهیُو»[۱] بمعنی مملکت[۲]، و کلمهٔ دَها[۳] بمعنی انسان در زبان قوم «ساس»[٤].

داه[٥] یا دااُی[٦] یا داهِ[۷] یک قبیلهٔ صحراگرد ایرانی هستند که در عصر اسکندر بنا برنص آرّین[۸] در شمال گرگان (هِرکاینا) ومرو سکونت داشتند. اما عین همین نام برملل دیگر هم اطلاق شده بود زیرا هرودت دربند ۱۲۵ از کتاب اول خود قومی را باسم «دااُی» در میان اقوام چادرنشین ایرانی ذکر می کند.

در کیفیت ترکیب چند اسم خاص از جدول اسامی یشت ۱۳

تحقیق درباب دستهٔ اسامی خاص که دربند های ۹۶- ۱٤۲ فروردین یشت دیده میشود ازلحاظ کیفیت تشکیل وترکیب اسامی ما را متوجه وجه استعمال تازه‌یی میکند و آن اینست که پسران یکفرد غالباً دارای اسمهای مرکبی هستند که یا جزء اول و یا جزء دوم آن درهمه یکسان است مانند وُهونِمَه[۹] و وُهووَزْدَه[۱۰] پسران کَتو[۱۱] و وُهوراُچَه[۱۲] و اَشوراُچَه[۱۳] ووَرِسموراُچَه[۱٤] پسران فرانیّ[۱٥] وایوّاَستی[۱٦] و وُهواَستی[۱۷]

۱- Dahyu

۲- کلمه دَسیُو dasyu درسانسکریت برای تعیین قبایل دشمن بکارمیرود رجوع شود به: Hillebrandt, ved. Mytologie, III, p 274 sqq.

۳- Dahā

٤- رجوع شود به Sten Konow, Festschrift Wilh. Thomsen., p.97.

٥- Dahe ٦- Δáoi ۷- Dahae

۸- Arrien ۹- Vohu-nəmah ۱۰ Vohu-vazdah

۱۱- Katu ۱۲- Vohu-raočah ۱۳- Ašo-raočah

۱٤- Varesmo-raočah ۱٥- Frānya ۱٦- Ayo-asti

۱۷- Vohu-asti

وگَیّ‌داستی[۱] و پسران پُورُوداخْشتی[۲] (دوپسر دیگر همین مرد دارای نامی هستند که بنوع دیگر ترکیب شده‌است) وغیره. درغالب مواردی که چندنام مرکب میآیند، که قسمت اول یادوم آنها از یک ریشه‌است، میتوان فرض کرد که آن اسامی ازچند برادر است وممکن است دراین باب مثالها متعددی ذکر کرد[۳]. مثلاً دربند ۱۰۱ بلافاصله بعدازشاه ویشتاسپ نام «زَئیری وَئیری»[۴] را می‌یابیم که در افسانها بعنوان برادر ویشتاسپ مشهورست و بعد از او نام یُوخْتَ‌وَئیری[۵] وبعددونام «سری‌رَاُخشَن»[۶] وکَرِسَ‌اُخْشَن[۷] وقدری دورتر، درهمین بند، چهار نام مرکب با اَرْشْتی[۸] آمده است و دو بندبعد دواسم پیاپی که با «اَسپَ» وهشت اسم که با «آتَر» ودو اسم که با «شیَّ‌اُثن»[۹] ترکیب شده‌اند دنبال اسم «سْپِنتوداتَ» می‌آید که درداستانها فرزند ویشتاسپ دانسته شده است. تمام این اسامی از زئیری وئیری تا سپنتودات احتمالاً متعلق باعضائی ازخانوادهٔ ویشتاسپ وزن او «هوتئوسا» است. انتساب شخص بپدر معمولا از این راه نشان داده شده که یا اسم آندو بلافاصله دنبال هم ذکرشود مانندنی‌جَرَ[۱۰] پسرسَوَهَ[۱۱] وویستَ‌اُورو[۱۲]

۱- Gayadāsti ۲- Pourudāxšti

۳- دعوی Hertel (Achaemeniden und Kayaniden, p. 27) در اینکه در مواردی که ازچند برادر یا خواهر سخن بمیان آید نام وعنوان پدر همواره در ذکر نام هریك از افراد تکرار میشود، فرضیه‌یی است که هنگام امتحان همواره با غلط مواجه میشود.

۴- Zairivairi

۵- Yuxtavairi ۶- Sriraoxšan ۷- Kərəsaoxšan

۸- aršti ۹- šyaoθna ۱۰- Nijara

۱۱- Savah ۱۲- Vistauru

پسر نوذر[1]. دواسم که بعد از اسم سپنتودات می آیند ظاهراً میتوانند
باین خاندانها افزوده شوند زیرا بلافاصله بعد از آنها اسامی اعضاء یک
خاندان دیگر که بر اثر مصاهرت با خاندان زَرَتوشْتْرَ شهرت یافته اند
آمده و آن نام خانوادهٔ «هُوگْوْ» است. در سلسلهٔ شاهان یا امرای مقدم
برعهد زرتشت که با عنوان کَوی ذکر میشوند (بند ۱۳۲) بدون تعیین
تعاقب نَسَبی نام کَوی اَرْشَن[2] و کَوی بیَرشَن[3] و دوتن دیگر که نامشان با
جزء اَرْشَن[4] ترکیب نشده است، یعنی کَوی پیسینَه[5] و کَوی اُوسْدَن،
آمده است. ـ همهٔ این چهارتن در ادبیات پهلوی (بند هشن فصل ۳۱ بند ۲۵)
بعنوان برادر ذکر شده اند، و بعد از آنان نام «سیاوَرشَن» آمده که
بنا بر سایر موارد از یشتهای کهن پسر کَوی اُوسْدَن شناخته شده است.
اگر این طرح نَسَبی را بتوان با فروردین یشت تطبیق کرد، ملاحظه می
شود که برادرزاده هم دراین حال دارای نامی باهمان ترکیب نام عمّ
است. گاه اتفاق می افتد که نام پدر و پسر دارای یک ترکیب واحد
باشد و از آن جمله است اَشَ سَرِذَ[6] پسر اَشَ سَ ئیرینک[7] (بند ۱۱۴).

۱- این دومی یعنی ویستاورو نوذری در یشت ۵ بند ۷۶ - ۷۹ ذکر
شده است. بنا بر عقیدهٔ مشهور (رجوع شود به : Jackson, Zoroaster, p. 70
و نیز رجوع شود به .Moulton, Early Zoroastrianisme, p. 206 sqq)
ویشتاسپ و زش هوتئوسا هردو از خاندان نئوتَرَ Naotara بوده اند ادعای کتاب
پهلوی یادگار زریران که این دو برادر و خواهر بوده اند ظاهراً افسانه بیست که برای
تقدیس خودوَگدس Xwêdvaγdas (یعنی ازدواج بین محارم نزدیک) جعل شده است.

۲- Kavi Aršan ۳- Kavi Byaršan ۴- aršan
۵- Kavi Pisinah ۶- Ašasarədha ۷- Ašasairyank

در این فهرست بعد از نام مذکور یک نام دیگر یعنی اَشَ سَرذَ پسر زئیریَّنک[۱] آمده و این اولین بار نیست که دو شخص با یک نام ولی از دونسبت مختلف در یک فهرست وپشت سر یکدیگر جای گرفته‌اند، وبا اینحال وحدت اَشَ سَئیریَّنک‌وزئیریَّنک که هریک پدر یکی ازاین دو «اَشَ سَرِذَ» هستند وجود اختلالی را در قسمت مذکور میرساند. این شکل از صورت بندی اسامی را که هیچگاه ترتیب منظم نداشت، نمیتوان در سلسلهٔ نسب های هخامنشی و اشکانی که بما رسیده است ملاحظه کرد وبنابراین چنین بنظرمیرسدکه خیلی زود ترازاینها متروک مانده باشد ولی عدم کفایت اسناد ما را باخذ نتیجهٔ قاطعی در این باب نمیرساند. شاید بتوان اثر این ترتیب را درجدول مغشوش شاهان ماد که کتزیاس[۲] ذکر کرده، و ظاهراً نام رؤسای قبائل بوده است، یافت. در این جدول نام آرباسس[۳] وآربیانس[۴] و آرتی کاس[۵] و آرتی‌نس[۶] را می‌یابیم. عین این‌روش بعداً بوسیلهٔ ترتیب‌دهندگان سلسلهٔ نسبها تقلید شده وغالباًباین نحو بوده‌است که بپدروپسر نامی بایک ترکیب داده‌اند مثلا برای مَنوش‌چِیثْرَ[۷] پسر اَئیریّاوَ[۸] (یشت ۱۳ بند ۱۳۱) پدر جدیدی با نام (پهلوی) مَنُوش‌خْوَرْنَرَ[۹] و جدی بنام خْوَرنَگَ[۱۰] یاد کرده اندواز میان اجداد او و یا بنا برقولی دیگر اجداد مادری مَنُوش چیثْرَ نامهای

۱- Zairyank ۲- Ctésias ۳- Arbaces
۴- Arbianes ۵- Artykas ۶- Artynes
۷- Manuščiθra ۸- Airyāva ۹- Manušxvarnar
۱۰- Xvarnaγ

فرزُوشگ[۱] پسر زُوشَگ[۲] پسر فرگوزَگ[۳] پسر گوزگ[۴] را ملاحظه می کنیم. بهمین ترتیب برای فریدون (= ثرَاِتَ اُنَ[۵]) عدهٔ جدیدی از اجداد معلوم کرده‌اند که نام همهٔ آنها بگاو ختم میشود (بندهشن فصل ۳۱ بند ۷). در آخرین قرن ازعهد ساسانی اسامی مأخوذ از تاریخ داستانی قدیم درخانوادهٔ پادشاهی و خاندانهای نجبا متداول بوده است. این مطلب را نلدکه متذکر شده وذکر کرده‌است[۶] پس جای تعجب نیست که درآن دوره استعمال اسمهایی بایک ریشه، چنانکه ازفروردین یشت می شناخته‌اند، ازنو معمول گردیده باشد. ازمیان پسران خسرو دوم اشخاصی را مانند «شادمان» و «شادرنَگ» و «اَروندرَنگ» و «اروندَدست» و «پوس دیل»[۷] و پوس وه[۸] وخورّه[۹] و مَرد خورّه[۱۰] وزادان خورّه[۱۱] ملاحظه می کنیم[۱۲].

تاریخ داستانی دریشت ۱۳. تقسیم جهان بسه بخش

تحقیق درقدمت فروردین یشت مسألهٔ مهمی است زیرا این یشت اشارات متعددی به‌اصول عقاید وآداب مذهبی وافکار مربوط بتکوین عالم و

۱- Frazūšag ۲- Zūšag ۳- Fragūzag

۴- Gūzag. راجع باصل این سلسله نسب رجوع شود بمقالهٔ من در: Festschrift F.C.Andreas, p.64sqq.

۵- Θraêtaona ۶- طبری ص ۱۴۷ حاشیهٔ شمارهٔ ۱

۷- Pusdil ۸- Pusvêh ۹- Xurrah

۱۰- Mardxurrah ۱۱- Zādānxurrah

۱۲- یوستی، کتاب نامهای ایرانی ص ۴۲۰

دورهٔ آخرالزمان و نیز باساطیر و تاریخ داستانی دارد [۱]. اسامی ارباب انواع مذکور در فروردین یشت را قبلاً ذکر کرده‌ایم. در این یشت «سَتَ وَاِس» [۲] بمنزلهٔ ستاره‌یی شمرده شده است که باران را برروی زمین میریزد (بندهای ۴۳-۴٤). این یشت مارا بتفصیل از اعمال مختلف فَرْوشی‌ها، پرستش ارواح و مردگان از باب رابطهٔ آنها بافروشیها (بندهای ٤۹-۵۲) رستاخیز اجساد (بند ۱۱) آگاه میسازد، و همچنین از طرز پیشکشی و تقدیم زَاثْرَ [۳] وازدستهٔ بهم بسته‌یی که بَرِسْمَن [٤] نامیده میشود و موبد هنگام ستایش آنرا بکار میبرد (بندهای ۲٤-۲۷)، از ادعیه و اورادی که دفع شر میکنند (بند ۲۰ ببعد) سخن رفته است. درهمین یشت به‌نبرد فاتحانهٔ قوای خیر باقوای شرّ برسر آب و گیاهان (بند ۷۸) و داستان گَیهٔ اولین بشر و منشاء خاندانهای آریایی (بند ۸۷) اشارت رفته و نیز گفته شده است که کرساسپ که، خود از کسانی است که در دورهٔ آخر الزمان پهلوانیها خواهد کرد، بوسیلهٔ ۹۹۹۹۹ فروشی نگاهبانی میشود (بند ٦۱) و همین عده ازفروشی‌ها نطفهٔ زرتشت راهم محافظت می کنند (بند ٦۲) تاآنکه سه نجات دهندهٔ عالم که آخرین آنان اَستَوت ارتَ [۵] است، ازاین نطفه واز مادران قابل احترام خودکه در پایان جدول زنان مؤمن و

۱- ازفروشی یشت اطلاعاتی هم‌راجع به‌تمدن این دوره میتوان بدست آورد مانند: مبارزات برای تقسیم آب (بندهای ٦۵-٦۸)، جنگ وسلاحها (بندهای ٤۵-٤۸ و ٦۹-۷۲) و چند روایت مربوط به قدیمترین جنگهای مذهبی ایرانیان مزداپرست که درسایر قطعات موجوداوستا ذکری ازآنها نمی یابیم (بندهای ۳۷-۳۸)

۲- Satavaêsa ۳- Zaothra ٤- Barəsman

۵- Astvat-ərəta

پاکدامن ذکر شده اند ، پدید آیند . «گیَه» و «سَ اُشینتْ»[1] (استوت ارت) نشانهٔ آغاز وانجام زندگی بشری هستند (بند ۴۵)

اگر چه در فروردین یشت اصول عقاید مربوط بتکوین عالم و رستاخیزرا درهیأت قطعی خود می‌یابیم ، اما مغایرتهایی‌اساسی هم میان این یشت و قطعات دیگر اوستای جدید در باب تاریخ داستانی پیش از عهد زرتشت ملاحظه می کنیم (بندهای ۱۳۰ - ۱۳۸) که درعین حال نظم تاریخی‌آن قابل ملاحظه است. قبلا اشاره کرده‌ایم که ازدو پهلوان متعلق به یک سلسلهٔ داستانی‌یعنی هَئوشینگهه وتَخْمَ اُورُوپَ تنها اولی معلوم نویسندهٔ فروردین یشت بود واین هئوشینگهه هم‌هنوزجای قطعی خودرا در سلسلهٔ پادشاهان داستانی بدست نیاورده بود. دراینجا تاریخ داستانی هنوز از ییمَ شروع میشود واین‌امر باصفت‌اصلی اولین بشر که باین شخص داده میشده‌وخودبازمانده‌یی‌ازدورهٔ هندوایرانیست ، سازگار است . اَئوشنَرَ که درهیچ جای دیگر از اوستا یافته نمیشود، ولی در دینکرت(کتاب۷ فصل ۱ بند ۳۷) بعنوان وزیر کَوی اُوسَدَن ذکر شده است ، در فروردین یشت درعهد مقدمتری از حیث نظم تاریخی، یعنی بلا فاصله بعد از ثْرَاَتَئونَ قرار دارد .

از ذکر منوش چیثْرَ بعنوان پسر اَئیریَّاوَ (فقرهٔ ۱۳۱) وازادعیه واذکار فروشی های سرزمینهای ایرانی‌وتورانی و سَئیریمی(بند۱۴۳) چنین نتیجه

[1] - Saošyant

میتوان گرفت که نویسندهٔ فروشی یشت از داستان تقسیم جهان بسه قسمت میان پسران ثْرَاتَئونَ یعنی سرم [۱] و توچ [۲] و ارج [۳] که نامهای پهلوی آنانست ، ودر شاهنامه بشکل سلم وتور وایرج آمده ، آگاه بود. من سابقاً از این عقیده پیروی کرده‌ام [٤] لیکن بعداً از آن منصرف شدم . تقسیم جهان بسه بخش در قسمت موجود اوستا ذکر نشده ولی در یک کتاب مفقود اوستا بنام چهردات آمده بود واین داستان از روی آن کتاب در دینکرت (کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۹-۱۰) خلاصه شده است بدین ترتیب: «اخبار فْرِتُون پادشاه خْوَنیرَس (خْوَنیرَثَ، رجوع شود به همین کتاب صفحات مقدم) راجع به پیروزی وی بر دَهاگ وتصرف سرزمین مازندران وتقسیم خْوَنیرَس میان سه پسر خود سَرْمْ وتُوچ وارِج ... سلطنت مَنوشچهر ازاخلاف اِرِچ». بنابراین فروردین یشت چنانکه دیده‌ایم حاوی ادعیه‌یی است برای فْرَوَشی های مردان و زنان مؤمن ممالک آریایی وتورانی و سئیریمی وسائینی وداهی ، وبنحوی که می‌بینیم این واحد های نژادی پنج است نه سه.

موضوع قابل توجه دیگر آنست که نام «اَئیریّاوَ» پدر مَنوش چیثْرَ بنا بر آنچه درفروردین یشت ملاحظه میکنیم ، مشتق ازاسم نژاد نیست زیرا اینگونه اسامی یافقط ازاسم نژاد وقبیلهٔ مربوط بدون افزودن چیزی بوجود میآیند ، چنانکه در «سَرْم» ملاحظه می کنیم که همان سئیریمَ [۵] است وسئیریمَ

۱- Sarm ۲- Tūč ۳- Érêč

٤- Festchrift F. C. Andreas, p. 69.

٥- Sairima

خود اسم قبیله ونژادی معین است؛ و یا باافزایش پساوندی بوجود میآیند چنانکه در توچ (= تورْچ) می‌بینیم که با افزایش پساوند «چ» بر کلمهٔ «تُور» ساخته شده است و ارچ که باافزایش «چ» بر «اِرْ = êr» حاصل شده وریشهٔ «اِرْ» همان اَئیریَّ [1] میباشد. لیکن «اَئیریّاوَ» احتمالاً اسم مرکبی از قبیل «اَریاّرمَن» [2] است [3].

بنا بر این در فروردین یشت کمترین اثر از تقسیم عالم بسه قسمت میان سه پسر فریدون که اَسامی آنها مشتق از اسم نژاد های اَئیریَّ و «تُورَ» و«سَئیریمَ» باشد، وجود ندارد، وچون مللی که مجموع ساکنان عالم‌را بنا بر اطلاع مزدا پرستان ایران شرقی، بوجود میآورده اند، پنج قوم اند نه سه قوم، پس میتوان چنین نتیجه گرفت که داستان تقسیم عالم بسه قسمت معلوم نظر نویسندهٔ فروردین یشت نبوده است.

معهذا موضوع تقسیم یک پادشاهی میان سه پسر که کوچکترین آنها مملکت اصلی و اساسی را مالک شود، نزد ایرانیان شمالی، از ایام قدیم وجود داشته‌است. این موضوع را دردو افسانهٔ مختلف راجع باصل

۱- Airya ۲- Ariyāramna

۳- بنا بر نظر بارتولومه Bartholomae «اَئیریّاوَ» عبارتست ازاَئیریَّ (Airya) باضافهٔ پساوند «اَوَ» (ava)؛ ولی یوستی در کتاب نامها ص ۱۱ این اسم را اَئیریَّ وَ Airyava خوانده وآنرا بمعنی باز مانده وخلف اَئیریُوّ Airyu معنی کرده است. ولی کلمه اَئیریُوّ که اصلا وجود ندارد نمیتواند خود وسیلهٔ اشتقاق کلمهٔ دیگری قرار گیرد. پس قاعدةً باید مصدر اشتقاق کلمهٔ «اَئیریّاوَ» کلمهٔ «اَئیریَّ» باشد نه اسم دیگر.

سکاها و پادشاهی آنان که هرودت (کتاب چهارم بند ۵ - ۱۰) نقل کرده است، می یابیم. موضوع مذکور در عهد نامعلومی در تاریخ داستانی ایرانیان مزدا پرست نیز راه یافته است و درنتیجه سه نام اوّل از اسامی پنج نژاد مذکور درفروردین یشت (بندهای ۱۴۳ - ۱۴۴) را برای انطباق برداستان یاد شده انتخاب کرده وزمان این واقعه را نیز در تاریخ داستانی بسیار جلو برده اند؛ زیرا در فروردین یشت «ییمَ» و «ثْرَاَئِتَونَ» که بعد از خلع «اَژِی دَهاکَ» جانشین «ییمَ» محسوب میشود، فرمانروای همهٔ آدمیان وسرزمین خْونیرَس بوده اند و حال آنکه در دورهٔ «مَنوش چیثْرَ» ایرانیان با یک حکومت مستقل مبارزه میکردند که فْرَنْگْرَسینَّ بر آن حکومت داشت. درست میان دورهٔ «ثْرَاَئِتَونَ» و «مَنوش چیثْرَ» یعنی دوره‌یی که در فروردین یشت نام «اُوزَوَ» از نژاد (یا پسر) «تُوماسْپَ» و «اَغْرَارَثَ» ازنژاد (یاپسر) «نَرُوَ» درآن‌دوره ثبت شده است، فرددیگری را قرارَ داده اند که نامش از کلمهٔ «اَئیریَّ» اشتقاق یافته است و ضمناً مَنوش چیثْرَ را نیز از اخلاف این فرد پنداشته اند وآنگاه «اَئیریّاوَ» را که وجه‌اشتقاق آن اَئیریَّ + اَوَ (=ارَچْ، ایرج) است، یکی ازقهرمانان شمرده وبرای او برادرانی تصور کرده اند که اسامی آنان از «تُورَ» و «سَئیریمَ» مشتق است، واین سه تن را مجموعاً پسران «ثْرَاَئِتَونَ» خواندند. بعد از این مرحله برای آنکه رابطهٔ تاریخی و نَسَبی هم میان «اَئیریّاوَ» و «مَنوش چیثْرَ» ترتیب داده شود، بنا بر روایت معمول وبه‌تبعیت از

«خْوَتای نامَگْ» (خداینامه) ساسانی که اخبارتواریخ عربی وفارسی بآن منتهی می گردد ، اورا جدّ مادری (پدر و مادر) «مَنوش‌چِیثْر» دانستند وحال آنکه بنا برروایات دینی‌چندین پشت میان ارچ(ایرج)ومَنوش‌چِیثْر (منوچهر)فاصله است[۱] .

بعد از این اصلاح کار دیگری نیز انجام گرفت بدین معنی کـه «اُوزَوَ» و«آغرِ ارَثَ» نیز در فهرست افراد داستانی تغییرمکان یافته ونام هریک از آنان در محل دیگری ثبت شده است .

اگر بخواهیم زمان‌ورود افسانهٔ تقسیم عالم‌را در تاریخ داستانی ایرانیان مزدا پرست بدانیم ، میتوانیم با مطالعه در هیأت ظاهری اسم «ارِژ» (= ارِچ ، ایرج) در شاهنامهٔ فردوسی و کتب مورخان تازی و پارسی باین مقصود برسیم .

حرف ژ در یک دورهٔ نسبةً جدید از حرف z لهجهٔ مرکزی که لهجهٔ رسمی دورهٔ اشکانیان بوده است تحول‌یافته ومعادل است باحرف z در لهجهٔ جنوب غربی که در عهد ساسانیان بکار میرفته است . هیأت ظاهری کلمهٔ ارچ که‌حرف«چ» آن قاعدةً «ژ» یا «ز» خوانده میشود باید هنگام قرائت «ارِژْ» تلفظ گردد . این اسم در عهد اشکانیان بوجود آمده است و نمیتوان آنرا بعهد قدیمتری نسبت داد زیرا داستان تقسیم ممالک‌بسه قسمت مسلماً مبتنی است‌بر تصور یک شاهنشاهی متحدایرانی پیش از عهدی که دشمنانی آنرا از سرزهای شمالی‌وشمال شرقی ومغرب

۱- رجوع شودبه‌آندره آس در: Festchrift, F. C. p.65 sqq

تهدید میکرده اند .

در دورهٔ هخامنشیان در مغرب ایران تنها یک دولت و قدرت یونانی برای تهدید شاهنشاهی ایران وجود داشته است لیکن در جانب شمال هیچ قدرت سیاسی که چنین کاری از آن ساخته باشد موجود نبود وتنها از دورهٔ اشکانیست که تهدید ایران از جانب شمال بوسیلهٔ اقوام بیگانهٔ ساس وتخاروالانیان وجزآنها آغاز شد . پس دورهٔ شاهنشاهی قوم پارت میتواند دورهٔ قبول این افسانه یعنی افسانهٔ تقسیم ممالک ایران بسه قسمت وثبت آن درتاریخ داستانی ایران باشد . اگر چه بطور قطع معلوم نبود اقوامی که در فروردین یشت باسم «تُورَ» و «سَئیریمَ» خوانده شده اند کدامیک از اقوام بوده اند ، لیکن ایرانیان دورهٔ اشکانی این دو اسم را بقبایل متخاصمی که در این هنگام دردو مرز شمالی وغربی بسر میبرده اند اطلاق نمودند . سَئیریمَ برملتهای ممالک یونانی و رومی، و تُورَ براقوامی که پیاپی از سرحدات شمالی و شمال شرقی بجانب ایران میآمدند، یعنی اقوام ساس وتُخار وخیون و غیره ، اطلاق گردید . چندی بعد قبایل ترک هم درعداد قبایل تورانی در آمدند .

کیانیان

آقای «ژ . هرتل» در کتاب «هخامنشیان و کیانیان» [۱] موضوع کیانیان را چنانکه درشاهنامه و دیگر مآخذ آمده، ومتأثر از روایت خداینامهٔ دورهٔ ساسانی است ، مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است . وی جداً نظر یوستی را در کتاب نامهای ایرانی مورد انتقاد قرار داده است . در کتاب

۱– J. Hertel : Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924.

بوستی فهرست انساب پادشاهان کاملا داستانی یا تقریباً داستانی مربوط بدوره های بسیار قدیم از روی منابع قدیم و جدید، بدون تمییز و جدا کردن آنها از یکدیگر ترتیب یافته، و سعی در اثبات این نکته شده است که افراد اخیر سلسلهٔ کیانی در واقع افرادی از خاندان هخامنشی هستند که بنابرعقیدهٔ هرتل مخالف بامزداپرستی گاثایی بوده اند. مبنای عقیدهٔ هرتل در این مورد فرضیه ییست که آنرا در کتاب «زمان زرتشت»[۱] آورده و گفته است زرتشت در دورهٔ ویشتاسپ (هیستاسپس[۲]) پدر داریوش اول ظهور کرده است و داریوش و همدستان او برای مبارزه بامغان مادی که طرفدار آیین قدیم ایرانی بوده اند همعهدشدند[۳]. بعقیدهٔ من کسانی که ارزش تاریخی قیام داریوش را مورد توجه قرار ندهند نظریاتی را که مبتنی برآنست بزحمت خواهند پذیرفت. علاوه براین دلایل مؤلف در کتاب جدید او بنظر من استوار تر ازدلائلی است که در کتاب «عهد زرتشت» آورده است. وی ضمن آنکه جنبهٔ جعل و عدم استناد باسناد را در سلسلهٔ نسبهایی که در روایات زرتشتی وجود دارد، نشان میدهد، درهمان حال این عقیده‌را هم که یکسان بودن چند تن از اعضاء سلسلهٔ داستانی کیان بابعضی ازافراد خاندان تاریخی هخامنشی بنحوی که مؤلفان پهلوی نوشته اند، میتواند افسانه هایی از همین قبیل باشد، رد می کند. بعبارت دیگر هرتل روایت دینی ایرانی‌را هرجا که احتیاج داشته باشد می‌پذیرد و هرجا که مورد حاجت او نباشد بدور میاندازد.

من دراینجا قسمتهای بسیار جدید ازروایات مربوط بتاریخ کیانی‌را

۱- Die Zeit Zoroastres   ۲- Hystaspes

۳- رجوع شود به اشارات انتقادی من در Acta Orientalia ج ٤ ص ۹۲ یادداشت شمارهٔ ۱

که در حال توسعهٔ داستانهای ملی فراهم آمده است، رها می کنم و تنها بتحقیق دربارهٔ عناصر کهن آن میپردازم. تنها مأخذی که میتوان درین مورد از آن استفاده کرد یشتهای کهن است. فروردین یشت بی تردید از قدیمترین یشتهایی است که در آنها ذکری از افراد سلسلهٔ «کَوی»[۱] آمده است. در آن قسمت از فروردین یشت که نام معاصران زرتشت ذکر شده است، یعنی در بند ۹۹ تنها یک اسم می یابیم که با عنوان «کَوی» یاد شده و او کوی ویشتاسپِ حامی زرتشت پیغامبر است. نامِ باقی کَویان در بندهای ۱۳۰ - ۱۳۸ از همین یشت که وقف بر اسامی افراد پیش از دورهٔ زرتشت است ملاحظه میشود. در اینکه تمام افرادی که در قسمت مذکور ذکر شده اند، خواه کاملا افسانه یی و یا تاحدی تاریخی باشند، پیش از دورهٔ زرتشت زندگی میکرده و اسامی آنان با همان ترتیب خاص زمانی که می بینیم ذکر شده و صحیح و قابل اعتماد میباشد، جای تردیدی نیست زیرا همین نظم و ترتیب زمانی را در سایر مآخذ قدیم می بینیم اگرچه بعضی اختلافهای اساسی هم دربارهٔ احوال هر یک از آنان ملاحظه می کنیم، و این خود دلیلی است بر آنکه مآخذ مذکور مستقل از یکدیگرند و تحت تأثیر هم ایجاد نشده‌اند. در همهٔ این مآخذ یعنی یشت ۱۹ (زامیادیشت) بندهای ۲۵-۸۷، یشت ۵ بندهای ۲۰-۷۹ یشت، ۹ بندهای ۳-۳۲ و یشت ۱۵ بند ۷-۳۷، این دسته از کویان بدورهٔ مقدم بر عهد زرتشت نسبت داده شده اند.

فهرست پهلوانان مقدم بر عهد زرتشت که در فروردین یشت ملاحظه

۱- Kavi لقب یکدسته از سلاطین اوستایی است که در روایات ملی از آن سلسله به «کیانیان» تعبیر میشود. «کَوی» بمعنی «شاه» است. مترجم.

می کنیم، وتنها فهرستی است که از اسم ییمَ آغاز می شود، بنظر من قدیمترین فهرست این اسامی است. در این فهرست سه دسته از اسامی را میتوان ملاحظه کرد: اول- پهلوانان اولین عصر از تاریخ داستانی که ازییمَ آغاز وبه منوش چیثْرَ ختم میشود ونسبت همهٔ آنان غیر از اَاُشْنَرَ معلوم گردیده است. دوم- دسته‌یی از افراد که هریک بالقب «کَوی» ذکر شده‌اند. سوم- کِرِساسْپَ از خاندان سامَ، آخْرُورَ از اخلاف کَوی هئوسرَوَه، هئوشینّگهه‌و فْرَداخْشْتی پسر خوسبیّ که هیچیک از آنان عنوان کَوی ندارند.

این چهار تن که دستهٔ سوم از افراد مذکوررا تشکیل میدهنددر حقیقت خارج از نظم و ترتیب زمانی و بیرون از سلسلهٔ افرادی هستند که بترتیب تعاقب وجانشینی یکی پس از دیگری ذکر شده باشند.

وضعی راکه هَئوشینّگهه درفروردین یشت‌داردقبلا توضیح داده‌ام. وی یکی از پهلوانان محلی است که دیرتر ازسایرین در تاریخ داستانی ایران راه جست و هنوز جای او در ترّتب زمانی فروردین یشت معلوم نشده بود، درحالی که در همهٔ فهرستهای بعدی وی جانشین ییمَ است که برخلاف آنچه در فروردین یشت ملاحظه می کنیم دیگر نخستین پادشاه ایران محسوب نمیگردد.

کرساسْپَ، یکی از پهلوانان ملی که در نظر ایرانیان قدیم بسیار محبوب بوده در همهٔ موارد دیگر اوستا که نامی ازو برده اند (یعنی: یشت ۵ بند ۳۷ - ۳۹؛ یشت ۱۵ بند ۲۷ - ۲۹؛ یشت ۱۹ بند ۳۸ - ۴۴؛

یشت ۹ بند ۱۰ - ۱۱) بلافاصله بعد از «ثْرَ اتَ اُنَ» ذکر شده است لیکن بنا برروایت دیگری که فردوسی حفظ کرده است ، وی آخرین پادشاه از سلسله‌یی است که پیش ازسلالهٔ کَویان(کیانیان) سلطنت‌میرانده‌اند.

«آخْرُورَ» اگر از اخلاف کیخسرو است ، باعنوان «کَوی» یاد نشده ودرهیچ مورد دیگر از اوستا نامی ازو نیامده است.

نام فْرَدا خْشْتی را نه تنها در موارد دیگر ازاوستای‌موجود نمی‌بینیم بلکه ، فقط در کتاب سُوتگَرْ نسک ازکتب مفقودهٔ اوستا نام‌او آمده بود. وی‌بعنوان یکی‌ازهفت خدیو جاودان خْوَنیرَث [۱] تصور شده وچنین توصیف گردیده است : «فْرادَ خْشْتْ ازخاندان خومبیک [۲] پسر هوشنگ [۳] که‌خدیوآبهای‌قابل کشتی‌رانی‌است». این تعبیر اخیر موجب میشود که‌برای فْرادَ خْشْتْ جنبهٔ‌اساطیری‌تصّور کنیم [۴]. معلوم‌نیست هنگام تألیف‌فروردین یشت برای فْرَ داخْشْتی چه افسانه‌یی متداول بود ولی چون در هیچیک از یشتهای دیگر نامی ازو بعنوان جانشین و خلف کَویان نیامده، میتوان تصور کرد که‌او هم‌مانند کرشاسپ و هوشنگ یکی ازافراد افسانه‌یی‌است که درآن هنگام هنوز جای معینی در فهرست تاریخی شاهان نیافته بود وازینجاست که نام اورا در آخرفهرست مذکور یاد کرده اند.

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱٦ بند ۱٦   ۲- Xumbig

۳- این سلسله نسب ازآنروی ساخته شده است که فْرَداخْشْتی درفروردین یشت بلافاصله بعد از هَئوشینگهه ذکر شده است

٤- مؤلف بندهشن (فصل ۲۹ بند ۵) دروجه تسمیهٔ خومبیّ که آنرا لقبی برای فْرَداخْشْتی میداند، افسانه‌یی ذکر مینماید.

دومین دسته‌یی که نام‌آنان درفهرست پهلوانان و بزرگان ایران در فروردین یشت آمده «کَویان» اند. کوی در گاثاها و موارد مختلف اوستای جدید همه‌جا بمعنی «امیر» و «شاه» استعمال شده، وهرتل درین باره باصحت و دقت سخن گفته‌است[1]. فهرست این دسته شامل نام هشت تن است بدین شرح: کَوی کَواتَ، کوی آئی‌پی وُهُو، کَوی اُوسَدَن، کَوی اَرشَن، کوی‌پیسینَه، کَوی بیَرشَن، کَوی‌سیاوَرشَن و کَوی هَئوسْ‌رَوَه. دریشت ۱۹ (بند۷۱ - ۷۷) هم‌اسامی کویان بهمین ترتیب آمده‌است. این هشت کوی مسلماً بنا بر ترتّب زمانی مذکور افتاده اند.

اطلاعاتی که از یشتهای قدیم راجع باین شاهان میتوان بدست آورد بسیار ناچیز است. کَویان همه مردمی شجاع، نیرومند، کار آمد، قادر وبی‌باك بوده اند (یشت ۱۹ بند۷۲). در بارهٔ «کوی کَواتَ» کوی آئی‌پی وُهو، کَوی اَرشَن، کَوی پیسینَه و کَوی‌بیَرشَن در یشت ۱۳ بند ۱۳۲ ویشت ۱۹ بند ۷۱ جز نام نیامده‌است[2]. کوی اوسْدَن هم‌دریشت

۱- هرتل: زمان زردشت ص ۳۹ ببعد.

۲- هرتل نام «کاوه» را مشتق از اسم «کَوی‌ائی‌پی وُهُو» میداند. کاوه اسمی فارسی (کاوَگ در پهلوی) است ازآهنگری که بر‌دَهاگ (ضحاك) بشورید وپیش بند پوستی خودرا برنیزه‌یی بست‌وهمین پوست پاره‌است که‌درفش‌شاهنشاهی موسوم به «درفش کاویان» ازآن پدید آمد یعنی «درفش‌کاوه». عصیان کاوه راه سلطنت را برای فریدون (ثرَاِتَ‌اُنَ) بازکرد واو برضحاك غلبه جست وخود شاه شد. این داستان بدورهٔ دیگری از تاریخ افسانه‌یی مربوط است وبهیچ روی

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

۹ بند ۷۱ ذکر شده و در دو مورد دیگر یعنی یشت ۵ بند ۴۵ - ۴۷ و یشت ۱۴ بند ۳۹ اسم او بصورت کوی اُوسَن [۱] آمده است . در یشت ۵ بند ۴۵ - ۴۷ الههٔ « اَرِدْوی - سورا - اَناهیتا » استغاثهٔ کَوی اُوسَن را اجابت می کند تااو ببالا ترین توانایی وتسلط بر همهٔ کشورها ، آدمیان ودیوان، برسد ودر یشت ۱۴ بند ۳۹ بنیروی خارق العادهٔ کَوی اُوسَن اشاره شده است . این هردو مورد اخیر موزون اند وبعیدنیست که تغییر صورت «اُوسدَن» به «اُوسَن» بعلت وزن شعر باشد.

کَوی سیاّ وَرشَن نیز در یشت ۱۹ بند ۷۱ و بعد از آن بدون عنوان کَوی در یشت ۱۹ بند ۷۷ و یشت ۹ بند ۱۸ ذکر شده و درآنجا چنین آمده است که وی بخیانت کشته شد و پسرش هَئوسرَوَهْ انتقام او را گرفت .

دنبالهٔ حاشیهٔ صفحه قبل

ارتباطی باکَی ائی پی وَهُو نمیتواند داشته باشد. من درمقاله‌یی که بزبان‌دانمارکی نوشته‌ام اثبات کرده‌ام که داستان‌کاوه که نه تنها در اوستا مذکور نیست، بلکه در تمام آثار ادبیات مذهبی ایرانیان قدیم هم یادی از آن نشده ، در دورهٔ سلطنت ساسانیان بر اثر معنی غلطی که از ترکیب «درفش کاویان» میشده ، بوجود آمده است در حالی که معنی درست آن « درفش کیان = کَویان » (رجوع شود به ترکیب کاوَیَ چَ Kāwaya ča در گاتاها) یعنی درفش شاهی است . در روایت دیگری که آن هم بسیار جدید است، برای کاوهٔ آهنگر پسری بنام قباد(کَواتَ ، در پهلوی کَواذْ) ذکر شده ودر این روایت سعی شده است که رابطهٔ نسبی بین او وخسرو اول پسر کَواذ (قباد) تعیین گردد .

۱- Kavi. Usan

کَوی هَئوسَروَه از میان هشت کَوی دیگر بیشتر در یشتها یاد شده است . وی در یشت ۵ (آبان یشت) بند ٤۹ و یشت ۱۵ (رام یشت) بند ۳۲، پهلوان کشور های آریایی و متحد سازندۀ شاهنشاهی یاد شده‌است. اَئورْوَسارَ که برای وَیُوّ در « جنگل سپید » قربانیها داده بود بدست هَئوسْروَه در جنگل آریائیان کشته شد (یشت ۱۵ بند ۳۱ - ۳۳) و این جنگل آریائیان ظاهراً نام دیگری برای « جنگل سپید » است . شاید در همین داستان باشد که در قسمت مهمی از یشت ۵ بند ۵۰ بدان اشاره‌شده ومذکور افتاده است که هَئوسْرَوَه برای «اَرْدْوی سورا اَناهیتا» در کنار دریاچۀ چَئچَستَ (چیچَست ۱) قربانی داد وازو این کامیابی را یافت که فرمانروای زبردست همۀ کشورها و همۀ آدمیان و دیوان گردد . . وی پیشرو پهلوانان در میدان تاخت طولانی میان جنگل دراز بود که نه فراثورسا(؟)۲ طول داشت درحالی که آن ملعون با روان پلید (؟) بر پشت اسب با او خواهد جنگید (؟).

این واقعه تقریباً با همین عبارت در یشت ۱۹ بند ۷۷ تکرارشده . از این ازسورداطلاع دیگری هم برمیآید وآن اینکه کَوی هَئوسَروَه بر همۀ دشمنان غلبه یافت وملعون تورانی فْرَنگْرَسْیَن و کِرِسَوْزْدَه‌را بکشت و بدین ترتیب

۱- یعنی دریاچۀ اُورمیه . در اینجا تمایل مؤلف یشت پنجم را بتعیین محل دریاچه در مغرب ایران احساس می کنیم . رجوع شود به Acta Orientalia ج ٤ ص ۱۰۷

۲ - Frāθvərəsā مقیاس مساحت غیر معلومی است

انتقام پدرش سیّاوَرشن وَغرِارِث (اغْرِیرَث) دلیر را بگرفت[1]. تفصیل قتل فرنگرسین تورانی بردست هئوسروه دریشت ۱۹ بند ۳۹ داده شده است.

دریشت ۹ بند ۲۱ - ۲۲ و یشت ۱۷ بند ۴۱ - ۴۲ داستان پیروزی هئوسروه انتقام گیرندهٔ خون پدرش سیّاوَرشَن واَغرارَث، ازفرنگرسین آمده است. محل واقعه دراین مورد ساحل دریاچهٔ چَئچَست (چیچَست) یعنی همان محلی است که هئوسروه برای اَرْدْوی سورا آناهیتا بنابر یشت ۵ بند ۵۰ قربانی هایی داد.

حملهٔ فرنگرسین پادشاه تورانیان برسرزمین آریایی از موضوعاتی است که ذهن شاعران رادرعهدتدوین یشتها بخود مشغول می داشته است. ازجملهٔ شواهد این مدعا یک مطلب حماسی است که دریشت ۱۹ بند ۵۵- ۶۴ ذکر شده است. دراین جا فرنگرسین سه بار کوشش بیهوده کرد تا فرّ (خْوَرِنَه) کیانی را که در دریای وُورُوکَشَ (خوانده شود: وُورُوکُورْت[2]) پنهان شده بود، بدست آورد. اینکه وُورُوکَشَ دراینجا بعنوان دریاچه یی واقعی استعمال شده باشد، نه اقیانوس اساطیری که درقسمتهای جدید اوستا از اندیشه های عمومی بوده است، نمیتوان حکم قاطعی کرد. ظاهراً این

۱- داستانی که دراینجا مورد توجه مؤلف یشت بوده باروایات جدید تر دیگری از کتب پهلوی و مآخذ عربی و پارسی که مبنای روایت آنها خْوَتای نامَگ است، سازگارمیباشد منتهی اسم اَغریرث ازمحلی که درصورت قدیمتر داستان (یشت ۱۳ - بند ۱۳۱) دارد ودرآنجا همراه اسلاف منوش چیثْر (منوچهر) ذکر میشود، بزمان بعد یعنی بدوره کَوی هئوسروه (کی خسرو) انتقال داده شده است

۲- Vurukurta

معنی از اینکه دوخلیج ویک شعبه از دریاچه با اسامی خاص یاد شده‌اند برمیآید. یکی از این خلیجها بنام هَئوسرَوَه ذکر شده است واین مطلب مؤیّد ارتباطی است بین این محل وجنگ کیخسرو با افراسیاب تورانی. ولی دراینجاتعیین‌محل وُوُرُوکش مورد توجه ما نیست.

با توجه بمقدمات مذکور معلوم میشود که از میان هشت‌امیر از امرای پیش از زرتشت تنها سه تن‌اند که دربارهٔ آنان اشارات کمابیش مبهمی دریشتهای قدیم داریم‌وآن‌سه‌عبارتند از کوی اُوسَدَن که‌پادشاهی مقتدربوده وبر همهٔ ممالک فرمانروایی‌داشته، و کوی سیاوَّرشَن که‌بدست یا بفرمان فرَنگرَسینّ تورانی کشته شد، و کوی‌هَئوسرَوَه‌پسرسیاوّرشَن، یل کشورهای آریایی که شاهنشاهی ایران را متحد ساخت وبا اسارت وقتل فرَنگرَسیَن انتقام خون پدر را بگرفت و در جنگهای دیگری بر دشمنان خطرناك غلبه جست.

علاوه براین هشت تن‌تنها یک تن‌دیگراست که‌اسم‌اودرفروردین یشت و نیز درهمهٔ مواردداوستای قدیم وجدید یعنی گاثاها وسایر قطعات اوستا، ذکرشده وعموماًباعنوان «کَوی»همراهست واو کوی ویشتاسپ حامی زرتشت است.

معنی ومورد استعمال کلمهٔ «کَوی»راهرتل (هخامنشیان و کیان ص۴۰ ببعد) با دقت تمام شرح‌داده است. این کلمه در گاثاها برای‌تعیین بعضی ازامرا یا رؤسای‌قبایل که دشمن اصول‌آیین زرتشتی‌بوده ودرشمار طرفداران دیویسنا قرارداشته‌اند،استعمال گردیده است. رؤسای دینی‌این

دسته کَرَپن بوده و غالباً نامشان با همین کَویان آمده است. برای آنکه یادگاری ازمحیط پیدایش گاثاها ودعوت زرتشت دراوستاباقی‌مانده باشد، درقسمتهای دیگر اوستا یعنی دراوستای جدیدنام «کویان وکَرَپَنان» بصورت متحد الشکلی برای تعیین دشمنان دین استعمال شده است، درصورتیکه هنگام تدوین آن قسمتها از اوستا کَویان و کَرَپنان بمعنی واقعی کلمه وجود نداشته‌اند. ضمناً چنانکه دیده‌ایم ویشتاسپ، در گاثاها تقریباً همیشه با عنوان کَوی یاد شده است.

ویشتاسپ، پدرداریوش اول، که یکسان شمردن او وویشتاسپ حامی زرتشت، بوسیلهٔ هِرتِل ازسر گرفته شده‌است، چند باردر کتیبهٔ بِهِستون (= بیستون) ذکرشده است ولی هیچگاه با عنوان «کَوی» همراه نیست وچنین عنوانی مطلقا در کتیبه های هخامنشی دیده نمیشود واثری از آن در هیچیک از نوشته‌های مؤلفان قدیم یونانی مشهودنیست[۱]. اگرقبول

۱- درچهردادنسك، نسك مفقود اوستا، کلمهٔ کَوی (کَ یا کی با یاء مجهول Ke در زبان پهلوی) نام سلسله یی ازسلاطین ایران بوده است (وکَی کَوات بعنوان پدر خاندان کیانی تصور میشد، دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۲) لیکن گاه در کتب پهلوی برای تعیین عنوان هر پادشاهی از شاهان داستانی ایران بطور اعم بکار رفته است (عنوان فصل ۱۳ بند هشن) واینکه یکی ازپادشاهان بنام اردشیر، تنها پادشاهی ازسلسلهٔ هخامنشی، که براثر یکسان شمرده شدن بابهمن داستانی نوادهٔ گشتاسپ در روایات ملی ذکر شده و بلقب کی شاه دوبار در ادبیات پهلوی آمده است (بهمن یشت فصل ۱ بند ۵ و فصل ۲ بند ۱۷، رجوع شود به هرتل، کیان وهخامنشیان ص ۱۷) امری استثنائی است وچندان قابل توجه نمیتوانند بود. یکسان شمردن Ωxos (= وَهُوك Vahuka) با وَهُومن که هُوسینگ Hüssing و هرتل مدعی آن هستند، قابل قبول نیست زیرا اسم وَهُوك کلمهٔ مرکبی است که جزء اول آن وهو Vahu است ودلیلی نداریم که جزء دوم آن منه Manah باشد...

داشته باشیم که آیین زرتشتی در ایران شرقی ظهور کرده، واین اندیشهٔ ما کاملا مقرون بصواب باشد ۱، میتوان قبول کرد که عنوان «کَوی» تنها درنواحی شرقی ایران مورد استعمال داشته وبعد از تشکیل شاهنشاهی بزرگ مادی و پارسی که باستقلال ایران شرقی خاتمه بخشیده است، از میان رفته است. در دورهٔ زرتشت قلمرو حکومت یک «کَوی» وسعت قابل ملاحظه یی نداشت و دلیل بزرگ برای صحت این مدعا استعمال جمعی این کلمه (= یعنی استعمال کلمه بصورت کَویان، چنانکه دیده‌ایم) در گاثاهاست، از این نحوهٔ استعمال کلمهٔ کوی میتوان نتیجهٔ دیگری نیز گرفت وآن اینکه عنوان مذکور خیلی قدیمتر از دورهٔ زردشت بوده و کوی ویشتاسپ جزو نخستین کسانی نبود که این عنوان بدو تعلق میگرفت.

اکنون باختصار دربارهٔ آنچه گذشت میگوییم: فروردین یشت که یکی از قدیمترین قطعات اوستای جدید است، واسامی جغرافیایی ونامهای خاصی که ذکر میکند بهیچوجه مربوط بایران غربی نیست، بایددرمشرق ایران ودر عصری که احتمالاً قبل از دورهٔ ایجاد شاهنشاهی هخامنشی بوده‌است، وجود یافته باشدو بعدازویشتاسپ حامی زرتشت وسایر کویانی که در صف مخالف او قرار گرفته بودند، هیچکس را باعنوان کوی یاد نکرده است. ازطرفی دیگر درهمین یشت بعدهٔ دیگری که پیش از عهد زرتشت بسر میبرده اند اشاره شده و از آن عده یک دستهٔ هشت نفری از کویان هستند که آخرین آنها کوی هئوسروه نام دارد و اودرروایت مشهور

۱ـ رجوع شود به Acta Orientalia ج ٤ ص ۸۱ ببعد

پادشاهی جنگجو و مؤسس یک شاهنشاهی متحد تلقی شده است. این دسته از کویان دارای نامهایی اساطیری از قبیل ییمَ وسنوش چیشْرَ و افراد دیگری از آغاز تاریخ بشری نیستند بلکه قسمتی از آن اساسی (اَرشَن، بیرشَن، سیاوَّرشَن) مبیّن یک عادت ملی وعموسی است. جنگهای بزرگ کیخسرو هم که در یشتهای قدیم حاوی اشاراتی در بارهٔ آنهاست مطلقا جنبهٔ غیرعادی وخارج ازطبیعت واساطیری ندارد بلکه عبارتست ازجنگها ونبردهایی که بآسانی میتوان آنها را تاریخی تصور کرد.

بنظر من مستبعد نیست که خاطرات مبهمی از یک گذشتهٔ پرافتخار قبایل شرقی که در عهد مقدم بر زردشت میزیسته‌اند، درایران شرقی تا عهدتألیف یشتهای قدیم باقی مانده باشد. بنابراین بعید نیست که اشارات مکرر به کویان، خاصه کَوی سیاوَّرشَن (کی سیاوش) و کَوی هَئوسرْوَه (کیخسرو) که دریشتها ملاحظه میکنیم حاوی مبنای تاریخی بوده باشند.

در این مورد سؤالی پیش میآید و آن اینکه آیا سلطنت کَوی ویشتاسپ، بلافاصله بعد از دورهٔ پادشاهی آخرین کوی پیش از دورهٔ زرتشت یعنی کَوی هَئوسرَوَه، بوده است، یا آنکه میان آندو فاصله‌یی زمانی وجود داشت که مدت آن را معلوم نمیتوان کرد و دربارهٔ حوادث آن‌مدت هم هیچگونه اطلاعاتی خواه‌تاریخی وخواه‌افسانه‌یی دردست‌نیست؟ بنظر من چنین‌میآید که احتمالاً میان کوی هَئوسرَوَه و کَوی ویشتاسپ فاصلهٔ‌زمانی‌وجود داشت‌زیرا‌استعمال کلمهٔ کوی بصورت جمعی «کویان» درگاثاهامؤیّد این‌اندیشه‌است که شاهنشاهی‌متحده‌یی که کَوی هَئوسرَوَه

ایجاد کرده بود، اگر حقیقت تاریخی داشته باشد، بعد از او و پیش از ویشتاسپ دچار تجزیه شده وعدهٔ زیادی از امرا که یکی از آنان کَوی ویشتاسپ است، بوجود آمده بودند.

ولی بهرحال کوی ویشتاسپ آخرین «کَوی» است که در یشتهای قدیم بنام یاد شده اند و فرضیه یی را که مبتنی است بر یکسان شمردن خاندان کوی ویشتاسپ (که بی تردید عده‌یی از آنان درمیان اسامی بندهای ۱۰۱-۱۰۳ ازفروردین یشت مذکورند) وخاندان هخامنشی، نمیتوان با مطالعه‌درتنها منابع قابل استفادهٔ گاثاها ویشتهای قدیم تأیید وتصدیق کرد.

هرتِل برای اثبات این نظریه نقطهٔ اتکایی درروایات دورهٔ ساسانی یافته است و حال آنکه اوخود بساختگی بودن وعدم استناد این روایات باسناد متوجه بوده واز روش و علاقهٔ وافر ایرانیان برای ایجاد ارتباط میان یک سلسله ازسلاطین وخاندانهای پهلوانی قدیم بوسیلهٔ جعل نسب نامها اطلاع داشته است. نه تنها این عادت درمیان ایرانیان پیش از اسلام رایج بود بلکه دردورهٔ اسلامی هم نظایر آنرا می‌بینیم مثلاً حسین بن علی راکه یکی از قهرمانان بزرگ در نظر ایرانیان شیعی مذهب است از طریق جعل تاریخی داماد یزدگرد شهریار آخرین پادشاه ساسانی کردند، وباز ازنظایر این اعمال یکسان شمردن پادشاهان وپهلوانان داستانهای قدیم ایرانی باافرادمذکور درکتب عهدعتیق است که درکتب مورخان عربی وپارسی ملاحظه میکنیم.

یشت ۹ (دْرْواسپ یشت) [۱]

یشت نهم که به دْرْواسپا [۲] الههٔ مزدیسنا منحصر است، شامل ۳۳ بند است. یشت ۳۳ از روی طرح عادی که برای آخرین بند هر یشت معمول بود انشاء شده است. بندهای ۳ - ۳۲ حاکی ازادعیه واذکاری است که پهلوانان‌قدیم دردرگاه دْرْواسپا خوانده‌اند واین قسمت ازیشت مذکور از اول تا بآخر تقریباً شبیه است ببند های ۲۳ - ۵۲ ازیشت ۱۷ (اردیشت) با تغییراتی که لازمهٔ تعویض یکی از ایزدان باایز دیگر است. بااین تفاوت که دریشت ۱۷ مانند یشتهای ۵ و ۱۵ ادعیه واذکار پهلوانان فقط قسمتی از یشت را تشکیل میدهد و هر یک از آنها شامل توصیفهایی ازایزدموردستایش وقطعاتی ازمسائل اساطیری وغیره است، درصورتیکه مادهٔ اصلی واساسی یشت‌نهم (باستثنای دوبندابتدای آن که‌ازحیث زبان ناقص‌وازجهت وزن‌ناتمام‌است) همین ادعیه‌واذکار پهلوانان نسبت بایزددرواسپا هست. پس باید چنین پنداشت که یشت‌نهم درعهدی تألیف‌شده است که امکان تدوین یک یشت‌بروش قدیم وجود نداشت وبهمین سبب مؤلف یشت مورد مطالعه تمام قسمت مربوط بادعیه واذکار ایزد مورد ستایش‌را از جای دیگر برداشته‌وبر آن مقدمهٔ کوتاهی افزوده‌است منتهی چون درزبان عملاً وارد بود وبسبک انشاء یشتها چنانکه برای نگارش لازم بود آشنایی داشت، توانست با حفظ صورت شعری تعویض لازم‌را دراساسی وهمچنین اوصاف ایزد مورد ستایش انجام دهد.

۱- این یشت را «گوش یشت» نیز مینامند م.

۲- Drvāspā

موضوع قابل توجه آنست که: دْرْواسپا موضوع ستایشهای یشت نهم در هیچ موضع دیگر از اوستا جز در دو سیروزه نیامده است و آن در موردیست که نام روز ۱۴ یعنی روز گوش که خاص اوست بمیان آید و ذکر اسم این ایزد در یشت نهم و اختصاص یکی از یشتها باو نیز نتیجهٔ همین امر یعنی تسمیهٔ روز چهاردهم از هر ماه بنام اوست. گویا اسم درواسپا اصلاً در کتب مفقودهٔ اوستا نیز مذکور نبود زیرا در تلخیص اوستای ساسانی که در کتاب هشتم و کتاب نهم دینکرت آمده است، مطلقا اسمی ازو در میان نیست.

مذکور نبودن ایزدی را بدین اهمیت در غیر از یشتها، با آنکه میتوانست دارای یشتی خاص باسم خود باشد، چگونه میتوان توجیه کرد؟

خصائل منسوب به دْرْواسپا[1] را میتوان از آنچه در آغاز اولین بند از گوش یشت آمده است بخوبی دریافت. آن بند چنین است: «مامیستاییم درواسپای نیرومند، مزدا آفریدهٔ مقدس را، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان خرد است، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان بزرگست...»

در متن دو قسمت از سیروزه ها دربارهٔ دْرْواسپا چنین است: سیروزهٔ ۱ بند ۱۴: «[روز] گئوش تَشَنْ[2] و گئوش اُورَون[3] و دْرْواسپای زورمند، مزدا آفریدهٔ مقدس...». سیروزهٔ ۲ بند ۱۴: «مامیستاییم روان نیکو کار گاو (گئوش اُورْوَن) را، ماميستاييم درواسپای نیرومند، مزدا آفریدهٔ مقدس را».

۱- دْرْواسپا مشتق است از دْرُوَ + اَسپا (druva + aspā) یعنی کسی که دارای اسبان سالم است.

Gəuš Urvan –۳ Gəuš Tašan –۲

باتوجه بمتونی که نقل کرده‌ایم معلوم میشود دْرْواسپا رابطهٔ بسیار نزدیکی باروان [نخستین] گاو[۱] (گئوش اُوروَن) و «خالق گاو» (گئوش تَشَنْ) (ایزدی که از خصائص اصلی او اطلاع درستی دردست نیست) دارد ودر روایات دینی وی (یعنی دْرْواسپا) و «گئوش اُوْرْوَن» (=روان گاو) یکی دانسته شده‌اند[۲]. یشت نهم یعنی دْرْواسپا یشت هم بهمین علت «گوش یشت» نامیده میشود. گوش (باواو مجهول) صورت تحریری از کلمهٔ اوستایی گئوش در حالت اسمی است که باید گُوش (با واو معروف) خوانده شود. در کتاب ویکتور هانری بنام «آیین پارسی»[۳] دربارهٔ دْرْواسپا این توضیحات را می‌بینیم: [درواسپا که اسبان را نیرومند میسازد، ظاهراً همان گائوش[۴] (گوش) یعنی گاو نر، نخستین گاو نری که خلق شده است، گاو اوَکدات، است وخود بدو نام که هر یک مبیّن جزئی از آنست نامیده شده: «تن گاو» و «روان گاو» (گئوش اُوْرْوَن با گئوش هُورُون[۵]). واین تجزیه خود نشانی است از آنچه‌برای طبیعت این حیوان تصور شده‌است].

درافسانها راجع بدْرْواسپا چیزی ذکر نشده است مگر اینکه او

۱- مراد مؤلف «گاو اِوَک‌دات» یعنی نخستین‌حیوانی‌است که خلق‌شده(م.)

۲- گئوش اورون بعنوان حامی همهٔ حیوانات تصور شده و درواسپا نیز نامیده میشود. وست. متون پهلوی ج ٤ ص ۱۹۹ یادداشت شمارهٔ ۲

۳- Victor Henry: Parsisme

٤- Gâûsh

٥- Gôshûrûn

نگاهبان حیوانات اهلی خاصه اسبان است و اوست که اسبی بخورشید بخشیده است . مأخذ اشارهٔ اخیری که بداستان دْرْواسپا کرده‌ایم، یعنی اینکه او اسبی بخورشید بخشیده است ، یکی از موارد مبهم از بند هشن بزرگ است.[۱] اگر «دْرْواسپا» فی الواقع نام دیگری از «گئوش اُورْوَن» باشد، میتوان سکوت اوستارا (غیر ازیشت۹) دربارهٔ او معلول این جریان دانست که : درزمان غیر معینی «گئوش اُورْوَن» را بنام «دْرْواسپا» موسوم داشتند لیکن این نام محققاً جز درمدت محدودی مورد قبول نبود و چون نتوانست نام قدیم «گئوش اُورْوَن» را از میان ببرد ، خود از میان رفت و اسم اصلی گئوش اُورْوَن ، یا «گوش» باقی ماند ، لیکن از دورهٔ تداول اسم «دْرْواسپا» اثری که عبارت از همان یشت نهم باشد، باقی مانده‌است .

در پشت نوعی ازسکه‌های بسیار نایاب ازعهد کانیسکا[۲] پادشاه قوم «کوشان» [۳] که ظاهراً ازحدود سال ۱۲۵ تا ۱۵۲ سلطنت‌میکرده[۴]، تمثال خدای ریش‌داری ملاحظه میشود که در کنار خود اسبی دونده دارد و کلمهٔ «لرواسپو» (ΛΡΟΟΑСΠΟ) بعنوان شرح همراه آنست .

۱- دار مستتر (Darmesteter) زنداوستا ج ۲ ص ۳۱٤ ؛ بند هشن چاپ انکلساریا ص ۱۷۱

۲- Kaniska ۳- Kūšān

٤- رجوع شود به مقالهٔ استن کُنو در آکتا اُریانتالیا ج ٦ ص ۹۳ ببعد
Sten Konow, Acta Orientalia, VI, p. 93 sqq.

اورل اشتاین در مقالهٔ خود بنام «خدایان زرتشتی در سکّه های هندوسکایی»[۱] این اسم را همان اسم فارسی لهراسپ میداند که صورت اوستایی آن اَئوروَتْ اَسپَ[۲] است. در تاریخ داستانی « ائوروَتْ اسپ» یعنی لهراسپ پدر کَوی ویشتاسپَ است[۳] لیکن ائوروَت اسپَ یعنی « دارندهٔ اسبان تند رَو» اصلاً یکی از نعوت واوصاف خورشید و بنحو اخصّ اَپَم نپات[۴] فرشتهٔ آب بوده است. اشتاین از کلمهٔ «لروآسپو» همان اپم نپات ایزد اوستایی را می فهمد. اما اشتقاق کلمهٔ «لروآسپو» از کلمهٔ ائوروَت اسپَ که صورت پهلوی آن « رُوراسپ »[۵] یا « لوراسپ »[۶] است بسیار بعید بنظر میاید.

دارمستتر اسم خدایی را که درپشت سکهٔ کانیسکاذکرشده، بنوعی دیگر خوانده است، بدین معنی که چون نخستین حرف از تصویری که اشتاین برای سکهٔ مذکور تهیه کرده بود بوضوح قرائت نمیشد، دارمستتر آن اسم را «دْرُ وآسپو» (△poo^cπo) خوانده ومعادل «درو واسپ»[۷] دانسته است و باآنکه تصویر سکهٔ شمارهٔ ۷ ازفهرست شمارهٔ ۲۶ مجموعهٔ پرسی گاردنر[۸] بطوروضوح «لروآسپو» خوانده میشود، معهذا این پیشنهاد دارمستتر رادرست میدانم. ازطرفی دیگر تغییر «د» به «ل» درلهجات مختلف ایران شرقی امری

۱- Aurel Stein, Zoroastrian Deities on Indo - Scythian Coins, The Bab. and Or. Record, I, p. 157 sqq.

۲- Aurvaṭaspa ۳- یکبار در یشت ۵ بند ۱۰۵

۴- Apam - napât ۵- Rōrāsp ۶- Lōrāsp

۷- Druvāspa ۸- Percy Gardner

عمومی است[1] و در لهجهٔ سغدی مانوی، در افغانستان و بعضی از لهجات پامیر (منجانی[2] و ییدقه[3]) می‌یابیم. این تغییر غالباً در موردی اتفاق افتاده که «د» پیش از حرف مصوتی قرار گرفته باشد باالینحال در لهجهٔ منجانی کلمهٔ Lrūx یعنی داس از دراث[4] اشتقاق یافته است[5].

باتوجه بمقدمات فوق کلمهٔ «لرو آسپو» باحتمال قریب بیقین همان «دُرُو واسپ» بصورت مذکر است که باحیوان خاص خود نشان داده شده[6].

[من باب توضیح سخن مؤلف افزوده میشود که «لرو آسپو» مشتق است از کلمهٔ دْرُو واسپَ که باتغییر «د» به «ل» بدان صورت در آمده و خدای ریش دار یعنی مذکری که در پشت سکهٔ کانیسکا مجسم گردیده، همان دْرْواسپا ایزد مؤنث یشتهاست که در اینجا بصورت مذکر ترسیم شده است و چون دْرْواسپا ایزد پرورانندهٔ حیوانات اهلی خاصه اسب است، در این تصویر باحیوان حمایت‌شدهٔ خود تجسم یافته، و از آنجا که نگاهبان سلامت حیوانات اهلی و اسبانست، اسبی که در کنار اوست، اسب سالم دونده یی نشان داده شده است. مؤلف در ذیل همین صفحه حدس زده است دْرْواسپا آن اسب را برای اهداء بخورشید با خود میبرد زیرا چنانکه میدانیم بنا بروایات اساطیری دینی دْرْواسپا اسبی بخورشید

۱- رجوع شود به: F.C.Andreas, Zewei Soghdische Excurse; Sitz. der Preuss. Akad.d. wiss., 1910, p. 308

۲- Minǰāni ۳- Yidghah ۴- δrāθ

۵- Gauthiot, BSL., t. 19, p. 138

۶- که شاید آنرا بعنوان هدیه‌یی بخورشید می‌بخشد؟ رجوع شود به بند منقول درصفحهٔ قبل.

بخشید . مترجم .] ضمناً باید بدانیم ازآنجا که الههٔ دْرْواسپا و گئوش اورْوَن را یکی دانسته‌اند ، بنا بر این نوع مذکر ، نوع واقعی اوست زیرا کلمهٔ «اُورْوَن» مذکّراست .از طرفی دیگر کلمهٔ « گَو-» که صورت اسمی آن گئوش (گُوش) است،معمولاً مؤنث‌است‌وشایدبهمین‌سبب‌موجب مؤنث شمردن ایزد دْرْواسپا گردیده باشد زیرا تذکیر یاتأنیث ایزدان اوستایی، که‌عادةً صورت‌دستوری‌محض دارد، نتیجهٔ عمل آنها یاانتساب اسامی مذکر یامؤنث بآنهاست ، و طبیعی است ، درچنین حالی تغییردادن نوع مذکر یا مؤنث آنها بآسانی امکان پذیر است .

یشت نهم بصورت یادگاری از زندگی کوتاه الههٔ دْرْواسپَ یا دْرْواسپا باقی مانده است،واستعمال آن‌بصورت«لرواسپو» درسکهٔ کانیسکا، وسیله‌ییست برای آنکه بتوان بطور تقریب‌زمانی راکه این اسم متداول بوده است معلوم داریم . وازآنجا که این‌ایزد پیش‌ازآنکه بین سایراقوام شرق مورد ستایش قرار گیرد، مدتی میان ایرانیان پرستش میشده است، میتوان تاریخ یشت نهم‌را بطورتقریب‌واحتمال‌درحدودقرن اول‌میلادی قرار داد،واین حدس با ملاحظاتی هم که دربارهٔ خصائص عمومی‌یشت مذکورکرده‌ایم سازگار است .

***

یشت نهم وسکهٔ کانیسکا دورنمایی ازتحولات جریانهایی راکه درآیین زرتشتی پیش ازتنظیم وتألیف‌نهایی مجموعهٔ‌کتب دینی‌واستقرار دین حاصل‌شده است ، بمانشان میدهد . تحقیق درسکه‌های هندوسکایی

که نام وتصاویر خدایان زرتشتی بر آنها نقش شده، میتواند مارا در تحصیل اطلاعات سودمندی از اندیشهٔ ایرانیان دورهٔ اشکانی در بارهٔ امشاسپندان وایزدان مزدیسنا ، یاوری کند، لیکن متأسفانه تصریح دقیق دربارهٔ بعضی ازآنها فعلاً میسر نیست ودر اینجا فقط بذکر این نکتهٔ مهم قناعت میکنم که وجود «واتَ» در روی سکه های هندوسکایی اهمیت موقت این ایزد راکه فقط درتضاعیف کلام اوستای موجود ذکری ازو شده است ، معلوم میدارد. ذکر او در اوستا همچنانکه گفته ایم تصادفی و بعنوان یکی از ایزدان بی اهمیت ودرجهٔ دوم ، همراه ایزدان دیگر صورت گرفته است مگر دربند۲ ازیشت چهاردهم که درآنجا وِرِثْرَغْنَ تحت عنوان «واتَ» معرفی میگردد. موضوع دیگر قابل ذکر آوردن نام الههٔ «نَنَ» [۱] است برروی سکه های هندوسکایی. تداول ستایش این ایزد دردورهٔ اشکانیان ازروی مآخذ غیر ایرانی ثابت میشود [۲] درصورتیکه اثری ازآن دراوستا مشهود نیست مگر آنکه احتمالاً اسم نَنَراستی [۳] راکه در بند ۱۱۵ از یشت ۱۳ ملاحظه میشود مشتق ازآن بدانیم .

یشت ۱۵ (رام یشت)

این یشت به «وَیو» [٤] تخصیص یافته وعنوان فارسی آن «رام یشت» است . بارتولومه آنرابعنوان «تألیف سست جدید» [٥] وصف کرده است. بااینحال

۱- Nana

۲- Nanarāsti

۳- رجوع شود به رسالهٔ او نوالابعنوان «ملاحظاتی دربارهٔ آیین پارتی ها» بمبئی ۱۹۲۵ ص ۲۰
J.M. Unvala, Observations on the Religion of the Parthians, (Bombay, 1925) p. 20

٤- Vayu

٥- Das Junge Machwerk

ضمن مطالعه در متن آن سیتوان دوطبقهٔ تاریخی را در آن تشخیص داد. نسبت بقسمت ابتدائی یشت (بندهای ۱ - ۵) وقسمت اخیر آن (بندهای ۳۸-۵۸) که بنثر هستند و گاه درجای جای آنها بعضی کلمات منظوم مشاهده میکنیم، داوری بارتولومه درست بنظر میآید. لیکن قسمتی که حاوی ادعیه و اذکار پهلوانان قدیم در پیشگاه «ویو» هست، و از بند ۶ تا بند ۳۷ را شامل میشود، ازدوره‌های خیلی متأخر نیست. دراین قسمت چه ازحیث زبان وچه ازباب قواعد دستوری، وروش انشاء و اوزان، سبک یشتهای قدیم را ملاحظه میکنیم و رام یشت مانند یشتهای قدیم حاوی روایات کهن مربوط بتاریخ داستانی ایرانست وبا تفاصیلی همراهست که درموارد دیگر یافته نمیشود.

اگر چه این قسمت شامل بعضی مواردست که کم‌وبیش از روی بند های ۱۷ و ۱۹ یشت پنجم تقلید شده، لیکن این موارد هم رونویسی محض از دو بند مذکور یشت پنجم نیست، درست برخلاف آنچه دربارهٔ یشت نهم ملاحظه کرده‌ایم.

علاوه بر این رام یشت بنظر ما بازمانده‌یی ازیک یشت قدیم در ستایش «وَیّو» حاصل شده‌است، منتهی بند های ۶ الی ۳۷ تنها قسمتی از یشت قدیم است که کاملاً و بدون اختصارباقی مانده است. برای آنکه خلاء این یشت را در سایر موارد پر کنند بعد ها مقدمه و مؤخّره یی براین قسمت باقیماندهٔ قدیم افزودند واین دوقسمت مجعول الحاقی بعلت سستی زبان کاملاً شناخته میشود منتهی لفاظی وتصنع در کلمات که در برخی از موارد قسمت اصلی یشت ملاحظه میشود (بندهای ۷ و ۱۱ و

۲۱) ما را برآن میدارد که تصور کنیم آن قسمت اصلی هم از سایر یشتهای قدیم تا حدی جدید تر ولی با اینحال بسیار قدیمتر از یشت نهم است.

یشت ۱۶ (دین یشت)

کوتاهی جملات، سبک انشاء خشک وفقدان وزن در این یشت دلایل مبرهنی است بر اینکه یشت ۱٦ در دورهٔ جدیدی بوجود آمده است و بهرحال نمیتواند قدیمتر از دورهٔ اشکانیان باشد. تنها قسمتی از این یشت که بعلت حالت شاعرانهٔ خود تا حدی خاطرهٔ یشتهای کهن را تجدید میکند بندهای ٦ تا ۱۳ است که قسمتی از آن یعنی بندهای ٦ - ۷ با تغییرات مختصری در یشت ۱٤ بند های ۲۸ - ۳۳ ملاحظه میشود و گویا مؤلف یشت ۱٦ این قسمت را از آنجا تقلید کرده یا برداشته است.

وندیداد

وندیداد تنها کتاب اوستای موجود است که با یکی از نسکهای معیّن از اوستای دورهٔ ساسانی یعنی نسک ۱۹ مرتبط است. مقایسهٔ وندیداد موجود با فهرستی از وندیداد دورهٔ ساسانی که در هشتمین کتاب دینکرت آمده است، نشان میدهد که دوازدهمین فرگرد از وندیداد اصلی درقرن نهم میلادی ازمیان رفته بود وبنابراین دوازدهمین فرگرد از اوستای موجود که با زبان سست خود بخوبی تشخیص داده میشود، قسمت مجعول بسیار جدیدی هست[1]. از سبک مطبوع و دل انگیز و روح شاعرانه یی که مشخّص بسیاری از قسمتهای یشتهای قدیم است، درنثر

۱- رجوع شود به مقالهٔ گلدنر Geldner در تاریخ فقه اللغهٔ ایرانی (Grundr.d. Iran. Phil.) ج ۲ ص ٥

خشک وندیداد اثری باقی‌نیست و در این نسک عبارات متحد و یکسانی بار ها تکرار میشود . گاهی در جای جای این کتاب قطعاتی ازاشعار دینی بسیار قدیم ملاحظه میشود . دوازدهمین فرگرد هیئت تفسیر و تفصیلی را از بعضی منقولات اساطیری بصورت موزون دارد که برخی از اشعار آن نگاهداری شده است . همین وضع هم درفرگرد ۲۲ مشهود است . دربین قطعات موزون بسیار قدیم که دروندیداد قابل ملاحظه‌اند، میتوان‌این‌قطعات را ذکر کرد : فرگرد ۳ بند های ۲۴ - ۲۹ ، فرگرد ۴ بند ۱ (که خود موضوع اصلی بندهای بعدی قرار میگیرد) ، قسمت اخیر از فرگرد ۵ بند ۹ ووندیداد ۵ بند ۲۰ و بخش واپسین ازفرگرد ۱۸ بند ۱ (= قسمت اخیر ازفرگرد ۱۸ بند ۵) وفرگرد ۱۸ بند ۶-۷ و فرگرد ۲۱ بند ۵ . از بعضی قطعات منظوم دیگر چنین برمی‌آید که جامعین و مؤلفین آنها را از سایر موارد تقلید کرده اند مانند فرگرد ۷ بندهای ۲۶ - ۲۷ ؛ ۱۳ بند ۳۹ ؛ ۱۸ بند ۳۰ و ۳۲ وغیره.

وندیداد متضمن قوانین دینی زرتشتیان است : قوانین مذهبی دربارهٔ‌پاکی‌وناپاکی ، گناه‌وتوبه، مطالب اصلی کتاب را تشکیل‌میدهند. این کتاب‌مجموعه وتألیفی‌است ازقواعدوآداب دینی که درنواحی‌مختلف معمول بوده وبهمین سبب گاه با هم اختلاف وتناقض دارند . از زمینهٔ عمومی کتاب فرگرد های ۱ و ۲ و ۱۹ وقسمتی ازفرگردهای ۲۰ - ۲۲ را باید خارج کرد .

اکنون باید دید این جمع آوری و تألیف در چه دوره‌یی صورت گرفته است ؟ یکی ازفصول این کتاب که در آن ممالکی که اهورمزدا

خلق کرده وزیانهایی که اهریمن بهریک ازآنها رسانیده است مورد بحث قرار میگیرد ، در حکم مقدمهٔ کتاب شمرده میشود . سلسلهٔ کشور ها و نظمی که در ذکر آنها رعایت گردیده است ، چنانکه آندرآس متذکر شده ، نشان میدهد که این فرگرد در دورهٔ مهرداد (متْردات) اول پادشاه اشکانی تنظیم شده است [1] .

چنین تصور میشود که مجموعهٔ قوانین وقواعد دینی وندیداد در دورهٔ سلطنت مهرداد اول تألیف شده وفصلی که از خلقت ممالک بحث میکندوربطی باموضیع اصلی کتاب وندیدادندارد ، در مقدمهٔ این مجموعه قرار گرفته است تاممّین سرزمینها و ممالکی باشد که این قوانین وقواعد دینی ، بنحوی که در دورهٔ اشکانیان تثبیت شده بود ، میبایست درآنها موردعمل قرار گیرد [2] . زبان‌وسبک انشاء وندیداد بااین فرض که همهٔ کتاب از دورهٔ اول عهد اشکانیست، کاملا سازگار است .

بعضی اطلاعات مربوط بآداب دینی که میتوان از وندیداد بیرون کشید، درست‌بهمین‌زمان که‌فرض کرده‌ایم، ارتباط می‌یابد مثلا دردورهٔ هخامنشیان گذاشتن اجساد مردگان دردخمه‌ها فقط در میان مغان‌معمول

۱ـ انشاء این فرگرد در حدود سال ۱۴۷ پیش از میلاد ، بعد از فتح سرزمین ماد وپیش از تصرف بابل وشوش (که در صوت ممالك مذکوره دراین فرگرد ذکر نشده اند) انجام گرفته‌است.

۲ـ دراولین فرگرد کتاب صورت کلمهٔ مُوُرُو Mouru (خوانده‌شود:مورووُ Môrvu) یعنی مَرغیان ، مرو قابل توجه است. این صورت‌تحت تأثیرلهجات میانین ایران و مخصوصا لهجهٔ باخذی Bāxôi (Bactriane) که بعدها به باخْل Bāxl و بلخ تغییر یافته ومربوط بایران شرقی است ، بوجود آمده است .

بود و هرودوت باین نکته اشاره می کند (کتاب اول بند ۱۴۰)[1] وحال آنکه اجساد پادشاهان هخامنشی بخاك سپرده میشد. اما بنا براحکام وندیداد (فرگرد سوم بند ۹ ببعد؛ فرگرد پنجم بند ۱۰ ببعد؛ فرگرد ششم بند ۴۴ ببعد) قرار دادن اجساد در دخمه‌ها برای همهٔ زرتشتیان اجباری بود و بنا براشارهٔ ژوستین[2] مورخ رومی عادت پادشاهان اشکانی نیز چنین بوده است.

فهرست تاریخی اوستا (یشتها و یسناها و وندیداد)

یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹	مربوط بپیش از دورهٔ هخامنشی یا اوایل آن عهد
یشت ۵، بعد از سال ۴۰۴ ق.م یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یسنای ۹ - ۱۱ یسنای ۵۷ یشت ۱۵، بندهای ۶ - ۳۷	مربوط بدورهٔ هخامشیان و احتمالا قرن چهارم ق. م.
وندیداد، که در حدود سال ۱۴۷ ق.م جمع آوری شده، یشت نهم، مربوط بحدود قرن اول میلادی.	مربوط بعهد اشکانی
یشت ۱۶	مربوط بدورهٔ اشکانی یا دورهٔ جدیدتر.

۱- استرابون دراین مورد تنها قول هرودوت را تکرار می کند.

۲- Justin

-۲-

آیین زرتشتی ومذهب زُروانی

ایزد زُروان [۱] یعنی «زمان» دربعضی از موارد اوستای‌موجود که نام عده‌یی از ایزدان قابل ستایش آمده است، نقل شده لیکن این موارد چندان روشن نیست.

چون کتب مذهبی پهلوی که مبیّن اصول دینی زرتشتی هستند، «زُروان» را بعنوان اولین خدا و پدر اورمزد و اهریمن نمی شناسند، بلکه تنها بعنوان یکی از ایزدان کم اهمیت تلقی مینمایند، (مگر در بعضی‌ازموارد مینوگِ خْرَت ورسالهٔ علمای اسلام)، از اینروی تصویر میشود که کیش زُروانی (که جز ازطریق مآخذخارجی شناخته نمیشده است) چیزی جز یک جریان زود گذر نبوده و ظاهراً چند قرنی در آیین زرتشتی نفوذ داشته وسپس ازمیان رفته ومزدیسنای واقعی، بنحوی که درکتب دینی ملاحظه می کنیم، جای‌آنرا گرفته است. با اینحال بعداز چند سال بازملاحظه میشود که عقیدهٔ زُروانی یکی از مهمترین عوامل مؤثر در تاریخ عقاید آسیای علیاست.

Zurvān-۱

یونکر ۱ وشیدر ۲ دربارهٔ منابع این مذهب بحثی مستوفی کرده اند لیکن راجع بروابط میان این مذهب و دین رسمی زرتشتی نتوانسته اند بنتیجه یی برسند.

اکنون در این بحث خود شروع بذکر مآخذ اساسی مذهب زروانی می کنیم:

گاثاها: برای آنکه ازقدمت مذهب زُروانی اطلاعی بدست آوریم نخست باید بیکی از قطعات گاثاها متوجه شویم و آن یسنای ۳۰ بند ۳ است که دربارهٔ دو گوهر اولیه که خدیوان همزادنامیده میشوند، ومعرّف خیروشر در اندیشه و گفتار و کردارند سخن می گوید. یونکر(ص۱٤٤)

۱- Junker، Über iranische Quellen der Hellenististischen Aion-Vorstellung (Vorträge der Bibliothek Warburg، 1، 1923، p. 125 sqq.)
انتقادی که شفتلوویتز Scheftelowitz بر این مقاله کرده است بنظر من چندان باموفقیت همراه نیست.

۲- Reitzenstein-Schaeder ، Studien zum antiken Synkretismus، aus Iran und Griechenland (Studien der Bibliothek Warburg ، 1926). Urform und Fortbildungen des manichäischen Systems ، von H. H. Schaeder (Vortr. d. Bibl. Warburg، IV، 1927)
چنین بنظر میرسد که عقیدهٔ مؤلف دربارهٔ تأثیر عقیدهٔ زروانی درایران در اولین ودومین مقالهٔاو باهم تفاوت یافته است ومن این اختلاف را بعد ازاین تحت عنوان شیدر شمارهٔ ۱ و شیدر شمارهٔ ۲ که بترتیب راجع بدو مقالهٔ مذکور اوست روشن خواهم کرد. این موضوع را آقای وسندونك Wesendonk هم در (Urmensch und Seele) ص٦٥ ببعدمورد بحث قرار داده است.

معتقد است که در اندیشهٔ مربوط بخالق اولیه یعنی زُروان که پدر اَهُورَ مَزداه وانگرمَی نیو[۱] (اَکَ مَی نیو[۲]) بوده، درقدیمترین ازمنهٔ عهد آیین زرتشتی وجود داشته است . پس میتوان از قسمت مذکور چنین نتیجه گرفت که سپنتَ مَی‌نیو که احتمالاً همان «اَهُورَمَزداه» است‌وانگرَ مَی‌نیو هردو از یک پشت و پسر یک پدرند . البته نمیتوان بصراحت گفت که این پدر همان «زُروان» بوده است ولی مسلّم است که اندیشهٔ زُروانی در همین قسمت مختفی‌است‌و از همین مورد از سخنان و مواعظ زرتشت منعبث گردیده‌است .

قرن چهارم ق. م. اوذیموس‌رودیوس[۳] شاگرد‌ارسطو گفته‌است که[۴]: « درمیان مغان و همهٔ نژاد آریایی(=ایرانی)مفهوم بدیهی وجود و حقیقت واحدرا بعضی مکان و بعضی زمان (یعنی زُروان) می‌نامند که ازآن دو گوهر پدیدآمده‌اند یکی خالق خیر ودیگری خالق شرّ؛ و یا بنا برقول بعضی ازآنان پیش ازاین دو گوهر نور وظلمت پدیدار شده‌است . این‌دو(یعنی این‌دو گوهرثانوی) منشاء اختلاف وتناقض درعالم طبیعت شده‌اند که درآغاز امر اختلافی‌بایکدیگر نداشته‌اند، ودودسته موجودات عالیه ازآنهاپدید آمده ومطیع‌آندو هستند یعنی‌یکدسته ازآنهاتحت اطاعت اُرُماسدس[۵] ودستهٔ دیگر تحت فرمانروایی آری مانیوس[۶] قرار دارند»

۱- Angra Mainyu ۲- Aka Mainyu

۳- Eudemos Rhodios

۴- رجوع‌شود به‌کتاب مبادی‌اولیه (de primis principiis)ازدمسقیوس Damascios چاپ روئل Ruelle ج ۱ ص ۳۲۲.

۵- Oromasdes ۶- Areimanios

اندیشهٔ زروانی درآیین مهر پرستی [۱]**:** در اینجا توضیح آقای کومون را در کتاب «رموز میترا» [۲] نقل می کنم که گفته است: « در رأس نظام الهی و در اساس و مبنای اشیاء در اصول آیین میترایی، که خود دنبالهٔ نظریهٔ مغان زروانی مذهب است، ملاحظه می کنیم که زمان مطلق یا بی‌نهایت (زروان اَکَرَنَ) [۳] قرار داشت کـه او را گاه کرونوس ساکولوم [٤] یا کیوان (زُحل) مینامیدند، لیکن این تسمیه ها وضعی بود زیرا درعین‌حال اورا وصف‌ناشدنی‌وبی‌نام هم تصورمی کرده‌اند. معمولا این وجود را بتقلید یکی از نمونه های نخستین موجودات در نزد ملل شرقی باسرشیر وجسمی که ماری دور آنرا گرفته باشد تجسم میداده اند وتعدد اشیایی که هنگام تجسم برآن میافزوده اند خود معرف این بود که‌صفات وسجایای‌او هنوزمشخص‌ومحدودنشده بود. مثلا دراین پیکرها مانندخدای‌قاهر وحاکم علی‌الاطلاقی‌عصای‌فرمانروایی‌در دست دارد و غالباً درهردست او کلیدی است واین بمنزلهٔ آنست که‌صاحب‌آسمان است ودرهای آسمان را او خواهد گشود. پوزهٔ نیم گشودهٔ او که فکین هول انگیزش رانشان‌میدهد، علامت‌قدرت‌مخربهٔ‌زمان‌است که همه‌چیز رامی‌بلعد وبدم در می کشد. بالهایش رمزی از تندگذری اوست. حیوان خزنده (ماری) که‌حلقه های‌آن‌ویرا درخود فشرده، اشاره ییست بحرکت‌دوری خورشید بر مدار خود، وعلائم منطقة البروج که برجسم اوحک شده و

۱- Mithriacisme

۲- F. Cumont, Les mystères de Mithra, 3ème éd., p. 106 sqq.

۳- Zervan Akarana

٤- Kronos Saeculum

نشانهای فصول که همراه آنهاست معرّف حوادث جوی وارضی است که خود رموزی از گذشت ابدی سالها هستند ...»

قرن اول قبل از میلاد، کتیبهٔ آنتیوخوس اول کوماژنی[۱] ۶۹-۳٤ قبل ازمیلاد[۲]): دراین کتیبه پادشاه سلوکی تصاویری از « زئوس اورو‌ماسدس»[۳] و«آپولون‌میترا هلیوس هرمس»[٤] و«آرتاگنس[٥] هراکلس آرس»[٦] نقش کرده وازمیهن حاصلخیز خود«کوماژن»[۷] اسم برده وضمن اظهار اطاعت از خدایان یونانی و ایرانی‌خود یکی از قوانین مقدس را ذکر کرده و گفته است بایدهمهٔ نسلهای آدمی که زمان مطلق (زمان لانهایه) یا«زْروانَ اَکَرَنَ»[۸] تعاقب آنهارا بنا برتعیین‌وتقدیر حیات دراین سرزمین مقدر خواهد ساخت، ازآن پیروی نمایند».

قرن سوم میلادی : درقطعات مانویان ایران غربی، سغدی، و اویغوری زُروان بعنوان نخستین‌خالق دانسته‌شده‌است. مذهب زروانی درمیان مانویان‌مذکوربدون‌تردید ازآیین اصلی‌مانوی گرفته شده‌بود[۹].

۱ــ دیتن برگر درکتیبه‌های‌شرقی‌شماره ۳۸۳ .Dittenberger, Orient) Inscript.n. 383) رجوع شود به‌یونکر ص ۱۵۱ وشیدر شمارهٔ ص ۱۳۸ ببعد

۲ــ Antiochos de Commagène   ۳ــ Zeus-Oromasdes

٤ــ Apollon - Mithra - Hélios - Hermès

٥ــ آرتاگنس مسلماً صورت یونانی اسم ورثرغنه Vərəθraγna است

٦ــ Artagnes - Héraclès - Arès

۷ــ Commagène   ۸ــ Zrvan Akarana رجوع‌شود به شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱٤۰ پاورقی ۱

۹ــ شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱٤٤.

قرن چهارم میلادی : در کتاب مفقود تئودور دو سوپسوئست [۱] (حدود ۳۶۰ - ۴۱۸ میلادی) که فوتیوس [۲] منتخبی ازآنرا نقل کرده‌است چنین آمده بود : «تئودور در کتاب نخستین خود مذهب شنیع ایرانیان را که زارادس [۳] (زردشت) آورده‌است شرح میدهد ، یعنی آیین زورُوآن [۴] (=زروان) که زردشت او را بعنوان فرمانروای همهٔ عالم معرفی کرده و گفته بود بعداز فدیه هایی که برای زادن هرمیسداس [۶] داد ، سرانجام هرمیسداس را با شیطان (= اهریمن) یکجا بزاد ...»

قرن پنجم میلادی : مؤلفان مسیحی ارمنی :

«اِزنیک دو کوتب» [۷] دررسالهٔ «نقض مذاهب» [۸] چنین آورده‌است: مغان گویند ، آنگاه که هیچ چیز وجود نداشت ، نه آسمانها ، نه زمین، و نه هیچیک از مخلوقاتی که در آسمانها وروی زمینند، تنها موجودی بنام «زروآن» [۹] وجود داشت . این اسم را میتوان تقدیر یافرّ معنی کرد . در مدت هزار سال زروآن فدیه ها داد تا از او پسری بوجود گراید و اورا اورمیزت [۱۰] (اورمزد) بنامد تااو آسمانها وزمین و آنچه را که در اوست خلق کند . بعد ازهزار سال نسبت بکوششهای خودبشک افتاد واندیشه

۱- Thèodore de Mopsueste

۲- بونکر ص ۱۴۶ .

۳- Zarades ۴- Zourouan

۶- Hormisdas ۷- Eznik de Kotb

۸- رجوع شود به : مجموعهٔ مورخان ارمنی تألیف Langlois ج۲ ص ۳۷۵

۹- Zérouan ۱۰- Ormizt

کرد که آیا پس از این همه فدیه‌ها پسری بنام اورمزد خواهم داشت یاآنکه رنجهایم بی ثمر خواهد ماند؟ در آن حال که سرگرم این خیالات بود اورمیزْتْ وآهْرِمن[1] (=اهریمن) درشکم اوپیدا شدند. اورمزد از باب فدیه هایی که کرده بود بوجود آمد واهرمن بسبب تردیدی که در او حاصل شده بود. چون زروان ازاین حال آگهی یافت گفت‌ازدو پسر که‌در شکم منست ، هر کدام زودتر خودرا بمن بنمایاند پادشاه جهان خواهد بود.

چون اورمزد از اندیشهٔ پدر آگهی یافت‌برادر خود اهرمن را از این حال باخبر ساخت و بدو گفت پدر ما زروان چنین اندیشیده است که هر یک از ما دو تن که زود تر از دیگری خود را بدو بنمایاند پادشاه خواهد بود. اهرمن چون این بشنید شکم زروان را بشکافت و برای معرفی نزد پدر رفت. زروان اورا بدید لیکن ندانست که او کیست و ازو پرسید: کیستی؟ اهرمن در پاسخ گفت: من پسر توام! زروان بدو گفت: پسر من بویی دلپذیر داردودرخشنده است لیکن تو مظلم و بدبویی! در آن حال که این دو با یکدیگر سخن می گفتند اورمِزْتْ (اورمزد) که در وقت مقدّر بابویی خوش و بادرخشندگی ولادت یافته بود، نزد زروان رفت وهمینکه زروان‌را چشم براو افتاد دانست که او پسر ویست زیرا برای او فدیه‌ها داده بود. پس دسته‌یی از چوب[2] را

۱- Ahrmèn

۲- مراد همان دسته‌یی است که بَرسَمن barəsman نام دارد

که در دست داشت ودر ستایشها بکار میبرد باورمزد داد و گفت: تا کنون فدیه هایی در راه تو داده ام و ازین هنگام تو باید برای من فدیه دهی و آنگاه در حالی که دستهٔ چوب را بدو میداد ویرا تقدیس کرد. دراین هنگام اهرمن نزد زروان رفت و بدو گفت مگر تو عهد نکرده بودی که هر یک ازدو فرزندم که نخستین بار نزد من آید او را بپادشاهی برمیگزینم ؟ زروان برای آنکه از عهد خود باز نگردد باهرمن چنین گفت: ای موجود خبیث و بدکار! نه‌هزار سال پادشاهی ترا خواهد بود و بعد از آن اورمزد را بر تو فرمانروا خواهم کرد. بعد از نه هزار سال پادشاهی اورمزد را خواهد بود و هرچه اراده کند خواهد کرد. پس اورمزد و اهرمن هر یک شروع بخلق مخلوقات خود کردند. هرچه اورمزد پدید می آورد خوب و راست بود وهرچه اهرمن میآفرید. شر وسر کش! »

الیزه (الیشی) [1] باز مانده یی از یک منشور را که بنا بر قول او مهر نرسی وزیر یزدگرد اول وبهرام پنجم نوشته وبارمنیان خطاب کرده بود، نقل نموده است. در این منشور بعضی از مشخصات اصلی آیین زرتشتی نشان داده شده و ازآن جمله است خلاصهٔ ذیل در بارهٔ مذهب زروانی: « درآن هنگام که آسمانها وزمین موجود نبود، خدای بزرگ زروان هزار سال فدیه داد و گفت: اگر برای من پسری بنام اورمزد بزاید آسمانها و زمین را پدید خواهد آورد. سر انجام از او دو پسر آمد یکی برای خاطر فدیه هایی که داده بود و دیگری برای آنکه با خود اندیشیده بود که: اگر اتفاقاً قلمرو خود را بآن‌که نخستین

۱- (Elisée (Elisê

بار ازمن بوجود خواهد آمد بدهم .. وآنکه از این شک بوجود آمد، نزد زروان رفت . زروان از او پرسید کیستی ؛ وی گفت من پسر تو اورمزدم . زروان پاسخ داد : پسر من درخشنده است و بویی دلپذیر دارد لیکن تو ظلمانی وبویناکی وآنگاه قلمرو خودرا برای نه هزار سال بدو بخشید . چون پسر دیگرش بزاد اورا اورمزد نامید و بدو گفت تا کنون من برای تو فدیه داده ام لیکن از این پس تو باید فدیه برای من بدهی . پس اورمزد آسمان وزمین را بیافرید و اهرمن همهٔ بدیهارا پدید آورد » [۱]

لازار دوفارب [۲] (م. ٤۸٤ میلادی) نیز همین منشوررا بنوعی دیگر آورده است [۳] و بهمین سبب در نقل او سخنی از زُروان نیست ومبانی دین زرتشتی بتفصیل ذکر نشده است.

قرن پنجم میلادی یا بعد از آن که بهرحال پیش از پایان عهد ساسانی است :

مناظرهٔ «آذر هرمزد» و «اَناهید» با موبدان موبدرئیس روحانیان زرتشتی چنین است [٤]:

آذر هرمزد بموبدان موبد گفت : کدام مذهبی که سودمند باشد

۱- رجوع شود به مجموعهٔ مورخان ارمنی تألیف Langlois ج۲ص۱۹۰

۲- Lazar de Pharbe

۳ - مجموعهٔ مورخان ارمنی ج ۲ ص ۲۸۱

٤- Th· Nöldeke, Syrische Polemik gegen die persisehe Religion Festgruss an R. V. Roth, p. 35 sqq .

درای؛ آیا باید اَشوکَر ، فْرَشوکَر، زَروکَر [۱] وزُروان را بخدایی بپرستیم یاهرمزد را که بدعا و آرزو زاده‌شد، و پدر او باهمه دعاها و قربانیها بآرزوی خود در داشتن آن فرزند نمیرسید ، مگر پس از آنکه شیطان (= اهریمن) بی خواست او بوجود آمده بود ، بی آنکه پدر او بداند چه کسی آن فرزندان را درشکم او پدید آورد، و چه کسی آنان را خلق کرده است ؟ ...»

اَناهید به موبدان‌موبد گفت : « اگر هرمزد آنهارا (یعنی آتش و ستارگان‌را که‌فرزندان‌هرمزدند) تصور کرده‌وازخود،یعنی تنهااز وجود خود ، پدید آورده است ، از ین جهت نظیر زُروان پدر خود است که مانویان اورا مرد مؤنث میدانند ..... وبدین‌ترتیب هرمزد درمعرض شروع وختم‌ومرگ قرارمیگیرد [۲] همچنانکه ما مخلوقات هستیم. اینست آنچه از وجود پدر او زُروان ومادر اوخْوَشیزَک [۳] برمیآید ...» [۴]

۱- رجوع شود به : شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱٤۱ ببعد معلوم نیست فْرَشوکر Frašōqar واشوکر Ašōqar وزروکر Zarōqar چه خدایانی هستند . دواسم نخستین فْرَشو کَرَ Frašōkara واَرشوکَرَ aršōkara راکه بامَرشوکَرَ maršōkara بعنوان نعوت و صفاتی از وِرِثرَغنه در یشت ۱٤ بند ۲۸ ذکر شده‌اند ، بیاد ما میآورد. لیکن بهیچروی نمیتوان اَشوکَرَ را بتبعیت از عقیدهٔ آندره‌آس مرکب از اَشَ aša دانست زیرا آشَ خود اصلا اوهر uhr بوده وبراثرخطای کاتبان‌اواخر دورهٔ ساسانی بدین صورت درآمده است.

۲- یعنی باصطلاح حکماء مشاء ممکن الوجود است که آغاز وانجام و فنا ونیستی دارد .

۳- Xwašizag

٤- اسم خْوَشیزَکَ بنحوی ازمیان‌صورتهای‌مختلف‌مذکور درآثار سریانیان

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

بااینحال «کومن[۱]» حق دارد[۲] قول مهرنرسی را بنحوی که «الیزه» نقل کرده و آن خود منقول از «اِزْ نیک»[۳] است[٤]، غلط تصور کند ومطلبی که بیشتر موجب تردید است آنکه مأخذ «ازنیک» رسالهٔ «تئودور دوموپوئست»[٥] است که از آن تنها قسمتی بوسیلهٔ فوتیوس[٦] تلخیص گردیده وسخن تئودور و همچنین اظهارات متکلمین سریانی ثابت می کند که نظر فوق مربوط بزرتشتیان دورهٔ ساسانی است.

درآثار یکی ازنویسندگان سریانی بنام تئودور بارخونی[۷] که احتمالا در قرن هشتم واوایل قرن نهم میلادی میزیسته[۸] خبر ذیل را در بارهٔ داستان اساطیری زُروان میان زرتشتیان می یابیم[۹]: «زرتشت در ابتدا بچهار

از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

انتخاب شده که مورد اعتقاد «نلدکه» است. اما بحث دراینجاست که اگر هرمزد ازشکم زُروان پدید آمده چگونه برای او مادری نیز میتوان فرض کرد. در یکی از قطعات مانوی که بزبان سغدی باقی مانده (مولر، نسخ خطی موجود، ج ۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲ ... (Müller, Handschriftenreste) برای عیسی که در نزد مانویان دارای همان نقش اُهرمَزد میباشد پدری بنام زُروان ومادری بنام رام رَتوخ Rām - Ratūx (اوستا: رام رَاتا وُهْوی Rāma - Rātā - vohvi) ذکر شده است.

۱- Cumont ۲- Textes et monuments, I, p. 17-20

۳- Eznik

٤- Le «corsaire littéraire», Schæder I, p. 239

٥- Théodore de Mopueste ٦- Photios

۷- Théodore bar Khouni

۸- رجوع شود به «کتیبه های صابئی ظروف خوآبر Inscriptions mandaïtes des coupes de khouabir ص ۱۰٦، تألیف پونیون (H. Pognon)

۹- ایضا ص ۱٦۲ ببعد

مبداء مثل چهار آخشیج [۱] قائل بود وآن چهار عبارتند از «اشَوکَر» [۲]، پَرشوکَر [۳]، زَرُوکَر [۴] وزَرْوان [۵] و گفت که زروان پدر اُهر مَزد است. درباره تصور وجودی اورمزد و اهریمن نیز چنین گفته است که: آنگاه که هیچ چیز غیر ازظلمت وجود نداشت، زَروان هزار سال تمام فدیه داد وچون از حیث داشتن فرزند بتردید افتاد، در همان حال که وجود اورمزد را تصور میکرد وجود شیطان (= اهریمن) هم تصور گشت و چون از تصور وجودی اهریمن آگاه شد گفت: هریک که زود تر نزد من آید پادشاهی از آن او خواهدبود. اورمزد از اندیشهٔ پدر آگهی یافت و شیطان (= اهریمن) را از آن مطلع ساخت. اهریمن بعد از اطلاع از این راز شکم مادر [۶] را بشکافت و بجانب رزوان رفت. زروان ازو پرسید: تو کیستی؟ گفت پسر توام! زروان در پاسخ گفت: تو پسر من نیستی زیرا که سیاه وزشتی. چون زروان این سخن بگفت اورمزدبا خوشبویی ودرخشندگی بزاد. زروان گفت: اینست پسر من اورمزد! وشاخه‌یی‌را (= بَرسَم) که در دست میگرفت بدو داد و گفت تا کنون من برای تو فدیه میدادم و اکنون نوبت تست که چنین کنی!

۱- این تعبیر بسیار نارساست زیرا زروان یعنی «زمان» یکی از چهار آخشیج نمیتواند بود.

۲- Achouqar ۳- Parchouqar

۴- Zarouqar ۵- Zarwan

۶- این همان مطلبی است که «اناهید» در آخرین قسمت از بیان‌خود که قبلا نقل کرده‌ایم، بدان اشاره کرده بود. بدین معنی که اورمزد و اهریمن از شکم پدرشان زروان پدید نیامده اند بلکه از شکم مادرشان که زن زروان بود.

چون وضع بدین صورت درآمد شیطان (= اهریمن) بزروان گفت: توجه کن! مگر تو عهد نکرده بودی که هر که نخست نزد من آید پادشاهی بدو خواهم داد؛ زروان در پاسخ او گفت: شیطان (= اهریمن)! برو؛ هزار سال پادشاهی بتو داده‌ام و اورمزد را بر تو مسلط ساخته‌ام. بعد ازین مدت اورمزد بر همه چیز سلطنت خواهد داشت و همهٔ امور را بنا بر اندیشهٔ نیک خویش اداره خواهد کرد. شیطان (= اهریمن) برفت و هر چه خواست کرد.»

موارد مربوط به زروان **اوستای موجود** بشرح ذیل است:

وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۳. دراین مورد چنین آمده است: آنگاه اهورمزداه گفت، ای زَرَتُوشتر، ثْواشَ [1] (= فضا) که آیین خاص خود (خْوداتَ [2]) دارد؛ زمان لانهایه (زَرْوَن اَکَرَنَ) و وَیُّو دارندهٔ کردار عالی را ستایش کن...

وندیداد فرگرد ۱۹، بند ۱۶. دراین مورد زرتشت سه ایزد مذکور را ستایش می کند.

وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۹: در این مورد روان آدمی که بعداز مرگ در دست دیو ویزَرِش [3] گرفتار ست، راهی را که زروان آفریده و راه نجاتست، می یابد.

دریسنای ۷۲ بند ۱۰ (سیروزهٔ ۱ بند ۲۱ و سیروزهٔ ۲ بند ۲۱) چنین آمده است: ما روز «رامَن» دارندهٔ گله های خوب و «وَیُّو» دارندهٔ کردار

۱- θwāša ۲- Xvaδāta ۳- Daeva Vizarəša

عالی را که بسبب آن برهمهٔ آفریدگان دیگر برتری می یابد ، ستایش می کنیم وهمچنین روز « ثواشَ خْوَداتَ » و«زَرونَ اَکَرَنَ » و « زْرْوَن دَرِغوخْوَداتَ » [1] را[2].

از این موارد نمیتوان باهمیت «زروان» در کلام مزدیسنا پی برد و ممکن است که عقیدهٔ زروانی در یکی از کتب مفقودهٔ اوستای ساسانی ومثلاً «دامداد نسک» مذکور بوده ، زیرا این کتاب مأخذ نسخهٔ اصلی بند هشن قرار گرفت [3] و بعقیدهٔ شیدر در نخستین فصل بند هشن آثاری از اصول دینی زروانی ملاحظه میگردد [4] . شیدر ضمن نقل همین قسمت از بند هشن (فصل ۱ بند ۲) اضافه می کند که هنگام تحقیق چاپ بندهشن بزرگ را در اختیار نداشته است . بااین حال آن قسمت باوجود ابهامی که دارد بسیار قابل توجه بنظر می‌آید زیرا اشارهٔ صریح به «زمان لانهایه» دارد قسمت مذکور (چاپ انکلساریا ص۲) چنین است: «اُهرمَزد بالِستیک پَهَروِسپ اَگاسیهْ و ویهیهْ زمانِ اَکنارَگ اندر روشنیهْ هَخمگ (؟) بوت ؛ هان روشنیه گاس وَ گیراگ اُهرمزد است ، کی اَسَر روشنیه گووِت ؛ هان هروِسپ اَگاسیهْ وَ وهیهْ زمانِ اَکنارَگ چیگون اُهرمَزد

---

۱ - Zrvan-darəγō - xvadāta

۲- روز ۲۱ ازماه زرتشتیان باسم «رامن»موسوم ومنسوب بایزدانی است که در متن نام برده شده اند .

۳- رجوع شودبه: متون پهلوی، تألیف وست ج ٤ ص ١٤ یادداشت شمارهٔ ۱

٤- شیدر شمارهٔ ۲ ص ١٤٢ ببعد

وهیهٔ وَ دین زمان اُهرمزد بوتْ . ترجمهٔ این قسمت بپارسی چنین است: اورمزد در روشنایی بود... در نهایت اعتلا بر اثر معرفت کامله و نیکی زمان بی نهایت ؛ این نور مکان ومحل استقرار اورمزد است وآنرا نور بی‌پایان می نامند . این معرفت کامله ونیکی زمان بی‌نهایت مانند نیکی اورمزد ودین زمان اورمزد بود .

بطور کلی اندیشه های آیین زروانی در ادبیات دینی پهلوی که بعد از دورهٔ ساسانی بوجود آمده، محل و مورد معینی ندارد بجز کتاب مینوگ‌خرد که مسلماً در اواخر عهدساسانی تألیف شد ونسخه‌یی که از آن داریم تحریر بسیار جدید تری از آنست ، و کتاب‌دیگری‌موسوم به «علماء اسلام» که تنها متن‌فارسی آن دردست‌است ومتن‌پهلوی آن مفقود شده . مؤلف غیر معلوم مینوگ‌خرد میگوید : «همهٔ کارهای جهان‌بقضا و زمان و مشیت عالیهٔ زروان که وجودش قائم بذات و فرمانرواییش طولانی است [1] ، باز بسته است»

در کتاب علمای اسلام هم گفته شده است که در آیین زرتشتی چنین آمده بود که همه چیز غیراز زمان مخلوق،وخالق آنها زمان است.

تصور میکنم از آنچه گذشت بتوان این نتیجه را بدست آورد که آیین زروانی در تاریخ مزدیسنا بمنزلهٔ امر گذرنده وغیر ثابتی نبود

---

۱ - یعنی «زروَن اَکَرَن» و « زروَن دَرغو خْودات» . غالب دانشمندان معتقدند که درین مورد وموارد دیگربدو زروان اشاره میشود . لیکن این موضوع مورد تردید ومبهم است . رجوع شود به G.V. Selle در :

۲- Götting. gelehrt. Anzeiger, 1927, p.438.

بلکه یکی از مبانی اولیهٔ آیین زرتشتی را بوجود میآورد. در نظر زرتشت منش نیک (سپنت منیو) و منش بد (انگرمنیو) توأمان بودند و هردو بوسیلهٔ یک خداوند که از نام او اطلاع نداریم بوجود آمدند. این خداوندی که نام او بر ما معلوم نیست همانست که زمان مطلق (بی‌نهایت) و مکان مطلق (بی نهایت) مظاهر آن هستند. بعدها در عصر هخامنشیان دربارهٔ حقیقت وجود این خداوند اندیشه های مختلفی بوجود آمد چنانکه بعضی او را همان مکان مطلق (ثْواشَ) و بعضی او را زمان مطلق (زَروان یا زُروان) دانستند و این اندیشهٔ اخیر است که بعدها توسعه و تکامل یافت. چنین بنظر میرسد که اعتقاد بزروان در عهد تسلط اشکانیان تا حدی ضعیف شده یا تقریباً از میان رفته بود. بنا بر عقیدهٔ آندرآس، زروان هیچگاه در کتب مانوی که بلهجهٔ شمالی نوشته شده است بمعنی خدای قاهر و رب الارباب استعمال نشده است و این لهجهٔ شمالی (پهلوی شمالی) هم همان زبان رسمی است که در دورهٔ اشکانیان مورد استعمال بود.

علت اساسی آنکه زروان در ادبیات اوستایی دورهٔ ساسانی دارای اهمیت ناچیزی است، همین اصل است زیرا تحریر اوستای ساسانی مبتنی بوده است بر تحریر اوستای دورهٔ اشکانی. کتیبهٔ «آنتیوخوس دو کوماژن» مسلم میدارد که آیین زروانی در اولین قرن قبل از میلاد در قسمتهایی از ایران رواج داشته است ولی معلوم نیست در میان علمای دینی زرتشتی که در عصر اشکانی بسر میبردند تا چه حد مورد قبول بوده است. شاید در اوستای دورهٔ ساسانی موارد یا متون کاملی (مثلا در داماداد نسک) وجود داشت که برای زروان همان اهمیت قدیم را که آیین زروانی

قایل بود ودرین دوره از سر گرفته شده بود ، اثبات‌می کرد .

بهرحال مذهب زروانی درآخرین ازمنهٔ عهد ساسانی، و یاباحتمال اقرب بیقین بعدازسقوطشاهنشاهی‌ساسانی[۱]، عمداً و حتی بتهمت الحادو تکفیر مطرودمتکلمین زرتشتی قرار گرفته وعقیدهٔ دیگری مبنی براینکه اورمزد پیش‌ازهمهٔ مخلوقات وجودداشته، وبعبارت دیگروجوداو منوط بخوداو بوده است[۲] ، رسمیت یافت . بنا براین عقیده چنین تصور شد که اورمزد درپایان سومین هزارهٔ خلقت، زروان یعنی زمان‌را بیافرید[۳]. ازین پس سعی شد تمام آثار عقیدهٔ پیشین از کتب دینی زدوده شود و شاید همین تغییر اساسی در نظریهٔ متکلمین‌زرتشتی، یکی از علل آن شده باشد که تقریباً سه چهارم ازاوستای دورهٔ ساسانی ازمیان برود زیرا ظاهراً قسمت عظیمی از نسکهای اوستا که اکنون در دست نیست ، بنا برآنچه از اختصارات دینکرت برمیاید ،بدست‌محرّران وتنظیم‌دهندگان اوستای‌دورهٔ ساسانی‌نوشته و یا گردآوری‌شده ومحتوی‌اشاراتی دربارهٔآیین‌زروانی‌بود .

بیان علت این تغییر و انقلاب در مبانی عقاید متکلمین چندان دشوار نیست . نخستین علت بزرگ آنست که اساطیر ابتدایی زروانی ، بنحوی که‌مؤلفان مسیحی‌بدان اشاره کرده اند ، طوری‌بود که میتوانست

---

۱ ــ بنا برعقیدهٔ میر پرستش زروان در دورهٔ سلطنت خسرو اول(۵۳۱ــ ۵۷۹) مطرود شده است لیکن وی مأخذ این اشاره را نشان نداده است . رجوع شود به :

Ursprung und Anfänge des Christentums, II, p. 84

۲ــ شکندگمانیك ویزار فصل ۱ بند ۳

۳ــ رجوع شود به منتخبات زاد سپرم (ویزیدگیهای زات سپرم) فصل ۱ بند ۲۲ ببعد ، وست در متون پهلوی ج ۱ ص ۱۵۹ ببعد

وسیلهٔ خوبی در دست دشمنان خطرناک تری گردد که با اعتقاد بآیین غالب یعنی اسلام قدم بمیدان مبارزه گذاشته بودند. دلیل بزرگتر دیگر آن بود که زروان تنها بمعنی زمان مطلق نبود، بلکه مفهوم «قدر» و سرنوشت نیز داشت و نظریهٔ فلسفی زروان موجب ظهور عقیدهٔ جبری شدیدی شده بود که برای آیین زرتشتی که در راه بقاء خود مبارزه می کرد، سخت خطرناک شمرده می شد. شاهد قول ما مورد ذیل از مینوگِ خْرَت (فصل ۲۳ بند ٤-۷) است که بشدّت اثر اعتقاد بجبر در آن آشکار است: «حتی با نیرو و قدرت هوش و علم هم امکان حذر از قضا و قدر نیست زیرا چون قضای خیر و شرّ فرا رسد، خردمند در کار خود ناتوان میگردد و آنکه اندیشه یی ناتوان داشته باشد در کار خود توانا می شود. قضا مرد ناتوان را توانا و توانا را ناتوان می کند، غافل را کوشا و کوشا را غافل میسازد.» و این اعتقاد شدید بجبر گاه موجب ضعف ایمان بود چنانکه از عبارت ذیل از شکند گُمانیگ ویزار مستفاد می گردد (فصل ٦ بند ۱ - ۸): «یکی دیگر از گمراهیهای آنان که میگویند خدایی نیست، و ایشان را دهری مینامند، یعنی آن قوم که پای بند دین نیستند و تن بکارهای خیر درنمیدهند، و سخنان بسیار و بی نهایت درین باره میگویند، در اینست که می پندارند مبنای این جهان با همهٔ تغییراتی که در آن راه می یابد و نظامی که در همهٔ اجزاء آن، و مغایرتها و آمیزشهای آن اجزاء موجودست، زمان مطلق یعنی زمان لانهایه میباشد؛ و مدعیند که پاداشی برای اعمال نیک و بادافراهی برای گناهان وجود ندارد، نه بهشتی است و نه دوزخی و نه هیچ چیز دیگر که آدمی را بکردار نیک یا بدکاری سوق دهد، و نیز می پندارند که همهٔ موجودات

را جنبهٔ مادی است و هیچ معنی(= مینوگ) در کار نیست.»

مشخصات اصلی توصیفی که شهرستانی (م ۵۴۸۰ هجری) در بارهٔ زروانیه آورده‌است، باآنچه‌مؤلفان ارمنی وسریانی‌معاصر باعهدساسانی ذکر کرده اند،ساز گاراست،مگر در یک مورد بسیارمهم که‌شیدر [۱] بدان اشاره کرده است. بدین معنی که بنابر نظر شهرستانی‌زروانیه عقیده داشتند که نور ابداع اشخاص کرد ازنور، همه روحانی ونورانی‌وربانی، لیکن شخص اعظم ازمیان آن اشخاص زروان است. وچنانکه ملاحظه میشود بنا بر قول شهرستانی زروان اولین منشاء وجود عالم نیست. نمیدانیم مأخذ قول شهرستانی که شیدر آنرا فاقد ارزش تاریخی میداند ،چیست؟ لیکن بعقیدهٔ من ، حق داریم که آنرا نموداری از تکامل عقیدهٔ زروانی در دورهٔ بعد از ساسانی بشمارآوریم. درین دوره زروانیه دیگر نمایندهٔ آیین رسمی زرتشتی تصور نمیشدند بلکه بعنوان فرقه‌یی از فرق بشمار میامدند ، و شاید تحت تأثیر جریان آیین زرتشتی بعد از ساسانیان باشد که زروان‌درعین آنکه پدردوتوأم یعنی اورمزدواهریمن شمرده میشد، خود در شمار یکی از مخلوقات نور درآمد. پیدایش این فکر مقدمهٔ فنای طریقهٔ زروانی بوده است.

ترجمهٔ این رساله‌در. ۳خرداد ماه سال ۱۳۲۹
(۱۹۵۰ میلادی) درفلورانس(ایتالیا) پایان یافت
ذبیح الله صفا

---

۱ - شیدر ، شمارهٔ ۱، ص ۲۳۸

انتشارات دانشگاه تهران

۱ -	وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ -	A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ -	آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ -	کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ -	تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ -	بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ -	بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ -	حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ -	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰ -	نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱ -	گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲ -	اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳ -	تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤ -	روش تجزیه	» » علی اکبر پریمن
۱٥ -	تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦ -	حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷ -	فقه و تجارت	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۸ -	راهنمای دانشگاه	—
۱۹ -	مقررات دانشگاه	—
۲۰ -	درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱ -	راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲ -	راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳ -	Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤ -	موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥ -	حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦ -	زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷ -	هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸ -	اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹ -	اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰ -	اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »

۳۱-	ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورمز
۳۲-	جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳-	اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
۳۴-	فیزیولژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی
۳۵-	جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶-	گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷-	تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸-	تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
۳۹-	واژه نامه طبری	» » صادق کیا
٤۰-	تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
٤۱-	تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
٤۲-	جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
٤۳-	Les Connexions Normales	» » هشترودی
٤٤-	کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
٤٥-	روان‌شناسی کودک	نگارش دکتر مهدی جلالی
٤٦-	اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
٤۷-	ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٤۸-	اکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
٤۹-	انگل شناسی	» » ناصر انصاری
٥۰-	نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی پور
٥۱-	هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشگ
٥۲-	درس‌اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
٥۳-	جانور شناسی سیستماتیک	» » آزرم
٥٤-	پزشکی عملی	» » نجم آبادی
٥٥-	روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
٥٦-	مامائی	» » آهی
٥۷-	فیزیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
٥۸-	فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
٥۹-	شیمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
٦۰-	شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
٦۱-	امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک‌زاده
٦۲-	اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
٦۳-	مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
٦٤-	کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
٦٥-	آسیب شناسی	» دکتر آرمین

۶۶-	مکانیك فیزیك	تالیف دکتر کمال جناب
۶۷-	کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	» » امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۶۸-	درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹-	درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰-	گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱-	شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
۷۲-	اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون
۷۳-	دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴-	راهنمای دانشگاه	—
۷۵-	اقتصاد اجتماعی	تألیف دکترشیدفر
۷۶-	تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷-	زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸-	تئوری سنتتیك گازها	» دکتر روشن
۷۹-	کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
۸۰-	قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
۸۱-	جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲-	استقلال آمریکا	» دکترمجیر شیبانی
۸۳-	کنجکاویهای علمی وادبی	—
۸۴-	ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵-	دینامیك گازها	» دکتر غفاری
۸۶-	آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
۸۷-	ادبیات فرانسه	» دکترسپهبدی
۸۸-	از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
۸۹-	حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰-	میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکترسهراب-دکتر میردامادی،
۹۱-	میزراه‌جلد اول	» » حسین گاژ
۹۲-	» » دوم	» » » »
۹۳-	کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴-	ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵-	کالبدشناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکترامیراعلم-دکترحکیم- دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۹۶-	» » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۷-	بیماریهای گوش وحلق وبینی جلداول	تألیف دکترجمشیداعلم
۹۸-	هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹-	جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰-	تفوق وبرتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	» » بیانی

۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰٤- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰٦- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته وموارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» جلداول	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشة
۱۱٤- امراض حلق و بینی وحنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱٦- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیک « صوت » (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۱- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۲- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲٤- چشم‌پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲٦- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱- امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة والادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳٤- تک یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳٦- عضله وزیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷- طیف جذبی واشعه ایکس	» » فاضل زندی

۱۳۸	مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹	روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰	ترمودینامیك (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱	بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲	زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳	مکانیك عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴	فیزیولوژی جلداول	» » کاتوزیان
۱۴۵	کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیك نفس
۱۴۶	تاریخ تمدن ساسانی جلداول	» سعیدنفیسی
۱۴۷	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی-دکتر نیك نفس
۱۴۸	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	« « « «
۱۴۹	کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	« « « «
۱۵۰	هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱	اندام‌شناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵۲	چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳	بهداشت شهری	« « اعتمادیان
۱۵۴	انشاء انگلیسی	« بازارگادی
۱۵۵	شیمی آلی (ارگانیك) (۲)	« دکتر شیخ
۱۵۶	اسیب شناسی (گانگلیون استلر)	« « آرمین
۱۵۷	تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸	تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی اصغر حکمت
۱۵۹	حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰	نشانه‌شناسی (علم العلامات) جلد اول	« دکتر محمدحسین میمندی نژاد
۱۶۱	نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲	آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳	احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴	الکتریسته صنعتی	« « محمد مظفری زنگنه
۱۶۵	آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶	اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	« « علی اصغر پورهمایون
۱۶۷	فیزیك (تابش)	« « روشن
۱۶۸	فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹	« « « « (جلدسوم-قسمت اول)	« محمدتقی دانشپژوه
۱۷۰	رساله بود و نمود	« محمودشهابی
۱۷۱	زندگانی شاه عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲	تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳	فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	« « «

۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم - قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان‌شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول)	« « توسلی
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی‌نژاد
۲۰۱- استخوان‌شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳- علم‌النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴- قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا	« « مهدوی
۲۰۷- مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۲۰۸- عیون الحکمه	از ابن سینا - چاپ عکسی

۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس‌دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق‌مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴- ماخذقصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸- گروه بندی و انتقال خون	« دکتریحیی پویا
۲۱۸- فیزیك، ترمودینامیك(جلداول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱- حالات‌عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکترحکیم دکتر کیهانی-دکترنجم آبادی- دکترنیك نفس
۲۲۳- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیك‌عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات(جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول‌الصرف	« علی‌اکبرشهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی‌ایران	تألیف دکترعلی کنی
۲۳۰- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای‌دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکترتقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه(۱)	« آقای‌سیدمحمدسبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمارریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول‌تشریح چوب	« مهندس‌رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتررحمتیان‌دکترشمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی‌تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« «ضیاءالدین‌اسمعیل‌بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه ایها	« « زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب ، ت ، ث ، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته‌بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلددوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلددوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلداول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلددوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (درعهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت‌نگاری (جلداول و دوم)	نگارش ناصرقلی وادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی
۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« جناب دکتر بازرگان
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نژاد

۲۷۷- مدخل منطق صورت — نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها — « « فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها) — « « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك — « « محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلددوم) — « « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی — « مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی — « آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو — « قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك — « دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی — « « محمود نجم‌آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلدسوم) — « « یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول — « « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی وفرضیه نسبی) (چاپ‌دوم) — تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه) « « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم — « « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله — بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها) — نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی « « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵ - درس اللغة والادب (۱) چاپ‌دوم — « « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
Sur les espaces de Riemann - ۲۹۷ — نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸ - فصول خواجه طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش سوم — نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰ - الرسالة المعینیة — « « «
۳۰۱ - آغاز و انجام — « ایرج افشار
۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش‌چهارم « « «
۳۰۴ - حل مشکلات معینه خواجه نصیر — « « «
۳۰۵ - مقدمه قدیم اخلاق ناصری — « جلال‌الدین همائی
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان‌فرانسه) — نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷- رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب — « مدرس رضوی
۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین — « « «
۳۰۹- سرگذشت وعقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی — « محمد مدرسی (زنجانی)

۳۱۰- فیزیک (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) کتاب هفتم » دکتر روشن

۳۱۱ - رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی بکوشش اکبر دانا سرشت

۳۱۲ - آلرژی بیماریهای ناشی از آن تألیف دکتر هادوی

۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ —

۳۱۴ - احوال و آثار محمد بن جریری طبری تألیف آقای علی اکبر شهابی

۳۱۵ - مکانیک سینماتیک » دکتر احمد وزیری

۳۱۶ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول) » دکتر مهدی جلالی

۳۱۷ - دامپروری (جلد دوم) » « تقی بهرامی

۳۱۸ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی) » « ابوالحسن شیخ

۳۱۹ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم) » » عزیزی

۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترک انسان ودام) » » میمندی نژاد

۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال تألیف دکتر افضلی پور

۳۲۲ - رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان » » زاهدی

۳۲۳ - قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال » » جزایری

۳۲۴ - کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن (توصیفی - موضعی - طرز تشریح) » » منوچهر حکیم و » سیدحسین گنج بخش

۳۲۵ - ایمنی شناسی (جلد اول) » » میردامادی

۳۲۶ - حکمت الهی عام وخاص (تجدید چاپ) » آقای مهدی الهی قمشه‌ای

۳۲۷ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱) » دکتر محمدعلی مولوی

۳۲۸ - اصول استخراج معادن » مهندس محمودی

۳۲۹ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی جمع آوری دکتر کی نیا

۳۳۰ - شلیمر دانشکده پزشکی

۳۳۱ - تجزیه ادرار مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی

۳۳۲ - جراحی فک وصورت تألیف دکتر حسین مهدوی

۳۳۳ - فلسفه آموزش وپرورش » » امیرهوشمند

۳۳۴ - اکوستیک (۲) صوت » » اسماعیل بیگی

۳۳۵ - الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم) » مهندس زنگنه

۳۳۶ - سالنامه دانشگاه —

۳۳۷ - فیزیک جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه ومسائل ترمودینامیک » دکتر روشن

۳۳۸ - تاریخ اسلام (چاپ دوم) » دکتر فیاض

۳۳۹ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم) » » وحدتی

۳۴۰ - آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱) » » محمد محمدی

۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳۴۲ - جوامع الحکایات	» » محمد معین
۳۴۳ - شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی
۳۴۴ - ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳۴۵ - دفتر دانش و ادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳۴۶ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی
۳۴۷ - نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳۵۱ - اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی - دکتر سیمجور
۳۵۴ - کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳۵۸ - بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳۵۹ - آئین دادرسی در اسلام (تجدید چاپ)	آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ - تقریرات اصول	» محمود شهابی
۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ - عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳۶۳ - بی حسی های ناحیه‌ای در دندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳۶۴ - چشم و بیماریهای آن	» » باستان
۳۶۵ - هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ - پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم آبادی
۳۶۸ - اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳۶۹ - پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ - جراحی عملی دهان و دندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳۷۲ - مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	-
۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳۷۴ - المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ - جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر

۳۷۶ - تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن عزیزی
Textes Français - ۳۷۷	« بانو نفیسی
۳۷۸ - شیمی فیزیك (جلد دوم)	« دکتر علی اکبر توسلی
۳۷۹ - زیباشناسی	« آقای علینقی وزیری
۳۸۰ - بیماریهای مشترك انسان ودام	« دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ - فرزان تن وروان	« « بصیر
۳۸۲ - بهبود نسل بشر	« « محمد علی مولوی
۳۸۳ - یادداشتهای قزوینی (۳)	ایرج افشار
۳۸٤ - گویش آشتیان	تألیف دکتر صادق کیا
۳۸۵ - کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه وقلب وریه)	« « نعمت‌الله کیهانی
۳۸۶ - ایران بعد از اسلام	« عباس خلیلی
۳۸۷ - تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم)	« دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ - آرگلو نیاتها (۱) سرخس‌ها	« « خبیری
۳۸۹ - شیمی صنعتی (جلد اول)	« « رادفر
۳۹۰ - فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول)	« « روشن
۳۹۱ - مبادی علم هوا شناسی	« « احمد سعادت
۳۹۲ - منطق و روش شناسی	« « علی اکبر سیاسی
۳۹۳ - الکترونیك (جلد اول)	« « رحیمی قاجار
۳۹٤ - فرهنگ غفاری (جلد دوم)	« مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ - حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم)	« محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹۶ - گنج جواهر دانش (٤)	« حسن آل طه
۳۹۷ - فن کالبد گشائی و آسیب شناسی	« دکتر محمد کار
۳۹۸ - فرهنگ غفاری (جلد سوم)	« مهندس جلال‌الدین غفاری